

نمایشگاه نقاشی شهین «صراف» در دشتی در موزه لوس آنجلس کانتی - کالیفرنیا



Art Exhibition

برای نخستین بار نمایشگاه آثار یک هنرمند ایرانی
در بزرگترین موزه غرب آمریکا برگزار خواهد شد

سال هفدهم - شماره ۱۱۶ - کیسلو ۵۷۵۹ - دسامبر ۱۹۹۸ - دی ۱۳۷۷

בנק לאומי



בנק לئומי

בנק לئומי در شعبات خود در **بورلی هیلز و انسینو** آماده ارائه خدمات بانکی، حساب جاری، سپرده های ثابت و امه های تجارتي و امور صادرات و واردات می باشد.

دایره سرمایه گذاری بانک لئومى براساس قراردادهای ویژه با شرکت ها و تراستهای معروف و معتبر آمریکا، بهترین مشاور شما در خرید و فروش سهام، اوراق قرضه ملی (Treasury Bonds) و صندوق تعاونی پول (Mutual Fund) می باشد.

برای کسب اطلاعات بیشتر لطفاً با تلفن (213) 966-4226 با آقای لوی صدق تماس حاصل فرمائید.

بانک لئومى در خدمت شما در آمریکا،

اسرائیل و در اکثر مراکز بانکی دنیا.

bank leumi USA 

Member FDIC

Non-deposit investment products are not insured by the FDIC; are not a deposit or other obligation of, or guaranteed by, Bank Leumi USA; and are subject to investment risks, including possible loss of the principal amount invested.

TRADE SMART WITH TECHNOMART

TECHNOMART
"Your Portfolio Performer"
INVESTMENT ADVISORS

R.G.A., INC.

Publisher of "Tape-Action Performer Market Letter-SHORTEX"

PORTFOLIO MANAGEMENT

1997 Composite Return*: **29.13%**

1/1/98 - 6/30/98: Comp. Return*: **29.61%**



AS PRESIDENT OF TECHNOMART R.G.A., INC. INVESTMENT ADVISORS, H. JOSEPH E. PARNES HAS SERVED THE INVESTMENT COMMUNITY FOR OVER TWENTY YEARS. FEATURED IN **WORTH, FORBES, THE DAILY RECORD, WALL STREET TRANSCRIPT, BARRON'S, etc...**, HE CONTINUES TO GAIN WORLD-WIDE RECOGNITION AS A LEADING MONEY MANAGER. WITH OVER \$60 MILLION UNDER MANAGEMENT, PARNES APPEARS AS A REGULAR GUEST ON SEVERAL NATIONALLY SYNDICATED FINANCIAL RADIO SHOWS. TECHNOMART ACHIEVED A 29.13%* COMPOSITE RETURN FOR 1997 AND A 10 YEAR COMPOSITE YEARLY RETURN OF 25%* FOR PORTFOLIO MANAGEMENT. TECHNOMART'S PROFESSIONAL INVESTMENT ADVISORY SERVICES INCLUDE THE FOLLOWING FEATURES:

- Customized Portfolio Management
- Hourly Hot Line Advisory Service
- Tape-Action Performer Market Letter "SHORTEX"

"SHORTEX" Comp. Return*:

1/1/98 - 6/30/98

Long: 29.90%, Short: 32.74%

- Long and Short Positions
- Stocks, Bonds, Mutual Funds, and IRAs

WHETHER YOU ARE IN THE EARLY STAGES OF WEALTH ACCUMULATION OR A SEASONED INVESTOR MANAGING A PORTFOLIO YOU HAVE SPENT A LIFETIME BUILDING, TECHNOMART WILL STRUCTURE A CUSTOMIZED PORTFOLIO MANAGEMENT PROGRAM DESIGNED TO MEET YOUR FINANCIAL NEEDS.

**CALL FOR A FREE
MARKET LETTER &
INFORMATION KIT!**

1-800-877-6555

Visit our website

www.Technomartrga.com

www.Shortex.com

TECHNOMART R.G.A., INC. Investment Advisors

401 Washington Avenue, Suite 801

Baltimore, Maryland 21204-4806

(410) 828-6555 Fax: (410) 828-6584

*No claim is made that future recommendations will be as profitable as past performance or that they will not result in losses.

قابل توجه سرمایه گذاران ایرانی
سال نو خبری بر همگان مبارک باد

شوفار

* از طریق تلفن پیام گیر ۸۹۵۴ - ۷۶۱ (۲۱۳) یا فکس شماره ۸۹۴۸ - ۷۶۱ (۲۱۳) و یا از طریق نامه نظرات و انتقادات سازنده خود را با ما در میان بگذارید - با این قول که همه این نظریات و انتقادات منطقی آنگونه که همیشه روش ما بوده، در شوفار به چاپ برسد و به آنان توجه شود.

* شوفار به ۵۰۰۰۰ نشانی شناخته شده فرستاده میشود.

* از همه صاحبان قلم و اندیشه میخواهیم که با نوشتن و ارسال مطالب خود برای شوفار، در تداوم شوفار ما را یاری دهند.

* جوانان و نوجوانان خود را به نوشتن برای بخش انگلیسی شوفار تشویق نمایند.

* پشتیبانی مالی شما ضامن ماندگاری ماست. ما را از لحاظ مالی نیز یاری دهید.

* از صاحبان آگهی میخواهیم (و شما نیز بخواهید) تا آگهی‌های خود را به شوفار بدهند.

هزینه فرستادن یک صفحه «فلاپر» به ۵۰۰۰۰ نشانی از ۱۰۰۰ دلار تجاوز میکند - با یک صفحه آگهی در شوفار، این هزینه را به ۲۵۰ دلار تقلیل دهید. شما با هزینه هر شماره فقط ۲۵۰ دلار یک صفحه کامل در اختیار دارید تا کالا یا خدمات خود را به ۵۰۰۰۰ خانوار ایرانی معرفی کنید.

S H O F A R

Iranian American Jewish Federation
5700 Wilshire Blvd., 2nd Fl, Suite 2510
Los Angeles, CA 90036-3659

Tel: (213) 761 - 8945

Fax: (213) 761 - 8948



شوفار

نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی

مدیر مسئول: دکتر روبن ملامد

* شوفار بوسیله فدراسیون یهودیان ایرانی که سازمانی است غیر انتفاعی منتشر میشود. * هدف ما اعتلای فرهنگ یهود، حفظ و بزرگداشت ارزشهای قومی و اخلاقی یهودیت و توسعه فرهنگ ایران زمین در میان یهودیان ایرانی است. * مقالاتی که با ذکر نام نویسنده یا منبع خبری چاپ میشود در محدوده مسئولیت نویسنده یا منبع خبری مربوطه است. * نقل و اقتباس از شوفار موقوف به اجازه شوفار میباشد. * شوفار مسئول مندرجات آگهی‌ها نیست.

سردبیر - سیون ابراهیمی

مدیر داخلی - الیاس اسحاقیان

شورای نویسندگان

دکتر خوشنگ ابراهیمی - نینا استوار - ناصر اوهب
گیتی بروخیم - دکتر پاروخ بروخیم - سیروس حلاوی
- نوراله خرازی - شکوه درویش - فرزانه طالعی
سام کرمانیان - دکتر ارون گلچیه - مشفق همدانی
ناصر مقیمی - پروانه یوسف زاده
خبرنگار عکاس: منصور پوراحمد

بهای درج یک نوبت آگهی

تمام صفحه (داخل) ۲۵۰ دلار

نصف صفحه ۱۵۰ دلار

یک سوم صفحه ۱۲۵ دلار

یک چهارم صفحه ۱۰۰ دلار

مسئول تبلیغات: ویکی درویش

۲۵۳۱ - ۷۳۱ (۲۱۳)

در این شماره میخوانید

- ۶ - پیشگفتار
- ۱۰ - فدراسیون یهودیان ایرانی در خدمت مردم
- ۱۳ - نمایشگاه نقاشی شهین دردشتی
- ۱۴ - دمکراسی نینا استوار
- ۱۶ - مشت گره کرده صیون ابراهیمی
- ۲۰ - خبرهانی از جهان یهود دکتر م. سینا
- ۲۶ - کشورهای عضو اوپک سام مقیمی
- ۳۰ - اسد و سوریه سیروس حلای
- ۳۶ - انتخابات امریکا دکتر روبین ملامد
- ۳۳۸ - حضرت موسی و سقراط دکتر شعاع
- ۴۰ - پاسخی دندان شکن شین میم . دشمن تراش
- ۴۲ - سفرنامه دیدار از اسرائیل دکتر رحمت اله دلجانی
- ۴۸ - ماسک زندگی نوره خرازی
- ۵۱ - گسترش خطرناک اتحاد ملی پروانه یوسف زاده
- ۵۲ - جشن سازمان پانوان یهود ایران
- ۵۴ - نامه به سردبیر
- ۵۶ - سه شنبه ها با موری پریش سیم و زر
- ۶۲ - یهودیان در خدمت بشر دکتر اردشیر بابک نیا
- ۶۷ - مروری بر زندگی گلدا مایر لئون سالم
- ۶۸ - بچه های این دوره شالوم علیخیم
- ۷۷ - سرگذشت موسیو حثیم مشفق همدانی
- ۸۳ - گل باغ آشنائی



روی جلد

نمایشگاه نقاشی خانم شهین دردشتی

شرح در صفحه ۱۳

پشتیبانان شوفار

در این ستون نام دستداران شوفار که با کمک های قابل توجه مالی خود ما را یاری میدهند درج خواهد شد.

این کمک ها از سوی کسانی بما میشود که براین باورند که شوفار، نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی، باید بماند و بطور مداوم منتشر گردد.

ما نام این یاران شوفار را، به پاس ایمانشان به ماندگاری ما و تعهدشان در قبال جامعه یهودی ایرانی، مرتباً در شوفار به چاپ میرسانیم. حیف است که آنان که از رسالت ما آگاهی دارند، نامشان در این ستون نباشد.

دست شما یاران مهربان را صمیمانه می فشاریم:

خانم و آقای شاپور صداقت

خانم و آقای دکتر روبین ملامد

خانم و آقای عزت اله دلجانی

خانم و آقای سلیمان رستگار

خانم و آقای سعد کشفی

خانم و آقای ایزک مرادی

خانم و آقای لطف اله حی

خانم و آقای یونس نظریان

خانم و آقای پرویز نظریان

خانم و آقای عزری نامور

خانم و آقای ناصر برلوا

آقای ابی کلیمیان

خانم و آقای نوره نوروش

خانم و آقای الیاس اسفندی

خانم و آقای نوره گبای

خانم و آقای الیاهو قدسیان

خانم و آقای جک هارونیان

خانم و آقای نجات گبای

خانم و آقای الیاس ابریشمی

خانم و آقای بیژن نهائی

خانم و آقای حمید نهائی

خانم و آقای مهدی باباف

پیشگفتار

حنوکا مبارک

طی چند هفته اخیر، نشریات یهودی و غیر یهودی انگلیسی زبانی را که مطالعه میکردم، تصادفاً همزمان مملو بود از معرفی زنان نام آور یهودی. زنانی که هریک به نوبه خود نقطه عطفی بوده اند در تاریخ. زنانی که بخاطر آرمانهای خود، صرفنظر از جنسیت شان، مبارزه کرده اند.

و در این روزهای فرا رسیدن ایام حنوکا و یادآوری از دلآوری های رزم آوران حشمونائیم، ضمن تبریک حنوکا و آرزوی پیروزی برای همه رزمندگان ایده آلهای نیکو، بجا دیدیم که یادی کنیم از این قهرمانان هم عصرمان.

حناسنه

دختر ۲۲ ساله رزمنده ای که عضو سازمان هاگانا بود. و در سال ۱۹۴۴ با چتر نجات از پشت خط جبهه نازی ها (که در آن زمان یوگسلاوی را در اشغال داشتند) در یوگسلاوی فرود آمد. مأموریت این عضو هاگانا، عبور از مرز یوگسلاوی، رسیدن به مجارستان و همکاری با نیروهای مقاومت برای فراری دادن یهودیان در بند نازی ها بود.

حناسنه خود را به بوداپست رساند. ولی در سرآغاز فعالیت های خود به چنگ دژخیمان گشتا پو افتاد، شکنجه شد و قهرمانانه بالاخره جان باخت.

براوریا (قرن دوم میلادی)

تنها زنی که در تلمود بعنوان یک دانشمند از او نام برده شده.

رُز ارنستین (۱۸۱۰-۹۴)

اولین زن فعال اجتماعی در آمریکا که برای بدست آوردن حق مساوی در دارائیهای غیر منقول برای زنان دست به مبارزه زد.

حناراشل (۱۸۱۵-۹۲)

بانویی که بقدری محیط به امور دینی بود که هزاران تن زن و مرد او را «راو» میدانستند.

اقا گلدمن (۱۸۶۹ - ۱۹۴۰)

آنارشیستی که شهرتی جهانی داشت و فعالیتهای او باعث سلب تابعیت آمریکا در سال ۱۹۱۹ از وی گردید.

روزا لوکزامبورگ (۱۸۷۱-۱۹۱۹)

اقتصاد دان تند روی که یکی از بنیان گذاران احزاب سوسیال دمکرات در لهستان، لیتوانی و آلمان بود.

سارا آرنسون (۱۸۹۰-۱۹۱۷)

عضو سازمان یهودی «نبیلی» که در جنگ جهانی اول با متفقین در جمع آوری اطلاعات دشمن همکاری داشت. سارا پس از دستگیری در ترکیه، به فجیع ترین نحو شکنجه شد، زیر شکنجه جان باخت، ولی همزمان خود را لو نداد.

آنا پاوکر (۱۸۹۰-۱۹۶۰)

اولین زن در تاریخ معاصر که بعنوان وزیر خارجه در سال ۱۹۴۷ از سوی حزب کمونیست رومانی انتخاب گردید. دور از انتظار نبود که بخاطر یهودی بودنش، مالا مورد بی لطفی حزب خود قرار گرفت و سالهای واپسین زندگی خود را در بازداشت خانگی بسر برد.

هلن سوزمن (متولد ۱۹۱۷)

مبارز ضدآپارتاید که اکنون عضو پارلمان آفریقای جنوبی است.

بلا ایزوگ (۱۹۲۰-۱۹۹۸)

عضو کنگره آمریکا و مبارز افشاگر طرفدار حقوق

مدنی و حقوق زنان.

از استاد مشفق همدانی می آموزیم که چگونه میتوان قلم زد، در راه خدمت به خلق قدم زد و هیچ ادعای واهی هم نداشت.

بتی فریدمن (متولد ۱۹۲۱)

نویسنده ای که کتاب او زیر عنوان

"FAMINIST MISTIQUE" آغازگر نهضت مبارزات زنان در آمریکا شد.

فرزانه طالعی

آبخور قلم فرزانه، احساسات نرم و لطیف اوست که با چسبیده دستی بقلم می کشد. قلمش مخملی است و نوشته هایش شعری بلند و نغز را میماند.

آیدا نودل (متولد ۱۹۳۱)

بانویی که در اتحاد جماهیر شوروی نه سال زندانی بود و پس از مهاجرت به اسرائیل بخاطر مبارزاتش برای رهائی دیگر یهودیان در بند در روسیه شوروی و اقمار آن، با لقب «فرشته نگهبان» داده شده.

برای آندسته از شما که شعر سهراب سپهری را دوست دارید بگویم که خواندن آثار خانم فرزانه طالعی در من همان واکنشی را پدید میآورد که مطالعه شعر سهراب. کار فرزانه بعدی دارد که لازمه دستیابی به آن «عاشق بودن» است - عاشق هستی و «ستیزیدن» است - ستیز با همه اهریمنی ها.

سیمون ویل (متولد ۱۹۲۷)

اولین عضو زن کابینه فرانسه که ۲۸ سال از عمر خود را در خدمات گوناگون سیاسی سپری کرده و در حال حاضر رئیس مجلس اروپا است.

فرزانه با سبزه و گل و آبی یکدست آسمان میانه خوبی دارد - اما نه با ابر. متوجه عرضم میشوید؟ و نمیدانم چرا مدتی است فرزانه خانم «ابری» است - میدانم باما قهر نکرده که با قلمش گویند. این عارضه ای است که اهل قلم گهگاه بدان دچار میشوند. قلمشان را زمین میگذارند و عطای قلم زنی را به لقایش می بخشند. اما با گذشت زمان، باز زمانی میرسد که قلم صدایشان میزند - آنهم با فریاد.

چه خوش اقبالیم ما

همانطوریکه در شماره قبل وعده کردیم، در هر شماره یادی خواهیم داشت و سیاسی از همکاران و یاران شوفار که از دیرباز با ما بوده اند و با ما مانده اند، بدون اینکه قصد تقدم یا تأخیری در میان باشد.

آنوقت قلم زن بسوی قلم میرود و... «وقت است که بنویسم!» درانتظار روزی هستیم که بار دیگر در شوفار شاهد کارهای زیبای خانم فرزانه طالعی باشیم

استاد مشفق همدانی

نوراله خرازی (نوری)

نوری هم چون مشفق همدانی عمری را به قلم زنی گذرانده و آثار متعدد او از سوی بنی بریت - بنیاد فریبرز مطلوب، جلد پشت جلد، جمع آوری شده بچاپ میرسد. این مرد سیه چرده و سفید موی کاشانی را از روزگاران دور می شناسم از نوجوانیمان که در روزنامه توفیق قلم میزد. سرسرش میگذارم که چرا اینقدر مو سفید کرده اید؟ و پاسخ می شنوم، «جوهر دواتم تمام شده بود، از رنگ مویم مایه گذاشتم!» در طنز و شوخی و حاضر جوابی لنگه ندارد و در عشق به یهودیت و علاقه مفراط به فرهنگ ایران زمین قابل ستایش است.

در شماره ۱۰۶ شوفار زندگی و آثار این نویسنده یهودی ایرانی که یکی از افتخارات بزرگ جامعه ما هستند به تفصیل آمده است و در اینجا قصد بازگویی آنچه گفته شده نیست. برای من و دیگر یارانم در شوفار، بی آنکه قصد مدافعه باشد، نوشته ای زیر یک جلد با نوشته مشفق همدانی داشتن، روایی را میماند ناگفتنی و افتخاری است بزرگ.

استاد ما عمری را به قلم زدن و مبارزه بخاطر آرمانهای انسانی خود گذرانده اند و هیچ ادعائی هم ندارند. انسانی وارسته، والا که برای قلمزنان نوپا همیشه استادی دلسوز و یاد دهنده بوده اند.

محتوای آن مذهبی است و باب طبع گروهی نمیتواند باشد خودداری نماید، و گرنه ممکن است به جرم تبعیض مذهبی مورد پیگیری قرار گیرد. همین.
اما برای حل این مسئله راه حل بسیار ساده تری وجود دارد.

برای انتشار آگهی هم کیشانی که ارائه دهنده خدمات ویژه جامعه یهودی هستند (از قبیل کپر)، شوفار بهترین وسیله است، چون اینگونه آگهی ها از طریق شوفار میتواند به ۵۰۰۰ نشانی یهودی ایرانی برسد - یعنی دست کم ۱۵ تا ۲۰ هزار خواننده، آنهم با قیمت هائی بمراتب نازل تر از آنچه که به دیگر رسانه های گروهی می پردازند.

به همه آگهی دهندگان، بویژه همکیشان خود، این امر را گوشزد بفرمائید - هم ما را یاری داده اید. هم آگهی دهندگان را و هم این هیاهوهای بسیار را خاموش کرده اید.

دوستان داریم.

سید علی



یکی از بی ادعاترین انسان هائی است که تابحال شناخته ام. چنته ای پردازد از مطالبی که باهمه توان و احساسش بروی کاغذ میآورد و هرگز در انتظار نمی ماند که من از او درخواست نوشته کنم. پیشاپیش، در نهایت فروتنی و مهر، نوشته های ارزنده - و بقول خودش «باکره» اش را برای ما میفرستد.
برای نوری عمری طولانی و قلمی جاری آرزو میکنیم.

عرض آخر

این روزها سر و صدا زیاد می شنویم که چرا آگهی های ویژه مراسم یهودی - که بهیچوجه با جامعه بزرگتر ایرانی ارتباطی ندارد و مایه اوقات تلخی غیر یهودیان هموطن ما میشود، اینهمه از رسانه های همگانی ایرانی بگوش میرسد و گاه فدراسیون هم از این بابت زیر سؤال برده میشود. پاسخ بسیار ساده باین پرسش اینستکه فدراسیون (دراین سرزمین همه آزادی ها) نه میتواند و نه حق دارد که خواه برای آگهی دهنده و خواه برای آگهی گیرنده تعیین تکلیف کند و آگهی گیرنده هم از لحاظ قانونی حق ندارد از پخش یک آگهی بخاطر اینکه

آقای عزت اله دلجانی و سرکار خانم ناهید دلجانی (یروشلمی)

از سوی یاران شما در هئیت های امناء و اجرایی فدراسیون یهودیان ایرانی درگذشت روانشاد بانو

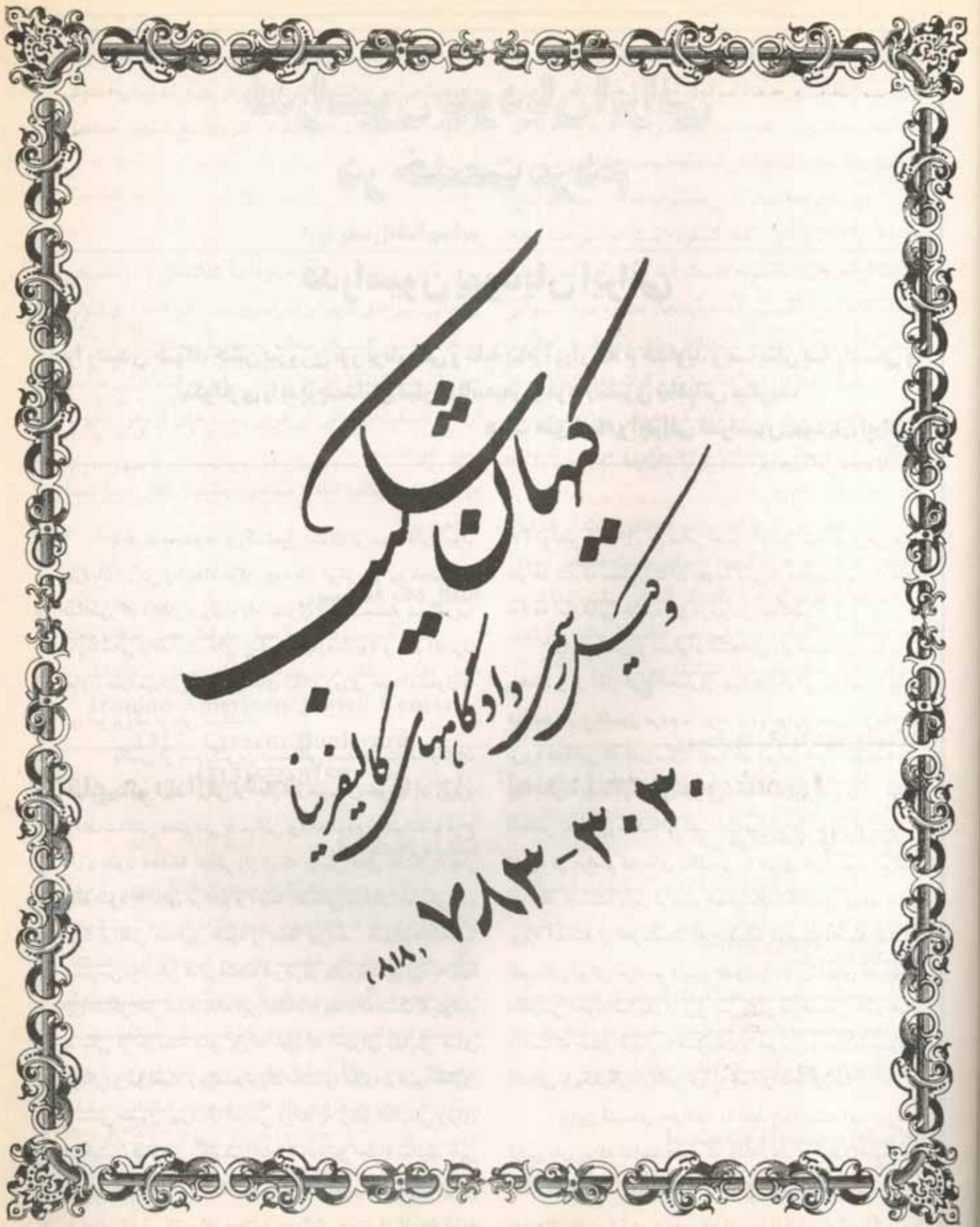
ایران یروشلمی را به شما و سایر خانواده های سوگوار تسلیت میگوئیم.

فدراسیون یهودیان ایرانی

درگذشت روانشاد بانو ایران یروشلمی را به خانواده های سوگوار بویژه آقای عزت اله دلجانی و

همسر ارجمندشان صمیمانه تسلیت میگوئیم.

هیئت مدیره گروه حیفاهداسا



کتابخانه
میرزا کاظم
کلیف
۱۲۸۰

فدراسیون یهودیان ایرانی در خدمت مردم

فدراسیون یهودیان ایرانی

فرا رسیدنחנוکا، جشن پیروزی نور بر تاریکی و غلبه پیام آوران کلام خداوند و مؤمنان به راستی و نیکوکاری را به پرچمداران مبارزه باتبعیض و مردم ستیزی شادباش میگوید.
هیئت های امناء و اجرائی فدراسیون یهودیان ایرانی

۲۸ نوامبر ۱۹۸۸، در سالن جنبی آن نیزکنیسی دومی برپا خواهد شد که مسئولیت آن بعهده یکی از محبوبترین راوهای جامعه آمریکائی جناب راو درشوئیزر میباشد.

راو درشوئیزر سالیان متممادی راو کنیسیای ساینای بوده اند و از آغاز کوچ اجباری یهودیان ایرانی به این دیار، همیشه یار و دلسوز مردم ما بوده و در موارد بسیار زیادی، بویژه هنگامی که فدراسیون یهودیان ایرانی هنوز موجودیت پیدا نکرده بود، در رفع مسائل جا افتادن مردم، در لوس آنجلس به یاری ما شتافته اند. جناب راو درشوئیزر از شبیه ۹ ژانویه در مراسم کنیسیای انگلیسی - عبری فدراسیون شرکت خواهند جست. باین ترتیب همکیشان انگلیسی زبان ما و بویژه آندسته از جوانانمان که همیشه دوست داشته اند در کنیسانی ایرانی مراسم دینی خود را به زبانهای عبری و انگلیسی اجراء نمایند، از این پس این فرصت را خواهند داشت که ضمن دیدار با همزبانان و هم سن و سالان خود و آشنائی با یکدیگر، فرائض دینی خود را بجا آورند.

براین کنیسیای جوانان، ما امید زیاد بسته ایم، چرا که براین باوریم که دراینجاست که نطفه رهبری آینده جامعه ما بسته خواهد شد. اینجاست که نسل بعدی ما این فرصت را خواهند یافت تا در مجموعه ای با امکانات گوناگون و

باخرید مجموعه بزرگ تمپل بت ال از سوی فدراسیون یهودیان ایرانی و ایجاد مرکز یهودیان ایرانی دراین مجموعه، همانطور که انتظار میرفت راه اندازی این مجتمع بزرگ به سازماندهی و فعالیت های پیگیری نیازمند بود و هم اکنون فعالان فدراسیون، با کوشش های شبانه روزی خود، مشغول به این امر بزرگ مردمی میباشند.

یکی از بزرگترین مسائلی که دست اندرکاران فدراسیون یهودیان ایرانی از آغاز کار کنیسیای خود با آن روبرو بودند، نداشتن دسترسی به سالنی بود که مردم ما بتوانند با فراغ بال و بدون دغدغه خاطر (از اینکه نیایش های هفتگی دچار وقفه شود یا برای مراسم و اعیاد همگانی بدنبال جا بگردند) در آن فرائض مذهبی خود را بجا آورند. خوشبختانه، با دسترسی به سالن های متعدد در مرکز یهودیان ایرانی، نه تنها این مشکل حل شده، بلکه این امکان را بما داده است تا بتوانیم به یکی از خواسته های بزرگ خود که اجرای نیایش های هفتگی و نیز اعیاد و مراسم بزرگ است را علاوه بر شیوه جاری و سنتی مقبول یهودیان فارسی زبان، به زبان انگلیسی (برای همکیشان هموطن انگلیسی زبان خود) نیز اجراء نماییم، باین ترتیب که همزمان با انتقال کنیسیای فدراسیون یهودیان ایرانی به سالن اصلی کنیسیای مجتمع جوئیش سنتر از تاریخ شبیه

صددرصد یهودی با هم آشنا شده به تبادل افکار پردازند. با وجود آوردگان این هسته مرکزی است که فعالان کنونی فدراسیون به مشورت خواهند نشست و این خانه را که از آن همه ما است، مطابق سلیقه فرزندان جامعه مان شکل خواهند داد.

دورنمای فعالیتهای آتی مجموعه که باید بدست نسل بعدی ما پایه ریزی شود آنقدر گسترده است که ذکر همه آنچه میتواند از بطن این مجموعه بدست آید در این گزارش میسر نیست. مختصراً بگوئیم که در اینجا، علاوه بر جشنها و مهمانیهای عادی، میتوان تشکیلاتی داشت از قبیل کلوب ورزشی، کارگاه هنری، کارگاه نمایش، کلاسهای گوناگون آموزشی، کانونی برای بزرگسالان، گردهمایی برای بحث و گفتگو درباره مسائل و مشکلات اجتماعی و مردمی، شبهای شعر و موسیقی و غیره.

هر هفته پس از پایان مراسم تفیلای شبات از شرکت کنندگان در مراسم هردو کنیسا پذیرائی دسته جمعی بعمل خواهد آمد تا هردو گروه با یکدیگر آشنائی بیشتر پیدا کنند. لطفاً توجه جوانان خود را به این خبر جلب فرمائید و از آنان بخواهید تا در فعالیتهای مرکز شرکت جویند.

کلاسهای مهد کودک فدراسیون

کلاسهای مهد کودک نیز در مجل جوئیش سنتر زیر نظر آقای دکتر باورخ بروخیم و به مدیریت خانم کوهن شروع بکار کرده است.

در این مهد کودک، علاوه بر تعلیمات معمول و آموزشهای یهودی آموزشی از قبیل موسیقی و ژیمناستیک به کودکان داده میشود.

در حال حاضر این مهد کودک گنجایش تعدادی دیگر از کودکان جامعه ما را دارد که در این خصوص علاقمندان میتوانند به دفتر جوئیش سنتر تماس حاصل نمایند.

کلاسهای بر میتصوا و بت میتصوا

در دنباله تعلیماتی که به نوجوانان ما بخاطر آمادگی

برای انجام بر میتصوا و بت میتصوا از سوی کنیسیای فدراسیون داده میشود، این فعالیتهای اکنون در مرکز یهودیان ایرانی متمرکز گردیده و علاقمندان میتوانند با دفتر مجتمع تماس حاصل نمایند.

مراسم انتقال سفر تورا

طی مراسم سنتی، همراه با شادمانی و در محیطی روحانی، توراها ی کنیسیای فدراسیون در سالن اجاره ای کنونی به خانه مقدس کنیسیای متعلقه به جامعه یهودیان ایرانی در جوئیش سنتر انتقال خواهد یافت. برای شرکت در این مراسم از کلیه همکیشان گرامی از طریق رسانه های گروهی دعوت بعمل خواهد آمد.

در این مراسم جالب شادی مذهبی چشم انتظار همه شما خواهیم بود.

انتقال دفتر فدراسیون

دفتر فدراسیون نیز به محل جوئیش سنتر انتقال یافته است. نشانی و تلفن مرکز یهودیان ایرانی بقرار زیر میباشد:

Iranian American Jewish Center

1317 Crescent Boulevard

(213)656-3150

صندوق اضطراری

فعالان و دست اندرکاران صندوق اضطراری بیماران و نیازمندان وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی به کوششهای پیگیر خود در راستای خدمت به مردم همچنان کوشا هستند. در این خصوص گزارش ویژه ای از سوی کمیته مسئول صندوق در دست تهیه است که بزودی در شوقار منتشر خواهد شد. توضیح: در سر مقاله شماره قبل، در فهرست اسامی کمیته مسئول صندوق اضطراری نام خانم مهشید کاشانی از قلم افتاده بود که با پوزش از ایشان، بدینوسیله تصحیح میگردد.

اطلاعیه فدراسیون یهودیان ایرانی

هشتمین تور به اسرائیل را به سرپرستی آقای ابراهیم یاحید اعلام می نماید.
تاریخ حرکت از لوس آنجلس با هواپیمای العال ۱۳ ژانویه ۱۹۹۹ به مدت ۲ هفته شامل بلیط هواپیما -
اقامت در هتل های مجلل ۵ ستاره - دیدار از تمام دیدنی های اسرائیل - ملاقات با سران اسرائیل و
مقامات بلند پایه ایرانی ساکن اسرائیل - صبحانه و شام هر شب - دو روز در ایلات و گردش با کشتی
تفریحی به مبلغ هر نفر ۴۰۰ دلار.

برای کسب اطلاع و ثبت نام با دفتر فدراسیون یهودیان ایرانی - تلفن ۸۹۴۵-۷۶۱ (۲۱۳)
و با آقای ابراهیم یاحید با تلفن های ۲۲۱۸-۴۵۳ (۳۱۰) و ۵۷۰۳-۴۷۸ (۳۱۰) (منزل)
تماس حاصل فرمائید.

گروه ایرانیان انجمن ایتا اسرائیل

در روز یکشنبه ۲۰ دسامبر ساعت ۳۰/۶ بعد از ظهر در محل
Iranian American Jewish Center - Temple Beth El
در آدرس: 1317 N. Crescent Heights Blvd.
جشنی دارند

این انجمن به منظور حمایت و آموزش و آشنایی والدینی که دارای فرزندان
با اشکالات یادگیری، عیوب جسمانی، مادرزادی و کُند ذهنی هستند، فعالیت می کنند.
این دردی است که برای آزادی جسم و روح این فرزندانمان
گشوده شده است.

برای اطلاعات بیشتر لطفاً با تلفنهای زیر تماس بگیرید.

(818)906-9814 هاله بنایان و **(310)550-1059** افسانه لوی

نمایشگاه نقاشی شهین «صراف» در دشتی

در موزه لوس آنجلس کانتی - کالیفرنیا

برای نخستین بار نمایشگاه آثار یک هنرمند ایرانی در بزرگترین موزه غرب آمریکا برگزار خواهد شد

سخنگوی اصلی در آن نمایشگاه بودند. ایشان طی سخنانی اندیشمندان، با توجه به برداشت های هنری، سبک و محتوای آثار خانم دردشتی، وی را هنرمندی پیشرو و زمینه ساز برای زنان ایرانی معرفی نمودند. استاد دکتر فرهنگ مهر هم چنین توجه همگان را به ارزش کارهای این نقاش، به ویژه از این زاویه که او یک هنرمند زن ایرانیست، فرا خواندند.

نمایشگاه های خانم «صراف» دردشتی و برخورد هنر شناسان با آن به گونه ای بوده که راه را برای برگزاری آن در موزه ای مانند موزه لوس آنجلس کانتی هموار نموده است. بدیهی است که این رویداد راه را برای به نمایش درآمدن آثار این نقاش بسوی موزه های بزرگ دیگر نیز خواهد گشود.

لازم به یادآوری است که استقبال هرچه گسترده تر از هنر یک هنرمند ایرانی درهای بسیاری را بسوی او میگشاید، و بوی فرصت بیشتری میدهد که هم بیش از پیش افتخار آفرین باشد و هم راهگشا و سرمشق برای سایر استعدادها.

نمایشگاه شهین «صراف» دردشتی از ساعت ۴ تا ۱۰ بعدازظهر روز چهارشنبه ۲۳ دسامبر ۱۹۹۸ در گالری آهمنون موزه لوس آنجلس کانتی، واقع در ۵۹۰۵ بلوار ویلشر در شهر لوس آنجلس برگزار خواهد شد. در اطلاعیه این نمایشگاه آمده است که کارگزاران آن به دیدار و پذیرائی از همه دیدارکنندگان سرفراز خواهند بود.

با توجه به مقررات موزه، کارت دعوت چاپ و توزیع گردیده است، اما ورود برای همگان آزاد است و مسئولین موزه در آنروز از هیچکس ورودیه دریافت نخواهد نمود. کسانی که کارت دریافت نکرده اند میتوانند با حضور در جلوی درموزه و یا تماس با تلفن اطلاعات این نمایشگاه ۱۹۹۲-۲۳۳۶ (۳۱۰) کارت ورودی دریافت نمایند.

پارکینگ موزه نیز، که روبروی دروازه ورودی آن که در آتسوی بلوار ویلشر قرار دارد، در روز این نمایشگاه با نرخی ناچیز به دیدارکنندگان از آن اختصاص داده خواهد شد.

در روز چهارشنبه ۲۳ دسامبر ۱۹۹۸ شاهد رویداد ویژه ای زیر عنوان «بزرگداشت زن» در موزه لوس آنجلس کانتی خواهیم بود. امروز، در فضائی سرشار از شعر و موسیقی، نمایشگاهی از برگزیده آثار نقاشی هنرمند ایرانی خانم شهین «صراف» دردشتی برگزار خواهد گردید.

برپا داشتن نمایشگاه در چنین موزه ای که با داشتن ۶۰ هزار عضو و بیش از یک میلیون بیننده در سال، بزرگترین موزه غرب آمریکا و یکی از برجسته ترین موزه های دنیا محسوب میشود، موجب سرفرازی جامعه ایرانی خواهد بود.

شهین «صراف» دردشتی در کتابی که در سال ۱۹۹۶ بنام «شکوفالی در اینسوی» منتشر کرد، خود را یک نقاش مکتب امپرسیونیسم معرفی نمود. اما در نمایشگاهی که بزودی شاهد آن خواهیم بود، علاوه بر تابلوهای امپرسیونیستی، برخی از آثار رئالیستی و آبستره خویش را نیز به نمایش خواهد گذاشت که نشان دهنده روند تکاملی هنرش خواهد بود.

نخستین نمایشگاه شهین «صراف» دردشتی در ۱۹۹۶ در دانشگاه یو. سی. ال. ای برگزار گردید. استاد جلالی سوسن آبادی، نقاش میناتورست بزرگ ایران، در پیام خویش در مورد این نقاش نوشتند، «نقاش هنرمند خانم شهین «صراف» دردشتی، در تابلوهای خود پیامهایی دارند که در سبک های گوناگون، با توجه به خصوصیات زمان و مکان، ارائه شده است. این خود نمونه بارزی است از آگاهی، درک هنری و شکوفالی استعدادهای هنرمندان ما در این سوی جهان.»

دراکتبر ۱۹۹۶ نمایشگاه این بانوی هنرمند توسط کانون ایرانیان بوستن و بنیاد دوستداران فرهنگ ایران در ایالت ماساچوست به کمبریج برده شده و در دانشگاه هاروارد برگزار گردید. این نمایشگاه نظر بسیاری از دیدارکنندگان، به ویژه هنرمندان، اندیشمندان و صاحب نظران حاضر در آن را بخود جلب نمود. استاد دکتر فرهنگ مهر، رئیس پیشین دانشگاه پهلوی شیراز و استاد کنونی دانشگاه بوستون،

دموکراسی

- دنیا بدست آنهایی که درگود هستند، نه می چرخد و نه از چرخش می ایستد.
- جامعه هم تنها، توسط دست اندرکاران امور رو به بهبود و یا فساد نمی رود.
- نقش کسانی را که کنارگود نشسته و با تشویق جایز و یا سکوت بی جا باعث وبانی دگرگونیهای آنچنانی میشوند، نباید دست کم گرفت.
- ما مردم عادی و آسوده خاطر و شاید بی تفاوت آنقدر که شاید ناخود آگاه مسئول نابسامانیها و کم و کاست ها هستیم هرگز بخاطر کارهای مفید انجام شده دراجتماع قابل ستایش نخواهیم بود!
- بنام من و شما باشگاه، اجتماع، رادیو و تلویزیون و نشریه بوجود آورده اند. وقت آن رسیده که «خود» را نشان دهیم. حداقل عکس العملی از بودن خود و نشانی از یک نام، از یک فرد این اجتماع. لزومی ندارد صاحب قلم باشید. صاحب نظر بودن کافی است.
- انتظار نمیروود تا با تشویق کسی را یاری دهید، اما چشم انتظاری هست تا تکیه گاهی باشید محکم در برابر زورگولی و بی عدالتی.

هم که برایش نوشته ایم چاپ بشود. و نامه جوابیه خود را خواند خلاصه که آنچه بخاطر میآورم این بود:

شما خانم عقده‌ای از روی چه حسابی و با چه مدرکی از خدمتگزاران جامعه ایراد میگیرید و به آنها توهین میکنید؟ شما میدانید که پست های مختلف سازمانهای ما همیشه با خواهش و تمنای ما از مردم جانشین پیدا میکنند؟ چرا که کسی براحتی مسئول کارهای اجتماعی نمی شود. شما هم مثل بقیه فقط انتقاد میتوانید بکنید و از کارهای مفید و خوب انجام شده حرفی نمیزنید و ...

گفتم: آقای دکتر ملامد. عقده ای که سهل است بیشتر از اینهم توهین بشنوم پشت حرفم میایستم و قلم را زمین نمیگذارم و حرفی هم ندارم از اینکه هردو نوشته را با هم چاپ کنید و ... و سخن ما به درازا کشید تا اینکه هردو توافق کردیم بخاطر رعایت احترام «مردم» که ناسلامتی ما را سرمشق میدانند، نشریه را میدان زد و خورد و گفتگو و اختلاف نظر نکنیم و لباسهای کثیف را دور از انتظار بشوئیم - و در انتظار آنروز در قفسه اش نگهداریم!! - سردبیر عزیز فکر قفسه های بزرگتر باشید - و من نوشته دیگری تهیه کردم و میخواستم برای سردبیر فکس کنم. ساعت ۱۱ صبح ایشان را درخانه یافتم. گفتم:

درسراغاز همکاری مجدد با نشریه شوفار نوشته گله آمیز، تند و انتقادی اما نه اهانت آمیز، روشنگر اما نه اتهام آمیز در مورد چگونگی این غیبت طولانی برای شوفار فرستادم که مثل بسیاری از نوشته های دیگر، شوفاریان را خوش نیامد و بناچار سانسور پسند شد. جسد تکه تکه این نوشته این بود که: نشریه با پشتگرمی از استراتژی حمله ناگهانی و غافلگیرکننده که همیشه جانشین دفاع حسابگرانه است و بعکس همه اقدام های غافلگیرکننده، درصد فاصله خیلی بالاتری دارد، در نوشته ای به مردم و اجتماع تاخته بود که قدر نویسندگان را نمی شناسند و من نظر مخالفی در این مورد داشتم و هنوز هم دارم و اینکه بزرگترین کم لطفی را آنها در حق نویسندگان به خصوص نویسندۀ زن میکنند و فرم هائی از این قبیل که اگر قرار باشد تکرار کنم این نوشته هم میرود بدنبال نوشته قبلی!

آقای دکتر ملامد با همه گرفتاری که در ابتدای در دست گرفتن شوفار دارد فراغتی پیدا کرد و بعد از خواندن نوشته ام با تلفن مرا مورد لطف و محبت قرار داد که:

- خانم عزیز، نوشته شما خیلی تند و دور از انصاف بود اما من چون آدم دموکراتی هستم (بزرگان و راهبران جامعه ما به حق همگی عضو یک حزبی دموکرات هستند ما مردم آنها را دیکتاتور بار میآوریم) آنها چاپ میکنم بشرط اینکه جوابی را

- مرد هم همان مردهای قدیم، صبح با آفتاب از خواب بلند میشدند و سرکار میرفتند و عصر با غروب آفتاب به خانه برمیگشتند. به تنهایی نان آور یک خانواده بودند و از این بابت هم خم به ابرو نمی آوردند تازه احساس غرور هم میکردند. و ایشان خندیدند. شاید بنظرشان اینطور آمد که جوک گفته ام. درهرحال ایشان هم از شوفاریان گله داشت!! و نامه گله آمیز را که نمیدانم روی چه حسابی جلوی دست گذاشته بود برایم خواند. - شاید برای سوزاندن دل من!! و اضافه کرد نامه دست به دست دست اندرکاران امورگشته، همه خوانده اند و لذت برده اند و روی چشم گذاشته اند و بوئیده اند و خندیده اند و گریسته اند...

نتیجه اخلاقی و یا غیر اخلاقی اینکه: مرد همان مرد قدیم، با معرفت و لیاقت سالاری یک مرد. شاید حق زن را لگدمال میکرد اما حرمتش را نگاه میداشت و مرد سالاری برانده اش بود. اینجا مرد ایرانی پا به دنیای جدید گذاشته اما هنوز هم گرفتار افکار گذشته است و وقتی که دستش از همه جا کوتاه میشود برای خالی کردن زیر پای زن تاکتیک غیر عادلانه و دور از انصافی را بکار می برد که از عقده ای شروع میشود و

خدا میداند به کجا ختم میشود.

نوشته انتقادی هدیه جشن تولد نیست تا با کاغذ و نوار رنگی آراسته شده و بعد به کسی تقدیم شود تا موجبات خرسندی او را فراهم کند. نوشته انتقادی مشت گره کرده است که با خشم روی میز کوبیده میشود تا خواب خوش را برچشم کسانی که نگاه میکنند اما نمی بینند. حرام کند، و طبعاً خوش آیند نیست، بلکه آزار دهنده است حتی برای کسی که مشت خود را گره کرده و از آنجا که خواب خوش هرچه گران تر باشد مشت هم باید محکم تر کوبیده شود درد بیشتری نصیب «دست اندرکار» انتقاد میشود.

و کلام کوتاه، خواننده عزیز:

دردسر من کم نیست. تندر و هستم اما هرگز از چهارچوب نزاکت بیرون نرفته و اهانت نمیکنم. به چه دلیل نوشته هایم سانسور پسند است؟ راستش را بخواهید با فروتنی بسیار میگویم: همه چیز را نمیتوان گفت و یا نوشت. پانویس آقا پسند - قلمزن مرد ایرانی امری مستثنی است!!



Beverly Hills Liposuction and Body Contouring

"The More Beautiful You"

در «بهرلی هیلز لایپوساکشن»

با تازه ترین تکنیک، بدون بیهوشی عمومی و مخارج بیمارستانی
به اندام زیباتری دست یابید.

9301 Wilshire Blvd. #512, Beverly Hills, CA. 90210

(310) 271-2400

مشق گره کرده

که نوجوانان ۱۵-۱۴ ساله ما در برهوت سرزمین های دور یا گروگان قاچاقچی های آدمکش بودند و یا بدون هیچ یار و یابوری سرگردان بودند. دنیا برای خودش - خانم استوار - می چرخید. شما در آن روزگاران در سرزمین میکل آنژها و لئوناردو داوینچی ها، در کنار همسر و خانواده تان داشتید به زندگی ادامه میدادید (و مرتب هم از آن سو برای ما مقالاتی زیر عنوان «شما آسوده نشینان ساحل اقیانوس آرام» می فرستادید)، اکثریت خاموش هم با گرفتاریهای جا افتادن در این دیار دست و پنجه نرم میکرد و کمتر به فکر دیگران بود و استدلال میکرد که «چراغی که به خانه رواست...» و عصر هر شنبه یا یکشنبه گردهمایی اش را در (بقول شما) ساحل اقیانوس آرام داشت تا دوستان را ملاقات کند و برای پسرش زن و برای دخترش شوهر دست و پا کند. کوتاه اینکه من و شما قلم میزدیم و اکثریت قدم میزدند.

اما... اما، نینا خانم استوار، بودند در این میان کسانی که خواب و خوراک نداشتند، شب و نیمه شب با پاکستان و ترکیه و دیگر کشورهای واسطه سر و کله میزدند، از جیب مایه می گذاشتند، در چند مورد برخاستند و خود را در آنسوی کره خاکی به این درماندگان رساندند و جانشان را نجات دادند. شما صحیح میفرمائید - در آن زمان اگر هیچ کس هم بداد اینها نمی رسید دنیا می چرخید، خواه اینها بداد بچه های ما میرسیدند و خواه نمی رسیدند.

شبی که جان نوجوانی به همت انسانی یکی از این خدمتگزاران (که خود را به پاکستان رسانده بود) نجات یافت و من این یکی را خیلی خوب بیاد میآورم - میتوانست بدون این فرزند ملت ماکه در دام آدمکشان گرفتار آمده بود بسراید. چرخ دنیا صد البته چرخید، اما با این چرخش و طلوع آفتاب روز بعد، پدر و مادر نوجوان گرفتار آمده، یا به عزای نوجوانشان می نشستند یا رهائی او را و زنده ماندنش را (به همت کوشندگان همین نهادی که به اعتبار سرکار خانم استوار، کارش بی عدالتی است) جشن می گرفتند. من حاضرم دست توانای شما را (که در فرود آوردن تازیانه های خشم متبخر است) بگیرم و به داون تاون لوس آنجلس ببرم و دست

در پیشگفتار شماره قبل ذکر خیری داشتم از خانم نینا استوار و اشاره ای به این امر که ایشان سردبیر را سانسورچی میدانند.

هنوز جوهر قلم من خشک نشده بود که با صدای سوت فکس دفتر کارم در منزل، مقاله بالا برایم رسید. با یارانمان در شوفار در میان گذاشتیم و حقیر که از دست (بقول ما اصفهانی ها) «سخت سخن» های خانم استوار به عذاب آمده ام، قبل از رأی گیری که چنین نوشته ای اصلاً باید چاپ بشود یا نه، از همکارانم خواستم که چنانچه صلاح میدانند که به چاپ برسد، به من هم اجازه بدهند که برای اولین و آخرین بار یکبار هم شده نوشته این همکار دیرین مان را به تحلیل بنشینم. در جلسه شورای نویسندگانی (که خانم استوار خود عضو آن هستند و هرگز ما را با حضور خود سرافراز نمی فرمایند) این اجازه به سردبیر داده شد. بنابراین اجازه می خواهم نوشته ای را که در بالا ملاحظه فرمودید و از بای بسم الله تا تای تمت آن، بدون هیچگونه دخل و تصرف و بقول خانم استوار سانسوری به چاپ رسیده با هم بررسی کنیم.

خانم استوار مینویسند، «دنیا بدست آنهاست که در گود هستند، نه می چرخد و نه از چرخش باز می ایستد» و با این اولین شعار نامربوط، آغاز سخن میکنند. این قیاس مع الفارق درست مثل اینستکه بگوئیم بابت آسی که در آشپزخانه پخته میشود، نه سبزی توی باغچه رشد میکند و نه از رشد باز می ایستد! و این شعار را مثنی شعاری که مجموعه ای است از هشدارهای قروقاطی و «زنده باد! مرده باد!» گونه، دنبال می کند و این میشود سوتیترهای فزاینده نوشته ای که در آن این همکار عزیز ما فریاد «دموکراسی از دست رفت» شان به آسمان بلند شده. محض نمونه، بررسی میکنیم همین اولین شعارشان را: در اینکه دنیا در هر شرایطی برای خود می چرخد هیچ حرفی نیست ولی انکار کردن تأثیر گذاری آنان که در گود هستند در روند این چرخش، کاملاً غلط است. از آنجا که لبه تیز حمله خانم استوار بیشتر بسوی ارگانهای فعال در متن جامعه یهودیان ایرانی نشانه رفته - تنها به ذکر یک مثال از خود این جامعه برای رد این شعار بسنده می کنیم. زمانی بود

کم نیم دوجین از بچه هایمان را که - شکر پروردگار را - هم اکنون صاحب کسب و کار مناسب هستند و خانواده هایشان هم به گرد ایشان جمع شده اند به شما نشان بدهم.

چرخش چرخ گردون با زنده بودن این فرزندان جامعه ما رنگین کمائی است که نگو و نپرس.

میرویم سراغ آخرین شعار از سوتیتر مقاله که خطاب به مردم ما فرموده اند، «انتظار نیمروود تا با تشویق کسی را یاری دهید، اما چشم انتظاری هست تا تکیه گاهی باشید محکم در برابر زورگوشی و بی عدالتی.. راستی چرا شما انتظار ندارید که مردم ما مشوق خدمتگزاران خود باشند؟

اگر بیاد داشته باشید در زمان انقلاب، مردم دسته دسته در خیابانها راه می افتادند و شعارهای تو خالی ولی منظوم و ریتمیک میدادند.

روزی از بالکن دفترمان شاهد دسته ای بودیم که فریاد میزد: «ای لاله گون گفن ها، با مشت های بسته، میگوئیم بردهن ها.. یکی از دوستان گفت، «این شعارها یک چیز را ثابت می کند و آن اینکه قطبی رئیس تلویزیون، جلوی ورود بسیاری از استعداد های موسیقی و ترانه سرائی ما را به تلویزیون گرفته.» و بعد کمی مکث کرد و ادامه داد، «ولی خوب حتماً در شورای موسیقی گفته اند که آهنگش قشنگ است، واژه پروازی هم بخوبی انجام گرفته ولی اصل کلام را... چه عرض کنم!»

اجازه بفرمائید برویم سرمتن نوشته. خانم استوار می نویسند، «در سرآغاز همکاری مجدد با نشریه شوفار، نوشته گله آمیز... فرستادم که... و بناچار سانسور پسند شد.» و بلافاصله خلاصه همان مقاله ای که به زعم ایشان سانسور شده بود را آورده اند که خلاصه مزبور اصلاً ارتباطی به متن مقاله ارسالی ندارد. مقاله ای که شورای نویسندگان شوفار (که تکرار میکنم خود خانم استوار هم عضو آن هستند ولی در آن حضور نمی یابند) مناسب برای چاپ تشخیص نداد بدلیل اینکه با طرز تفکری «دانی جان ناپلئون» گونه خانم استوار ساختار فدراسیون به یک دیکتاتوری صدام حسینی تشبیه شده بود و تغئیرات در کسادر «انتخابی» را نوعی کودتا، و روسای فدراسیون را بنام دیکتاتور پشت دیکتاتور به «آرشیو گذشته» سپرده بودند و کلی گله و شکایت که چرا در مهمانی شوفار دعوت نداشتند و ذکری از ایشان نبود (که من در پیشگفتار شماره قبل در این باره سخن گفته ام) و جملاتی از این دست که

«و من درسکوت خود غرق بودم تا نظام جدید بروی کار آمد!» شما را بخدا ملاحظه میفرمائید؟

آقای دکتر ملامد که چند شماره است مسئولیت انتشار مجله را بعهده گرفته (وبراستی دست مریزادی را سزاوار است نگفتنی بابت کوشش های بدون وقفه اش برای تداوم شوفار) خواست تا با تهیه پاسخی به خانم استوار، این گله مندی را پاسخ گو باشد. گفتیم باشد. برای اینکه جر و بحثی درنگیرد در گفتگویی تلفنی، دکتر ملامد پاسخ خود را به نوشته نینا خانم برایشان میخواند. خانم استوار مدعی هستند که دکتر ملامد در پاسخ خود نوشته بودند، «شما، خانم عقده ای، از روی چه حسابی...» عین جوابیه دکتر ملامد روبروی من است که نوشته اند، «... شما بچه دلیل و مدرکی نظام فدراسیون را که در کمال دموکراسی اداره میشود استبدادی خوانده اید؟ در مورد سانسور، آیا بنظر شما هرکسی هرنوشته بدون دلیل و مدرکی برای ما فرستاد، یا بعلمت اینکه نویسنده - بلانسبت شما - عقده دارد یا اینکه میخواهد با حمله به این و آن خودی نشان دهد. باید درنشریه فدراسیون چاپ شود؟ و اگر شورای نویسندگان این مقاله را قابل چاپ ندانستند، این سانسور است؟» ملاحظه میفرمائید چگونه نوشته دکتر ملامد در تعبیر خانم استوار مسخ شده است؟ و حاصل گفتگوی این دو همکار عزیز ما این بود که از سوی خانم استوار هم توافق شده بود که هر دو نوشته بچاپ نرسد - همزمان سرکار خانم استوار قول داده بودند که لطف کنند و بیشتر به میان همکارانشان بیایند و با نحوه کار فدرسیون یهودیان ایرانی هم از نزدیک آشنائی پیدا کنند تا اگر انتقادی هم هست دست کم بر مبنای اطلاعاتی صحیح استوار (!!) باشد.

این قول بود، مطلب بعدی خانم استوار هم رسید، چاپ هم شد - ولی من نمیدانم بناگاه چه پیش آمد که دومرتبه ایشان رفتند سر «واافتا» و مقاله بالا را قلمی فرمودند که در حله اول پنبه دکتر ملامد را (چون «مرگ برآمریکای جهانخوار» انقلابیون وطنی) زده اند و بعد هم خدمت صاحب این قلم (چون «مرگ براسرائیل» همین آقایان) رسیده اند که چرا ساعت ۱۱ صبح توی خانه هستی؟ نه قربان شوخی نکردند و نکرده اند، همانطور که در متن نوشته شان تصریح هم کرده اند. سعدی میفرماید:

طاعت ار دست نیاید، گنهی باید کرد

در دل دوست بهرحیله رهی باید کرد

خانم استوار از همه چیز باید انتقاد کنند. اگر توی خانه نباشی، مرد مرد سالاری بی عاطفه ای هستی که همسرت را با هزار و یک گرفتاری رها کرده ای و رفته ای دنبال - خدا میداند - کار یا چه غلط دیگری و خیرت چرا نمیگیری تو خانه بنشین و بگذاری زنت برود سرکار و استعداد هائی را که تو در او خفته کرده ای بیاید و بگذارد تا شکوفا شود تا ببینی که ده تا مثل تو را میگذارد توی جیبش. و اما اگر توی خانه باشی، «مرد هم مردهای قدیم...» بفرمائید به کدام سازتان برقصیم؟ و من کی گفتم که از دست «شوفاریان» گله مندم؟ دریغ از یک ضبط صوت!

یکی از همکیشان که دوران ابتدائی را در شهرستانی دور افتاده زندگی میکرده و به مدرسه غیر یهودی میرفته این خاطره را حکایت میکرد: «بخاطر یهودی بودن، من از چند نفر همکلاس یهودی سستیم مرتب کتک میخوردم. ناظم مدرسه عوض شد و ناظم جدید که انسانی بود دگراندیش و مهربان، روزی مرا به دفتر مدرسه خواند و به من گفت: هرکه ترا بخاطر یهودی بودن اذیت کرد، فقط بمن بگو. با اولین شکایت من به ناظم، یکی که بیشتر از همه کس مرا آزار میداد کتکی جانانه (بدستور ناظم) از فراش مدرسه خورد. منم با هرکه خرده حساب داشتم از آن بیبعد نزد ناظم میرفتم و میگفتم: آقا این به دین من اهانت کرد و کتکم زد! حال آنکه دعوی من با او بر سر مثلاً دوستی با شخص ثالثی بود. و به این ترتیب کُلّی بچه های همکلاس بابت شکایت های دروغ من چوب خوردند!»

عین همین قضیه در مورد نحوه استدلال خانم استوار صدق میکند که ایشان بدلیل اینکه من ساعت ۱۱ صبح خانه بوده ام پل زده اند به اینکه (خیال کرده اند) دکتر ملامد به ایشان گفته شما عقده ای هستید و نتیجه گرفته اند که ما برای خالی کردن زیر پای زن تاکتیک غیر عادلانه و دور از انصافی را بکار برده ایم.

بنابراین «مرد همان مرد قدیم، با معرفت و لیاقت سالاری یک مرد» که چون به اعتبار ایشان ما «همان مرد قدیم» نیستیم، بنابراین مفهوم مخالف حکم میکند که صفت چنین مردی (که ما باشیم) بی لیاقتی باشد.

از این موضوع پرفایده نتیجه میگیریم که در حالیکه دکتر ملامد کوچکترین توهینی به خانم استوار نکرده، و نیز بدلیل اینکه بنده ساعت ۱۱ صبح در منزل بوده ام ایشان و من

شده ایم همان مفهوم مخالفی که در بالا عرض شد!! ملاحظه میفرمائید؟ و به این شعار آخر هم در محاسن مردان قدیم گوش فرا دهید که میفرمایند، «... شاید حق زن را لگد مال میکرد اما حرمتش را نگاه میداشت و مرد سالاری برارنده اش بود.» خانم عزیز من، مردی که حق زنش را لگد مال کند بالاترین بی احترامی را با او روا داشته، این یکی. دوم اینکه چطور شد یکهو این وسط مرد سالاری برارنده شد؟

و بالاخره در بخش پایانی نوشته شان، خانم استوار میگویند که مشت انتقاد آمیز خود را آنقدر محکم خواهند کوبید تا دست خودشان هم درد بیاید، چرا که باید انتقاد هم انتقاد کننده و هم انتقاد شونده را بیازارد، نه اینکه آنان را خرسند کند. این که یعنی خود و دیگران آزاری، نه انتقاد!

انتقاد سازنده و نه مخرب، خانم استوار، جایش روی چشم است، اما با مشت گره کرده...

ده ها بار شفاهاً عرض کردم، حالا هم کتباً - به میان همین آدم هائی که شما در ذهن خود از آنان انسان هائی مخوف ساخته اید بیائید و حرفتان را با آنان رو در رو بزنید. در پاسخ به نویسنده ای دیگر عرض کردم و شما هم میگویم، فدراسیون ارث پدری هیچ کس نیست. کار اجتماعی کمک می طلبد - مثل کار سیاسی نیست که شما نماینده ای به مجلس بفرستید، و از بیت المال به او حقوق بدهید و تا چند سال دیگر بروید دنبال زندگی خودتان. اینجا زحمتکشان جامعه زن و مرد، کارگران بی جیره و مواجب هستند. می پذیرم از عیب میرا نیستند ولی در حد توانشان و به زیان جیبشان و بنا پذیرفتن هزاران انتقاد ناروا، راه خیر را دنبال می کنند. ولی به انتقاد سازنده هم خیلی خیلی نیازمندند. انتقادی که لازمه اش ایجاد درد نیست، بلکه آنقدر معقول است که با گوش جان شنیدنی است.

از شما و همه آنانی که با ما حرفی دارند میخواهیم که آستین ها را بالا بزنند و فقط به نامه و انتقاد (طبق توصیه خانم استوار) بسنده نکنند. بیایند و در پیشبرد اهداف سازمانی که نزدیک به دو دهه است در این غربت ناهنجار فریاد رس مردم است با ما باشند.

درکنار ما باشید خانم استوار و مشت گره کرده خود را هم باز کنید، دست در دست ما بگذارید و به دوستی و مهربانی سلام بگوئید.

سردبیر

انتشارات بنیاد فرهنگی حبیب لوی

در زمینه یهودیت و یهودیان

- ۱- تاریخ جامع یهودیان ایران (از گذشته های دور تا جمهوری اسلامی) تألیف دکتر حبیب لوی
۲- خاک خوب خدا (سیری در سرگذشت سرزمین اسرائیل) نوشته دکتر هوشنگ ابرامی
۳- (زیر چاپ) Comprehensive History of the Jews of Iran, by Dr.Habib Levy
بخش : شرکت کتاب : 1419 Westwood Blvd., Los Angeles, CA 90024

شرکت کتاب TEL: (310)477-7477 FAX: (818)908-1457

دفتر بنیاد لوی TEL: (310)276-3222 FAX: (310)273-7483

Aria

Sales And Leasing Consultant

MERCEDES BENZ BEVERLY HILLS



Tel: (310) 659-2980

VM, Pager: (213) 707-4751

خبرهایی از دنیای یهود

یهودی ستیز روسی

ولادیمیر ژرینوسکی ناسیونالیست افراطی روسیه در یک کنفرانس مطبوعاتی یک ساعته یهودیان را مقصر دانست که جنگ جهانی دوم را آنها شروع کردند و هولوکاست را برانگیختند. ژرینوسکی گفت: گرفتاری با قوم یهود اینستکه هرگاه تعداد آنها در برخی از کشورها بسیار زیاد میشود باعث جنگ میشوند. شما همیشه یهودیها را درجائی پیدا میکنید که جنگ شیوع یافته است، زیرا آنها فکر میکنند که پول درجائی که خون ریخته میشود جریان دارد!

محکومیت

سه آرژانتینی ضد یهود بعلت ضربه زدن و آسیب رساندن به مردی که به گمان آنها یهودی است به سه سال زندان محکوم شدند. قرائت حکم زندانی آنها هنوز تمام نشده بود که شعارهای توهین آمیزی بر علیه قضات از طرف بستگان این سه مرد در محل دادگاه داده شد.

بی حرمتی

در یک کنیسیای ارتودوکس و قبرستان تاریخی یهودیان در فیلادلفیا صلیب شکسته بر در و دیوارها کشیده شده. این قبرستان که در سال ۱۷۳۸ تأسیس شده قبرهای یهودیان آمریکائی مشهوری مثل «ناتان لوی» بازرگان جامعه یهودیان فیلادلفیا که کشتی حامل زنگ آزادی را به فیلادلفیا آورد و «ریکاگراتز» که بگمانی مدل سروالترسکات برای ریکا در ایوانهو بوده، قرار دارند.

بازهم یهودی ستیزی

یک کشیش کاتولیک لهستانی که کلیسای مجاور اردوگاه مرگ یهودیان در آشتوتیز را هنگام عید پاک از منبر وعظ تا محراب کلیسا با علائم آتی سیمتیک (ضد سامی) آراسته و در دفاع از محل کلیسا و علائم مزبور موعظه کرده بود، به مدت یکسال از ادای موعظه منع گردید.

کشیش «هنریک ژاکوسکی» در مقابل کلیسای خود در شهر گدانسک پلاکاردهائی با عناوین «بگذارید به علائم ملی احترام بگذاریم» نیز نصب کرده بود. ژاکوسکی هنوز رئیس روحانی کلیسای خود میباشد.

دستور اخراج

وقتی دستور اخراج این ارشیتکت بازنشسته لیتوانیائی بوسیله قاضی فدرال اداره مهاجرت به او ابلاغ گردید، وی با خشم زیاد قاضی را «از دوستان آدمکش ها و نازیها» خواند. یوناس ستلموکاس از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۴۴ بعنوان عضو یک واحد فرماندهی داوطلب تحت نظر نازیها در لیتوانی در کشتن هزاران یهودی و جنگجویان پارتیزان که بر علیه آلمانیها می جنگیدند خدمت کرده بود. شواهد نشان میدهد که وی در مقام یک افسر وظیفه درگتوی کانو هنگام کشتار ۹۲۰۰ یهودی خدمت میکرده است.

بازسازی

در شهر هانیا واقع در جزیره کرت متعلق به یونان، کنیسیای «عتر حثیم» یگانه اثر تاریخی یهودی در این جزیره است که اخیراً شروع به بازسازی آن شده است. این کنیسا که ابتدا در قرن پانزدهم بصورت یک کلیسا ساخته شده، گمان میرود در قرن هفدهم (دوران عثمانیها) تبدیل به کنیسیای یهودی شده است. در سال ۱۹۴۴ دوران سلطه آلمان نازی جزیره کرت ۲۶۹ نفر یهودی داشت که زمان اخراج آنها کشتی آنان با بمباران متحدین غرق گردید و همه سرنشینان آن کشته شدند.

از هالوکاست چه میدانیم

بنابر مطالعاتی که از سوی موزه یادبود هولوکاست در واشنگتن انجام گرفته یکی از پنج نفر آمریکائی نمیداند و براو

پیرو انتشار بیانیه شرکت العمال، آویو بوسینسکی سخنگوی نخست وزیر اسرائیل گفت مواد شیمیایی محموله سمی نبوده و برای آزمایش فیلترها بکار میرود.

تصویر غلط از تجارب قبلی

طرفداران افراطی جناح راست حزب اتحاد مردم آلمان در تظاهراتی برای انتخاب رهبرشان گرهارد فیری در مبارزات انتخاباتی ماه سپتامبر همراه با فریادهای شادی سرودی را خواندند که بدلیل محتوای جنگ طلبانه و نژادپرستانه آن پس از جنگ جهانی دوم قدغن شده بود.

یهودیان انگلستان

در گزارشی زیر عنوان «چهره یهودیان در انگلستان» که بوسیله نمایندگان هیئت مدیره های جوامع یهودیان انگلیس اخیراً انتشار یافته ذکر شده که در انگلستان حد متوسط طول عمر مرد یهودی ۷۹ و زن یهودی ۸۲ سال میباشد. حد متوسط عمر غیر یهودیان در انگلستان برای مردها ۷۳ و خانم ها ۷۹ میباشد.

عدم آگاهی

بموجب تحقیقاتی که بوسیله مجله آلمانی دای و خ بعمل آمده، ۳۱ درصد از نو جوانان آلمانی (سنین ۱۹-۱۳) از بازداشتگاه مرگ آشوتیز و اردوگاههای نازی ها بی خبرند و ۲۹ درصد نمیدانند چه تعداد از یهودیان در هالوکاست کشته شده اند.

گروه طرفدار رودلف هس

برای جلوگیری از تجمع نشونازها در محل حزب ناسیونال سوسیالیست دانمارک در جنوب کپنهاک، پلیس دانمارک گاز اشک آور بکار برد. در این تظاهرات و راه پیمائی ۱۳۰ نفر نشونازی بتفع نازی ها و خصوصاً رودلف هس شعار میدادند.

اخبار از آمریکا و دست کمک کننده

جامعه یهودی برزیل ۵۲ تن مواد غذایی بین قربانیان

مسلم نیست که در جنگ جهانی دوم یهودیان بطور دسته جمعی در اردوگاههای مرگ کشته شده اند. با وجود این ۸۰ درصد آنهایی که در این آمارگیری شرکت کردند اظهار کردند که هالوکاست یکی از مهمترین درسهای تاریخ است و ۶۶ درصد علاقمند بودند که در باره هالوکاست اطلاعات بیشتری داشته باشند.

قدیمی ترین کنیسا

باستان شناسان اسرائیل در خارج شهر جریکو در خرابه های یک کاخ قدیمی متعلق به دوهزار سال پیش قدیمی ترین کنیسای جهانی را پیدا کردند. این کنیسای بدون پوشش در خرابه های کاخ زمستانی مکابیها بوده که تاریخ آن از ۵۰ تا ۷۰ سال قبل از میلاد است. این دو بنا در زمین لوزی ۳۱ سال قبل از میلاد خراب شده و پادشاه هرود کاخ دیگری بر روی این خرابیها بنا کرده است.

همدستان هیتلر

انتشار یک سری از مدارک مستند از رهبران آلمان نازی که از رادیو و تلویزیون پخش میشود در آلمان مورد توجه قرار گرفته است. این برنامه تحت عنوان «یاران هیتلر» در باره معاونین بلند پایه نازیها مانند آدولف آشمین آرشیکت هولوکاست و دکتر ژوزف منگله یا فرشته مرگ و شش نفر از بازرسان نزدیک هیتلر میباشد.

بیانیه العمال

به گزارش دیدیوت احرونوت سخنگوی العمال اعلام کرد هواپیمای جمبوجت این شرکت که در سال ۱۹۹۲ در آمستردام منفجر شد حامل موادی بود که برای مؤسسه بیولوژی «ارتص صیونا» در اسرائیل حمل می کرد. بیانیه العمال بدنبال اخبار منتشره در اسرائیل و هلند صادر شد که ادعا شده بود عوارض گاز عصبی تولید شده از مواد محموله هواپیما امکان دارد سبب سردرد و ناراحتی ساکنین مجاور محل سقوط هواپیما شده باشد. سخنگوی شرکت العمال گفت: بلافاصله پس از حادثه سقوط هواپیما شرح و تفصیل به مقامات هلندی داده شده بود.

خشکسالی شدید و در ناحیه شمال شرقی کشور برزیل پخش نمودند.

کمک و امداد

یک هیئت نمایندگی اسرائیلی وابسته به نمایندگی سفارت اسرائیل در کویتو در اکوادور ۱۱۰۰ پوند لوازم مورد احتیاج به آسیب دیدگان زلزله چهارم اوت در این ناحیه ساحلی اکوادور تحویل داد.

اسرائیل اولین کشوری است که برای زلزله زدگان این ناحیه کمک فرستاد. لوازم کمکی شامل دارو - شمع - باطری - چادر - مواد غذایی و پارچه های کتان برای کودکان بود.

نشریه یهودی

نشریه Mundo Israelita از انتشارات هفتگی یهودی در یونونس آیرس هفتاد و پنجمین سال روزنامه را که بدون وقفه منتشر شده است جشن گرفت. این نشریه بخاطر دفاع از شأن و مقام یهودی و حقوق انسانی و بخاطر نویسندگان سرشناس آن مورد ستایش قرار گرفته است.

فرآورده های کشاورزی طبیعی

در سال جاری صادرات اسرائیلی از تولیدات زراعتی ارگانیک به میزان ۱۰ میلیون دلار افزایش یافت و این رشد سریع خیلی بیشتر از میزان مصرف محلی است. بیشترین تقاضا برای محصولات کشاورزی بدون کار برد مواد شیمیایی و مواد ضد آفات نباتی گوجه فرنگی، فلفل و هویج میباشد.

جغد ضد آفات

کیبوتص «سده الياهو» نمایندگی کشور اسرائیل اولین جایزه مسابقه بین المللی در پروژه نگهداری و حفظ محیط زیست ترکیه را برده است. در این کیبوتص برای شکار و انهدام حشرات موزی از جغد استفاده میشود که مانع آسیب رساندن به محصولات کشاورزی شده و ضمناً از استعمال مواد شیمیایی بر ضد آفات نباتی خودداری میشود.

وسیله جدید نجات غریق

نوعی جلیقه نجات غریق مخصوص بچه ها و کسانی که باتوانیهای جسمی دارند و یا در شنا کردن ضعیف اند بوسیله کمپانی تکنولوژی Gairon اختراع و در ثبت اختراعات بین المللی به ثبت رسیده است که در اواخر سال جاری به بازار عرضه خواهد شد.

بلندپروازی

یک ماهواره کوچک بنام Gurwin 2 Tech Sat که بوسیله دانشمندان مهاجر روسی در دانشگاه تخنئون اسرائیل ساخته شده با موفقیت روانه مدار زمین گردید که در ۱۱۶ دقیقه یک بار در مدار زمین گردش میکند. این سیاره کوچک بوزن ۱۰۶ پاوند و دارای کمترین مخارج و نیروی برق مصرفی کمتر از ۱۰ وات است.

جاده قدیمی

در حفاریهایی که برای ساختن یک مجموعه فروشگاه در بت شان واقع در شمال اسرائیل بعمل میاید یک جاده ۱۰۰۰ یاردی سنگ فرش شده با پیاده رو موزائیک و کتیبه های یونان قدیم (دوران بیزانتین) کشف گردید. بنظر میرسد که این جاده یا رهگذر بیکی از دروازه های کنیسیای منقوش شده مجاور که در سال ۱۹۷۰ کشف شد منتهی میشود.

تساوی و برابری

کابینه اسرائیل مبلغ ۱۳۵ میلیون دلار برای بالا بردن میزان آموزش و پرورش اعراب شرقی شهر اورشلیم به تصویب رسانید. این وجه برای ساختمان ۱۳۰ کلاس درسی و انتشار و تولید کتابهای تحصیلی در نظر گرفته شده.

فستیوال فیلم

پانزدهمین فستیوال بین المللی فیلم اورشلیم با حضور ۶۶ هزار تماشاچی برپا گردید. جایزه ۴۰۰۰۰۰ دلاری بنام Wolgin برای بهترین فیلم Yom - Yom (روز به روز) نصیب آموس گیتانی کارگردان اسرائیلی فیلم گردید.

فروش اسلحه به سوریه

به گزارش روزنامه هآرتس از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی برای اولین بار روسیه با فروش موشکهای ضدتانک بسیار پیشرفته ارتش سوریه را مجهز میسازد. همچنین ارتش سوریه برای خرید موشک های ضد هواپیما SA - 10 از روسیه مذاکرات تازه ای را آغاز کرده است. مقامات اسرائیلی اظهار نگرانی کردند که موشکهای ضدتانک جدید قدم بسیار بزرگی در تجهیز نظامی ارتش سوریه میباشد. با وجود این مقامات امنیتی اسرائیل معتقدند که هرچند سوریه برای جنگ آماده میشود معهذا درآتیه نزدیک جنگ را آغاز نخواهد کرد.

درگذشته اتحاد جماهیر شوروی سوریه را از محل وامهای اعطائی خود با مقادیر بسیار زیادی سلاحهای پیشرفته مجهز کرد ولی در سال ۱۹۸۹ ادامه فروش اسلحه را موقوف نمود به زمانی که سوریه ۱۲ میلیارد دلار بدهی خود را تأدیه نماید.

در سال ۱۹۹۴ روسها فروش اسلحه را به سوریه از سر گرفتند و از قسمتی از بدهی سوریه چشم پوشی کردند. در سیاست جدید روسیه کمک های نظامی به ایران ادامه دارد و نیز نظر مساعدی بطرف عراق نشان داده میشود. چنین بنظر میرسد که درحال حاضر روسیه میخواهد بهرجا و هر کسی در دنیا که حاضر به پرداخت وجه آن باشد اسلحه بفروشد.

جنایتکار جنگی

دولت آمریکا در صدد لغو تابعیت دیمترو ساوجوک ساکن گلن سیتی در نیویورک میباشد. او متهم است که هنگام ورود به آمریکا در سال ۱۹۵۱ شرکت خود را در کشتارهای نازیها در جنگ دوم جهانی از مقامات مربوطه پنهان کرده است.

ساوجوک بصورت یک گارد مسلح زندانیان یهودی در بازداشتگاه مرگ بلژیک در لهستان خدمت میکرد و همچنین او متهم است در کمک به از بین بردن یهودیان در ماههای اوت و سپتامبر سال ۱۹۴۳ هنگامیکه دهها هزار یهودی به

بازداشتگاههای مرگ تربلنیکا و آیشویتز فرستاده میشدند شرکت داشته است.

یهودیان سر نشین تایتانیک

در فاجعه غرق شدن کشتی تایتانیک در سال ۱۹۱۲ ده قربانی که هشت نفر آنها ناشناخته ماندند در گورستان یهودی بارون هیرش بندولانت در هالیفاکس دفن شدند. یکی از دلایل اقامه شده در مورد دفن این قربانیان در قبرستان یهودی این است که هشت نفر آنها بدلیل اینکه ختنه شده بودند، یهودی تشخیص داده شده و در این قبرستان بخاک سپرده شدند.

ریشه های یهودی

شهر مونت پلیه فرانسه که یکی از شهرهای میزبان مسابقه جهانی فوتبال بود، سابقه تاریخی یهودی از قرن سیزدهم دارد و هنوز از آثار و میراث یهودی آن بخوبی نگهداری میشود.

آغاز استقرار یهودیان در این ناحیه به زمان سقوط مسادا در سال ۷۳ پس از میلاد برمیگردد به مرور زمان با پیوستن یهودیانی که برای مطالعه قوانین حقوق و طب در دانشگاه مونت پلیه روی آوردند جماعت یهودی افزایش یافت و بعد امواج یهودیان فراری از پوگرم اسپانیا باعث رشد جمعیت یهودی این شهر شد.

اخطار یلتسین

بوریس یلتسین رئیس جمهور روسیه در پنجاه و هفتمین سالگرد هجوم نازیهای آلمان در جنگ جهانی دوم به روسیه طی سخنانی اخطار کرد که تئونازیسیم در حال رشد است و تهدیدی است برای روسیه. حملات اخیر به مؤسسات یهودی و ساکنان آفریقائی و آسیائی تبار در روسیه، مسکو را به وحشت انداخته است.

برادران همخون

بنا به تحقیقات پرفسور اوری زلیگسون رئیس بخش هماتولوژی (خون شناسی) بیمارستان شیبا و رئیس بخش

بیماری لخته شدن خون در دانشگاه، تل آویو، نبودن برخی از فاکتورهای خونی بین یهودیان سفارادی و اشکنازی یک ارتباط بسیار نزدیک ژنتیکی بین این دو جامعه را نشان میدهد که نشان میدهد تمام جماعت‌های یهودی در پراکنندگی (دیاسپورا) از تبار مشترک اسیران بابلی بعد از رانده شدن از اورشلیم در سال ۵۸۶ قبل از میلاد میباشند.

آهنگ‌های آرامی

آرامی قدیمی ترین زبان نژاد سامی و لفظ و لهجه یک گروه بزرگ در خاورمیانه زمان باستان بوده که از ۶۰۰ سال پیش از میلاد تا ۸۰۰ سال بعد از میلاد زبان معمول و رسمی حکومت‌ها و دادوستد و تجارت آن زمان بوده است و حضرت موسی و خیلی از یهودیان فلسطین و حتی حضرت مسیح به این زبان تکلم میکردند. جماعتی از یهودیان هنوز بزبان آرامی تکلم میکنند که یکی از گروه‌های باقیمانده از دوران کتاب مقدس تورات میباشند و این گروه تا به امروز موسیقی آرامی را نیز در بین خود حفظ کرده اند.

امیر مردخائی موسیقیدانی حرفه ای است که از میان این جماعت ۱۴ هزار نفری در اسرائیل برخاسته و برگروه خود نام «ناش دیدان» یا «مردم ما» نهاده. وی تاکنون دو کاست CD شامل آهنگهای جالب آرامی تهیه کرده و در حال حاضر برای ساختن نوار سوم کار میکند.

توسعه فرودگاه بن گورین

یک ترمینال جدید برای پروازهای بین المللی در فرودگاه بن گوریون اسرائیل افتتاح گردید. این ترمینال شامل ۳۳ محل بازرسی و ۱۲ موضع کنترل پاسپورت میباشد.

کشف کانال آب

به گزارش معاریو در حفاریهای جنوب اورشلیم قسمتی از یک آبراه زیرزمینی کشف گردید که متعلق به دوران خشمونائیم میباشد و از این آبراه به معابد اورشلیم آبرسانی میشده.

باستان شناسان اظهار نظر میکنند که طرح و طرز بنای این کانال از آغاز شروع سرپوشیده بوده و سعی شده که از

فرسایش و احتمال خاک ریزی از سراسییبی محفوظ بماند. قسمتی از این کانال که کشف شده بطول ۲۳ متر و از سنگ ساخته شده و با عایق ضد رطوبت اندود شده که تا اوایل قرن بیستم باقیمانده و مورد استفاده بوده است.

کمپانی موبیل در اسرائیل

به گزارش نشریه گلوبز کمپانی آمریکائی موبیل یکی از بزرگترین پنج کمپانی انرژی دنیا برای اولین بار به بازار اسرائیل وارد شده است

کمپانی موبیل اخیراً در مذاکرات خود با کمپانی سوخت انرژی اسرائیلی «سوفول» به پیشرفتهائی نائل شده باین منظور که در بازار اسرائیل برای فروش محصولات سوختی مارک موبیل با سوفول همکاری کند و نیز برای هواپیماهای جت که به اسرائیل پرواز دارند و هواپیماهای دفاعی تأمین سوخت نماید.

آموزش یهودی

معاریو گزارش میدهد که برای اولین بار در تاریخ اسرائیل بودجه‌ای جهت آموزش یهودی در بیرون از اسرائیل تخصیص داده شده است. نخست وزیر اسرائیل بنیامین نتنیاہو به نمایندگان جامعه دوستداران کمک ملی و مالی اسرائیل گفت، «مقصود از این طرح مبارزه با ازدواجهای خارج از مذهب و تقویت روابط بین جهان یهود و کشور اسرائیل است.»

افزایش حد متوسط طول عمر در اسرائیل

به گزارش معاریو وزارت بهداری اسرائیل در گزارشی که اخیراً انتشار داده اعلام داشته است که حد متوسط طول عمر در اسرائیل برای زنان به ۷۹٫۵ سال و مردان به ۷۵٫۵ سال رسیده است.

در طی ۵۰ سال که از تأسیس کشور اسرائیل میگذرد، میانگین طول عمر در حدود ۹ سال بالا رفته است و این افزایش بیشتر ناشی از کاهش در مرگ و میر کودکان، بیماریهای قلبی و عفونی میباشد.

K. BANAYAN & ASSOCIATES

ATTORNEYS AT LAW



دفتر حقوقی

کورش بنایان

وکیل رسمی دادگستری آمریکا

دکترای حقوق از آمریکا

فوق تخصص حقوق بین المللی از انگلستان

امور ملکی، تجاری (تاسیس شرکت ها، تهیه و تنظیم
اساسنامه و قراردادها)، دعاوی داخلی و بین المللی

تصادفات و خدمات بدنی

|(323) 783-0066|

8383 Wilshire Boulevard – Suite 345, Beverly Hills, CA 90211

Facsimile (323) 782-0061

کشورهای تولیدکننده نفت عضو سازمان اوپک با سقوط درآمد نفت دست و پنجه نرم میکنند

در سالهای ۱۹۷۳ و ۱۹۷۹ بعلت بحرانهای سیاسی در خاورمیانه قیمت نفت افزایش فوق العاده ای داشت. با کاهش بهای نفت خام بهمان نسبت که کشورهای تولیدکننده متوجه زیان میگردند کشورهای مصرفکننده سود میبرند.

عوامل سقوط بهای نفت

چهار عامل زیر در نزول بهای نفت دخالت مستقیم داشته اند.

- ۱- افزایش تولید نفت خام، بمقدار ۱۰ درصد طبق تصمیم اعضاء سازمان اوپک در دسامبر ۱۹۹۷.
- ۲- زمستان نسبتاً گرم در نیمکره شمالی در سال ۱۹۹۸
- ۳- افزایش صدور نفت از طرف کشور عراق.
- ۴- تقلیل مصرف نفت در کشورهای آسیائی که دچار رکود اقتصادی شده اند.

باین ترتیب هرگاه بهای نفت به میزان فعلی باقی بماند(نشانه ای در حال حاضر وجود ندارد که بهای نفت ترقی کند) کشورهای عضو اوپک مجبورند اقدامات عاجلی را از نظر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بعمل آورند.

مشکلات تأمین بودجه

تعیین بهای نفت بودجه کشورهای عضو اوپک را دچار هرج و مرج کرده است. آنها سعی دارند از هزینه ها بکاهند یا درآمد خود را از منابع دیگر افزایش دهند و به این ترتیب کسری بودجه خود را ترمیم کنند.

در ۶ ماهه اول سال ۱۹۹۸ درآمد کشورهای عضو

طبق پیش بینی کارشناسان اقتصادی با توجه به تنزل فاحش قیمت نفت خام درآمد سالانه کشورهای صادرکننده نفت (عضو اوپک) در سال جاری به ۸۰/۵ میلیارد دلار تنزل خواهد کرد. این درآمد ۲۰ درصد درآمد این کشورها در سال ۱۹۸۰ است و نسبت به سال ۱۹۹۷ کاهشی برابر ۳۰ درصد نشان میدهد. مسلماً تنزل بهای نفت پیآمدهای نامطلوبی را برای کشورهای صادرکننده نفت ببار خواهد آورد، زیرا بودجه این کشورها از فروش نفت تأمین میشود و بالطبع کمبود بودجه مشکلات عدیده اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را متوجه آنها خواهد نمود و آنها مجبور خواهند شد از مستمریها بکاهند و ارزش پول خود را پائین آورند.

سی درصد درآمد فروش نفت کشورهای عضو اوپک متعلق به عربستان سعودی است و بعد از این کشور ونزوئلا، ایران، کویت، عراق و امارات متحده عربی قرار دارند. لازم به یادآوری است که مسلماً سقوط بهای نفت خام به کشورهای غیر عضو اوپک مانند روسیه و مکزیک صدمه فراوانی میزند و یکی از مهمترین عوامل وضع اسفناک اقتصادی روسیه تنزل بهای نفت است.

درمقایسه قیمت نفت در سال ۱۹۹۷ با سال ۱۹۹۸ می بینم که قیمت یک بشکه نفت خام از ۱۹ دلار به ۱۱/۹۷ دلار تنزل کرد. معمولاً بهای یک بشکه نفت خام براساس نفت خامی است که از لحاظ کیفیت در حد میانگین قرار میگیرد. نفت خام هرچه سبکتر باشد قیمت بیشتری دارد و هرچه سنگین تر کمتر. (نفت کشور لیبی بهترین نفت خام شناخته شده است).

اوپک بابت فروش نفت به ۵۳ میلیارد دلار رسید که ۲۲ میلیارد از ۶ ماهه ۱۹۹۷ کمتر است. سازمان اوپک انتظار داشت که در سال ۱۹۹۸ درآمدش برقی معادل ۱۰۱ میلیارد دلار برسد. (درآمد کشورهای عضو اوپک در سال ۱۹۸۰ بعلاوه بالا رفتن قیمت نفت به ۴۳۹ میلیارد دلار رسید).

علیرغم تصمیم اعضای اوپک، تقلیل تولید نفت توانسته است از نزول بهای نفت جلوگیری کند، درآمد ایران بعلاوه وقوع انقلاب در سال ۱۹۷۹ و بعداً جنگ با عراق به میزان قابل ملاحظه ای کاهش یافت و تا این تاریخ جبران نشده است.

سهم عراق قبل از اشغال کویت ۱۵ درصد درآمد کشورهای عضو اوپک بوده، بعداً بعلاوه محدودیت هائی که سازمان ملل متحد برای این کشور ایجاد کرده درآمد عراق تقریباً به صفر رسید.

اقتصاد نفت

بهای نفت خام رل بسیار مهمی را در اقتصاد جهان بازی میکند. معاملات نفت چه از نظر مقدار و چه از نظر ارزش درصدهای معاملات کالاها قرار دارد. قیمت کالائی که تولید آن مستلزم صرف انرژی است با نوسان قیمت نفت دچار نوسان میگردد. و علاوه بر این قیمت نفت روی قیمت منابع دیگر انرژی مانند گاز، ذغال سنگ و الکتریسته اثر مستقیم دارد و بالطبع این نوسان تأثیر فوق العاده ای روی اقتصاد کشورهای تولید کننده و مصرف کننده میگذارد. و بدین ترتیب سیستم پولی جهان دچار تحول میگردد. نرخ بهره ها پائین میرود و امکان تورم کمتر میشود و رشد اقتصادی را در کشورهای مصرف کننده تقویت میکند. بطور قطع عامل اصلی رکود اقتصادی آمریکا قبل از جنگ جهانی دوم ۹۰ درصد مدیون بالا رفتن قیمت نفت شناخته شده است اگرچه رابطه بهای نفت و اقتصاد جهانی بنظر خیلی ساده میآید، ولی تغییرات ناشی از آن در کشورهای مختلف پیچیده است. برای مثال منافعی که از فروش نفت متوجه کشورهای تولید کننده میشود برای خرید ماشین آلات صنعتی و سرویسهای مختلف

به کشورهای صنعتی غرب باز میگردد و در نتیجه کشورهای تولید کننده محصولات صنعتی با تنزل بهای نفت آسیب پذیر میگردند.

اثر اقتصادی نزول بهای نفت روی کشورهای تولید کننده متفاوت است. کشورهای پرجمعیت مانند الجزایر، نیجریه و اندونزی که دارای منابع بزرگ نفتی هستند بیش از دیگر کشورها آسیب می بینند و از نظر اقتصادی و سیاسی تحمل زیادی را برای کاهش درآمد ندارند در عوض کشورهای تولید کننده کم جمعیت با منابع بزرگ نفتی، مانند عربستان سعودی، کویت و امارات متحده عربی بهتر میتوانند کاهش بهای نفت را تحمل کنند زیرا قادرند تولید خود را افزایش دهند.

هزینه تولید نفت خام در کشورهای مختلف متفاوت است این هزینه در کشورهائی مانند عربستان سعودی، کویت و امارات متحده عربی بسیار کم است و به آسانی میتوانند کمبود درآمد نفت را با افزایش تولید جبران کنند در عوض هزینه تولید نفت در کشورهائی چون کانادا، آمریکا، نروژ و انگلستان بسیار زیاد است و با تنزل بهای نفت استفاده از منابع نفتی در این کشورها مقرون بصرفه نبوده و آنها سعی دارند که تولید خود را کمتر کنند. از طرف دیگر افزایش بهای نفت فعالیت اکتشاف منابع جدید و یا استخراج را تشویق میکند با همه این احوال اثر نوسانات بهای نفت در کشورهای تولید کننده بستگی بسیار زیادی به نحوه عکس العمل این دولتها دارد در برابر نوسانات دارند.

توجه: در این ارزیابی وضع کشورهای مختلف تولید کننده از قبیل الجزایر، اندونزی، ایران، عراق، کویت، لیبی، نیجریه، قطر، عربستان سعودی، ونزوئلا و کشورهای غیر عضو اوپک مانند روسیه و مکزیک بدرازا بحث شده است که بلحاظ جلوگیری از اطاله فقط آنچه در باره ایران و عراق مورد بحث قرار گرفته ترجمه شده است.

ایران

درآمد ایران بابت فروش نفت خام رقمی بین ۸۰ تا ۸۵ درصد درآمد کل کشور است و در نتیجه اثر کاهش بهای نفت

بهای نفت کمبود بودجه برای سرمایه‌گذاری در صنعت نفت است و در نتیجه ایران سرمایه‌گذاران کشورهای غربی چشم دوخته است که حاضر شوند در آن کشور سرمایه‌گذاری کنند.

عراق

اثر کاهش بهای نفت در کشور عراق کاملاً با دیگر کشورهای تولیدکننده نفت عضو اوپک متفاوت و تا حدی بغرنج است.

این کشور پس از غائله اشغال کویت و شکست در جنگ خلیج از طرف سازمان ملل متحد مورد تنبیه قرار گرفت و صدور نفت آن تقریباً به صفر رسید. بالطبع این تنبیه وضع اقتصادی عراق را کاملاً دگرگون کرد و تحت فشار قرار گرفت. بعداً براساس سهمیه‌ای که سازمان ملل متحد تعیین کرده است عراق مجاز است برای تأمین هزینه و کمک‌های انسانی در هر ۶ ماه درآمدی در حدود ۵/۲۶ میلیارد دلار داشته باشد. در ابتدا تأمین این درآمد با تولید ۱/۵ میلیون بشکه نفت در روز میسر بود ولی با تنزل بهای نفت در ژوئیه سال جاری این رقم به ۱/۷ میلیون بشکه و در اوت به ۲/۲ میلیون بشکه افزایش یافته باین ترتیب هرچه بهای نفت بیشتر نزول کند این کشور مجبور است تولید خود را بالا ببرد که رقم مذکور را برای درآمد تأمین کند و هرچه عراق بیشتر نفت تولید کند قیمت نفت نیز بیشتر نزول خواهد کرد.

خام در مسائل اقتصادی بسیار محسوس است. (ایران در جلسه فوریه ۱۹۹۸ اوپک داوطلب شد تولید نفت خود را روزانه ۳۵۰ هزار بشکه تقلیل دهد باین امید که قیمت نفت متعادل گردد)

بودجه ایران در سال ۱۳۷۷ (۲۱ مارس ۱۹۹۸ تا ۲۰ مارس ۱۹۹۹) براساس فروش نفت از قرار هر بشکه ۱۷/۵ دلار تنظیم شده. این بودجه یکبار در ژانویه براساس ۱۶ دلار و مجدداً در مارس گذشته براساس ۱۲ دلار تجدید نظر شد. به این ترتیب درآمد ایران به ۱۰/۲ میلیارد دلار تنزل کرد. یعنی ۳۵ درصد کمتر از درآمد سال ۱۹۹۷. در ماه مارس گذشته رئیس‌جمهور کشور آقای محمد خاتمی اظهار داشت که بنیه اقتصادی کشور دچار بیماری است و باید یاد بگیریم از هزینه‌های ارزی بکاهیم.

طبق برآورد بانک مرکزی ایران این کشور در حال حاضر ۲۶/۴ میلیارد دلار به کشورهای بیگانه مقروض است که ۱۴/۱ میلیارد دلار آن تأیید شده است. مسلماً با کاهش بهای نفت باز پرداخت این بدهی مشکلتر می‌گردد و ایران مواجه با کمبود بودجه خواهد شد و باین دلیل قیمت ریال تنزل کرده و ارزش خارجی کمتر در دسترس خواهد بود.

یکی از مشکلاتی که متوجه ایران است تورم و بیکاری است. ایران بازاری هریک دلار که قیمت یک بشکه نفت نزول کند سالانه یک میلیارد دلار ضرر میکند. پدیده دیگر تنزل

Dr. Esagoff

داروخانه هپس

دربورلی هیلز

دکتر اشراق اسحق اف

آدرس: ۲۳۳ لاسینگای جنوبی
چند قدم بانین ترازو بلشر بلوار

HEPPS PHARMACY
233 S. La Cienega Blvd.
Beverly Hills, CA 90211
(½ Block South of Wilshire Blvd.)
(310) 652-0550

• قبول اکثر بیمه‌های درمانی و مدیکال

• تحویل دارو و سفارشات بطور رایگان در نزدیکی داروخانه

• لوازم بهداشتی و آرایشی

امور حسابداری و مالیاتی خود را

به اشخاص متخصص **CPA** و با تجربه بسپارید

مؤسسه حسابداری و مشاوره مالی

الیاس عزیز لاوی CPA

عضو انجمن های حسابداری رسمی **CPA** کالیفرنیا و امریکا

عضو انجمن حسابداران خیره انگلستان **FCA**

دارای ۲۰ سال تجربه در امور حسابداری و مالیاتی

- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی (افراد - شرکتهای سهامی و تضامنی - تراست ها)
- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی هدیه (Gift Tax Return) و مالیات بر ارث (Estate Tax Return)
- مشاوره در امور مالیاتی جهت کاهش بدهی مالیاتی، برنامه ریزی مالیاتی و ارزیابی Tax Shelter
- تهیه صورت محاسبه افزایش اجاره و هزینه های مربوط به ساختمان های تجاری و شاپینگ سنتر (C.P.I. and Pass Through Expenses)
- تهیه صورتهای مالی (Financial Statements) جهت اخذ وام از بانک ها و مؤسسات اعتباری
- طرح، تنظیم و سرپرستی سیستم های حسابداری مالی و حسابداری قیمت تمام شده
- مشاوره در امور سرمایه گذاری جهت خرید و فروش مؤسسات تجاری از قبیل کارخانجات، مؤسسات خدماتی، مغازه های خرده فروشی و عمده فروشی، صادرات و واردات
- مشاوره در امور مربوط به حسابرسی مالیاتی I.R.S. Audit و ادعای خسارت از شرکت های بیمه

ELIAS AZIZ-LAVI

CERTIFIED PUBLIC ACCOUNTANT

8907 WILSHIRE BLVD., SUITE 301
BEVERLY HILLS, CA 90211

Tel : (310) 657-2600

Fax: (310) 657-8981

از هفته نامه دیدیوت احرونوت

بقلم: پری سمادار

ترجمه: سیروس حلاوی

اسد و رهبر آینده سوریه

مردم لبنان از دخالت مستقیم پرزیدنت حافظ اسد
در تعیین رئیس جمهور آینده آن کشور
بشدت احساس حقارت و سرشکستگی میکنند



ژنرال امیل لاخود

امنیت آن کشور است. درعین حال قابل توجه است بدانید ژنرال لاخود نه فقط حضور سی هزار تن از نفرات ارتش سوریه را در دره بقاع لبنان به آسانی تحمل می کند بلکه حتی وقتی میشوند که بسیاری از افسران نظامی یا امنیتی سوریه بدون برخورد با هرگونه مانع و رادعی وارد برخی از مراکز مهم و حیاتی بیروت از جمله تشکیلات بندری یا فرودگاه بین المللی پایتخت میشوند و به تفحصات گوناگون میپردازند، دست به کوچکترین اعتراضی نمیزند و احياناً مقدم آنها را نیز گرامی میدارد.

اکنون دیگر شکی باقی نمانده که ژنرال «امیل لاخود» مهندس مکانیک از دانشگاه بیروت از دشمنان سرسخت و قسم خورده اسرائیل بشمار میآید و میتوان گفت، دراین مورد با حافظ اسد رئیس جمهوری سوریه همفکری تام و تمامی دارد. بهترین دلیل اینکه در طول سالهای گذشته وی هرگز در صدد جلوگیری از عملیات چریکی حزب الله لبنان برنیآمده درحالیکه بقصد حفظ نظم و امنیت در سایر نقاط لبنان از هرگونه تلاش و شدت عمل خودداری نکرده است. او اعتقاد دارد که اسرائیل دشمن لبنان و برهم زننده ثبات سیاسی و

بدنیست باطلاع خوانندگان گرامی برسد که ژنرال «امیل لآخوده» تا همین اواخر فرماندهی نظارت بر امور کشتی رانی و رفت و آمدهای دریائی بندر بیروت را بعهدہ داشته است. در هر حال ژنرال نامبرده تا آن حد خود را وابسته به سوریه میدانده که به بسیاری کردهای ساکن لبنان اجازه میدهد، با همکیشان خود در آنسوی مرز لبنان همکاری و همگامی داشته باشند و می‌گوید: اکنون که نوعی همکاری نظامی بین دولت‌های ترکیه و اسرائیل قطعیت یافته دلیلی وجود ندارد که ما آزادی عمل کردهای ساکن دره بقاع را در همکاری با مبارزان علیه ترکیه مهار کنیم.

باتوجه به مطالب فوق آشکار است که افسر مذکور از مخالفان جدی، پروپا قرص و سرسخت ژنرال انتوان لحد فرمانده سه هزار تن از نیروهای مسلح مسیحیان ساکن نوار امنیتی جنوب لبنان است که با مقامات ارتش اسرائیل روابط تنگاتنگی دارد و بهمین سبب وی را خائن به آرمان مردم لبنان میدانند و درخواست مجازاتش را دارد، غافل از اینکه ژنرال «لحد» در صورت عقب نشینی قوای نظامی اسرائیل از نوار امنیتی به فرانسه پناهنده خواهد شد.

خانم سمدار ادامه میدهد: گرچه ژنرال مقتدر شصت و دو ساله لبنانی بسبب فداکاریهای شایسته‌ای که در طول مدت فرماندهی از خود بروز داده و بالاتر از آن بعلت عدم آلودگی بهرگونه فساد مالی و اداری کم و بیش از محبوبیت خاصی در بین مسیحیان آن کشور برخوردار است معهذاً این اعتراض همچنان باقی است که فقط نمایندگان مجلس شورای ملی لبنان هستند که حق دارند آزادانه رئیس جمهوری جدید کشورشان را انتخاب نمایند نه اینکه حافظ اسد با تکیه بر قدرت نظامی، سیاسی فوق‌العاده‌ای که در لبنان بدست آورده اراده خود را به مردم آن کشور تحمیل کند و فرمان گزینش لآخوده را به مقام ریاست جمهوری به رهبران آن کشور ابلاغ نماید.

خبرنگار اسرائیلی می‌افزاید: حافظ اسد که بخوبی از سوابق ژنرال امیل آگاه است چندی پیش وی را به کاخ مهاجران دمشق (کاخ ریاست جمهوری سوریه) فرا میخواند و به وی اطلاع میدهد: باید آماده تحویل پست ریاست جمهوری جدید لبنان باشد. جالب است بدانید از آنجا که حافظ اسد سردی بسیار زیرک، باهوش و حسابگر است پس از آن

گفتگوها به فرزندش دکتر بشار اسد (که دکتر دندانساز است) و هم چنین عبدالحلیم خدام دستور میدهد، تا آنجا که می‌توانند با ژنرال امیل گرم بگیرند، برایش میهمانی‌های شاهانه ترتیب بدهند (یا در اصطلاح ما ایرانیان باد درآستینش بدمند) تا بداند که دولت سوریه با تمام قدرت از ریاست جمهوری وی حمایت و پشتیبانی میکند. (نیاز به یادآوری است که در اسرائیل شایع است حافظ اسد تصمیم دارد بزودی دکتر بشار اسد را به جانشینی خود برگزیند و مقام ریاست جمهوری سوریه را به وی محول نماید)

خانم پری سمدار ادامه میدهد: حافظ اسد پس از مراجعت ژنرال امیل به بیروت طی یک مکالمه تلفنی از پرزیدنت الیاس هروی رئیس جمهوری کنونی دعوت می‌کند تا در نقطه‌ای از دره بقاع با یکدیگر دیدار کنند و در آن جلسه رهبر بلامنازع سوریه تصمیم خود را با الیاس هروی در میان می‌نهد و می‌گوید: ترتیبی بدهید تا ژنرال امیل لآخوده رئیس جمهور آینده لبنان بشود زیرا یقین دارم که شایستگی اش را دارد.

اما پس از اینکه الیاس هروی به بیروت باز میگردد و در حضور خبرنگاران جراید می‌گوید که ژنرال امیل رئیس جمهوری آینده لبنان خواهد بود. معلوم نیست به چه علت امیل خولاد در آن جلسه اعلام میدارد که هنوز زود است مردم لبنان مرا رئیس جمهوری آینده خود بدانند لکن هنگامی ماجرا باطلاع رفیق‌الحریری نخست وزیر آن کشور (که بشیوه کار حافظ اسد آشنا است) میرسد، می‌گوید: اما من مطمئن هستم که شخص دیگری به جانشینی‌ام منصوب نخواهد شد و خواهم توانست کماکان مقام ریاست وزرائی را عهده دار باشم. در اینجا خانم سمدار به تحلیل این گفته‌ی حریری می‌پردازد و می‌نویسد: همانگونه که بسیاری از اسرائیلی‌ها مسبوق هستند، نخست وزیر لبنان از زمان گزینش باین سمت کماکان زیر چتر حمایت و پشتیبانی کامل خاندان عربستان سعودی قرار داشته و دارد. (شرح ماجرائی که خانم سمدار به آن اشاره میکند را نگارنده در حدود هفت سال قبل از طریق یکی از برنامه‌های شبانه رادیو صدای ایران باطلاع هموطنان عزیز رسانده است که خلاصه آن از این قرار است.

رفیق‌الحریری یکی از دانشجویان ممتاز دبیرستان «کمال» واقع در حومه بیروت بخصوص در رشته ریاضی بوده

که پس از اخذ دیپلم دوره دوم متوسطه در سال ۱۹۷۰ از طرف وزارت فرهنگ لبنان با حقوق ماهیانه ای معادل دویست دلار در ماه استخدام میشود و از آنجا که صرفنظر از نبوغ در رشته ریاضی جوانی بسیار متین، با معرفت و مردم دار بوده. پس از چندی یکی از شاهزادگان دربار سعودی به ملک فیصل اطلاع میدهد، چه خوب اگر وزارت فرهنگ آن کشور بتواند با پرداخت حقوق و مزایای بیشتری حریری را بمنظور تدریس به ریاض بخواند که وزیر فرهنگ نیز در اوائل ماه ژوئن همان سال ۱۹۷۱ هنگام تعطیلات تابستانی مدارس مأموری را به لبنان می فرستد و با پرداخت بهای بلیط دوسره و کلیه هزینه ها وی را به ریاض دعوت می نماید. بهرحال کار استخدام نامبرده با حقوق و امتیازات کامل از قبیل یک آپارتمان دواطافه، اتومبیل و غیره سرعت انجام میشود و وی پس از تابستان مشغول تدریس در یکی از مدارس ریاض میشود که تعدادی از فرزندان بلند پایگان سعودی نیز در آن دبیرستان سرگرم تحصیل بوده اند، لکن جوان بسیار باهوش و پر استعداد که متوجه میشود چگونه تعدادی از اتباع سعودی و بیگانه در آن کشور بسرعت ثروتمند میشوند. یا در اصطلاح عامیانه ما فارسی زبانان پول پارو می کنند، تصمیم می گیرد ضمن تدریس در ریاض یک مؤسسه حسابداری نیز دائر نماید و پس از زمان کوتاهی که نظارت برحسابداریهای دوسه شرکت ساختمانی و راهسازی را می پذیرد متوجه میشود که باید تا فرصت از دست نرفته اقدام به تأسیس یک شرکت مقاطعه کاری ساختمانی بنماید و چون از حمایت بسیاری از شخصیت های بانفوذ آن کشور نیز برخوردار بوده بسرعت قدم در راه بلندتر شدن و سپس بتدریج میلیاردر شدن می نهد تا آنجا که حتی شرکت در مناقصه های بزرگ بین المللی در بسیاری از کشورهای آسیا، افریقا و اروپا دعوت میشود و آنگاه بوده که پی میبرد موقع آن است که عربستان سعودی را ترک کند و کمر همت به ترمیم خرابیهای سیزده سال جنگ های داخلی لبنان به بندد و بار دگر آن کشور و ساکنانش را در راه ترقی و تعالی سوق دهد. گفته میشود ثروت وی به هنگام تصدی پست ریاست وزرائی لبنان از مرز پنج میلیارد دلار نیز متجاوز بوده. در هرحال حریری با پشتیبانی دربار سعودی و با استقبال فراوان هیات حاکمه لبنان به مقام نخست وزیری میرسد و در اولین روزهای صدارت خود دست به تأسیس

بنیادی با سرمایه دویست میلیون دلار میزند که هدف اساسی اش اهدا قرضه های طویل المدت و کم بهره به دانشجویان فاقد بضاعت مالی اما علاقمند به ادامه تحصیلات عالی در لبنان یا کشورهای اروپائی و آمریکائی است، مشروط براینکه پس از پایان دوران تحصیل به آن کشور بازگردند و دین خود را به دولت و ملت لبنان ادا کنند. گفته میشود اکنون ثروت رفیق الحریری بالغ بر دوازده میلیارد دلار است و ثروتش در دویست مؤسسه بازرگانی، بانکی، صنعتی و زراعتی درگرددش است.

در هرحال قدر مسلم اینکه نخست وزیر سنی مذهب توانسته است در طول مدت ۷ سال نخست وزیری خدمات بزرگی به کشور و مردم لبنان انجام دهد و نور امید به آینده را مجدداً در دل ساکنان آن مرز و بوم روشن گرداند. قابل توجه است بدانید وی که مردی بسیار باهوش، حسابگر و آینده نگر است در همان اوائل شروع کارش گفته بود، سلامت، رفاه و آسایش مردم خاور میانه فقط در سایه صلح، همزیستی مسالمت آمیز و خودداری از هرگونه درگیریهای نژادی و قومی میسر است لذا تعجبی ندارد که برخلاف برخی از بوقلمون صفتان سیاسی یا آنها که نان را به نرخ روز میخورند سعی میکند هرگز از کینه و خصومت نسبت به اسرائیل سخن نگوید، مگر هنگامی که زیر فشار شدید عوامل گوناگون قرار بگیرد و بصورت دوپهلوی به بیاناتی در مورد صلح مشترک سوریه و لبنان با اسرائیل اکتفا کند.

برمی گردیم به عکس العمل های حاصله از اقدام حافظ اسد در تعیین ژنرال امیل به مقام ریاست جمهوری که در لبنان تقریباً کسی را یارای مخالفت آشکار با تصمیم رهبر خودکامه سوریه نیست مگر اینکه اخیراً وزیر خارجه آن کشور بصورت نوعی اعتراض تلویحی اعلام نمود، از خداوند متعال میخواهیم که تعیین ژنرال امیل به مقام ریاست جمهوری کار را به آنجا نرساند که نفرات نظامی ارتش سوریه حتی به کاخ رئیس جمهور لبنان رخنه کنند و آنجا را نیز از آن خود بدانند. لکن میشل عون (یکی از ژنرالهای پیشین برجسته لبنانی که ده سال قبل بسبب اعتراض بحضور سی هزار تن از نفرات ارتش سوریه ناچار از ترک لبنان و فرار به پاریس گردید) در یک مصاحبه مطبوعاتی در فرانسه اظهار داشت: دولت سوریه مصمم است لبنان را همچنان زیر تسلط و

را نادیده انگارد و بهمین علت است که کسوت ریاست جمهوری را فقط برازنده اندام ژنرال امیل خولاد دانسته است. خانم سمدار در پایان گزارش خود می نویسد: هفته گذشته ژنرال امیل لاخود در حضور تعدادی از خبرنگاران داخلی و خارجی گفت: اگر نتنهاو مایل است نیروهای نظامی اسرائیل را از نوار امنیتی جنوب لبنان عقب بکشد، ما از این تصمیم نخست وزیر آن کشور استقبال می کنیم اما هرگز تعهدی در حفظ امنیت و آرامش شمال اسرائیل بعهدہ نخواهیم گرفت و مانع از آزادی عمل چریکهای مسلح حزب الله نخواهیم بود مگر آنکه دولت اسرائیل آماده امضاء قرارداد صلح با هر دو کشور سوریه و لبنان بشود.

قیومیت خود قرار دهد و افزود: شرم آور است با اینکه سوریها دوبار در جنگ با اسرائیل دچار شکست های سختی شده و ارتفاعات گولان را بکلی از دست داده اند اکنون ادعا می کنند که بقصد حفاظت از لبنان در مقابل تجاوزات اسرائیل نیروهای نظامی شان را در دره بقاع متمرکز کرده اند. وی افزود: چگونه میتوان اطمینان یافت که ژنرال امیل خولاد به وعده های خود عمل کند و ارتش را از دخالت در امور سیاسی لبنان باز دارد؟ آنهم کسی که عامل اجرای دستور رئیس جمهوری سوریه است.

از طرفی «امین جمایل» رئیس جمهوری سابق کهنسال لبنان علناً اعلام داشته است که حافظ اسد مصمم است آن کشور را کماکان تحت سلطه خود داشته باشد و استقلال لبنان



خواننده گرامی

از لطف شما که محبت میفرمائید و نشریه شوفار، ارگان فدراسیون یهودیان ایرانی را مطالعه میفرمائید، بی نهایت سپاسگزاریم.

براستی بدون تشویق ها و پشتیبانی های شما، انتشار مرتب و بموقع نشریه میسر نمیگردید. شما ما را پشتیبانی میکنید و ما بیشتر و بیشتر تشویق میشویم تا روز بروز کیفیت کار خود را بالا ببریم، آنقدر که شایسته اینهمه مهربانی شما باشد.

سال ۱۹۹۸ در شرف پایان است.

چنانچه بعلت گرفتاری و مشغله فراوان (که این روزها همه با آن درگیر هستند) تابحال حق اشتراک یا هدیه سخاوتمندانه خود را به نشریه مورد علاقه تان نپرداخته اید، لطف فرموده مبلغ مورد نظر خود را برای شوفار بفرستید تا انتشار نشریه دچار وقفه نگردد.

مهربانی شما را سپاس میگوئیم.

شوفار

اطلاعیه مجتمع فرهنگی ارتص

از خاک هستی و بخاک برمیگردی (برشیت)

مجتمع فرهنگی ارتص جزویکی دیگر از سرویس های مذهبی و ملی خود و میتصوای بزرگ برای رفاه حال خانواده هائی که یکی از عزیزان خود را از دست میدهند و برای انجام مراسم فرصتی ندارند که در روز مصیبت به چند تشکیلات مختلف مراجعه نمایند، بدینوسیله به اطلاع عموم همکیشان میرساند که اکنون در نقاط مختلف

EDEN MEMORIAL دارای قطعات زمین میباشد و علاوه بر آن در شمالی ترین محل، قطعه زمین مخصوصی را آماده نموده که متقاضیان میتوانند تمام مراحل را فقط با یک تلفن تحصیل نمایند. چنانچه عایدی حاصل شود برای توسعه مدرسه منظور خواهد گردید. و ضمناً برای هر قطعه پیش خرید مبلغ ۵۰۰ دلار کسر میگردد. لطفاً برای اطلاعات بیشتر با تلفن: 9303-342(818) دفتر مجتمع فرهنگی ارتص تماس حاصل فرمائید.



**CENTURY PHARMACIES
& HOME HEALTHCARE CENTER**

داروخانه های سنچری

و مرکز وسایل سلامتی و بهداشتی در منزل

داروخانه ای که نیازهای داروئی و بهداشتی شما را بر آورده می کند
با موجودی فراوان از انواع داروها و محصولات بهداشتی



با ما درباره تمام مشکلات داروئی خود تماس بگیرید

- تخفیف مخصوص سالمندان
- تحویل مستقیم دارو به منزل و از طریق پست
- کلیه انواع وسایل مخصوص سالمندان
- تختهای الکتریکی بیمارستانی
- جوراب و آریس، کمرست های طبی و کمر بند های طبی



داروخانه های سنچری مورد اطمینان پزشکان طراز اول ایرانی و آمریکائی ساکن لوس آنجلس



**داروخانه های سنچری از
THRIFTY & SAV-ON
و دیگر داروخانه ها ارزاتر است**



⊗ داروخانه های سنچری نامی که میشناسید و به آن اطمینان دارید ⊗

قبول مدیکل و مدیکر و اکثر بیمه های جدید HMO
اگر بیمه دیگری دارید با ما مطرح کنید

پیگو جنب ایلات مارکت وست لوس آنجلس شاینگ ستر صورتی رنگ بوریلی هیلز روبروی ساختمان شهرداری ولی جنب میلرز مارکت
18254 SHERMAN WAY 415 CRESCENT DR. 11870 SANTA MONICA BLVD 8722 PICO BLVD
RESEDA BEVERLY HILLS SANTA MONICA LOS ANGELES
(818)708-7080 310 - 246 - 5999 310 - 473 - 1568 310 - 657 - 6999

نوشته: دکتر روبن ملامد
با سپاس از همکاری آقای جمشید صدقی

آنچه باید راجع به انتخابات آمریکا بدانید

چه کسانی میتوانند رأی بدهند

اشخاصی که تبعه آمریکا میباشند. سن آنها بالای ۱۸ سال و قبلاً برای رأی دادن نام نویسی یا باصطلاح آمریکائی رجیستریشن کرده اند.

ثبت نام (Registration) چیست؟

هر فردی که مایل است رأی بدهد باید قبل از موعد انتخابات در اداره راهنمایی رانندگی D.M.V. یا در پست خانه محل ثبت نام نماید و این ثبت نام فقط برای یکمرتبه میباشد - در صورت تغییر آدرس مجدداً باید ثبت نام کرد. مدتی قبل از انتخابات برای همه افرادی که ثبت نام نموده اند یک کتابچه مخصوص رأی ارسال میشود که در آن حوزه های اخذ رأی مشخص شده است.

رأی غیابی یا ABSENTEE BALLOT چیست؟

اشخاصی که در محل رأی گیری حضور ندارند یا مایل نیستند در روز اخذ آرا به حوزه بروند میتوانند بوسیله پُر کردن ورقه مخصوص رأی غیابی که در داخل کتابچه هست تقاضای رأی غیابی نمایند.

پس از مدتی یک ورقه از کانتی ارسال میشود که در آن نام کاندیدا ها نوشته شده و رأی دهنده جلو نام کاندیدای مورد نظر خود را علامت میگذارد یا سوراخ میکند و برای کانتی محل میفرستد.

انتخابات شهرداری ها

شهردار شهرهای بزرگ مثل لوس آنجلس هر چهار سال یکبار بوسیله آراء عمومی انتخاب میشود. در حال حاضر شهردار لس آنجلس آقای ریچارد ریودران میباشد.

شهرداری هر شهر کوچک مثل بورلی هیلز بوسیله انجمن شهر که دارای ۵ عضو میباشد اداره میشود که آنها را Council Man مینامند

این افراد بوسیله آراء عمومی انتخاب شده و در بین خود شهردار را معین میکنند. شهرداری های شهرک ها در کار خود مستقل هستند ولی تصمیمات کلی از قبیل مسائل آب - برق و غیره توسط شهردار شهر اصلی معین میشود.

شهر لوس آنجلس به ۵ ناحیه تقسیم شده و نمایندگان هرناحیه از طریق رأی مردم انتخاب میشوند و این پنج نماینده از بین خود یک نفر را بعنوان سرپرست کل یا Supervisor انتخاب میکنند.

انتخابات ایالت ها. (STATES)

آمریکا دارای ۵۰ ایالت یا State میباشد این ایالات از لحاظ قوانین و سیاست های داخلی مستقل محسوب میشوند و قانون اساسی مربوط به خود را دارند ولی در امور امنیتی و سیاست های خارجی تابع دولت مرکزی یا فدرال می باشند.

هر ایالت دارای یک مجلس عوام بنام Assembly و یک مجلس سنا میباشد.

تعداد نمایندگان مجلس عوام (Assembly) در کالیفرنیا ۸۰ نفر و تعداد سناتور های آن ۴۰ نفر میباشد. نمایندگان مجلس عوام Assembly Man و نمایندگان مجلس سنا - سناتور خوانده میشوند نمایندگان هر دو مجلس بمدت چهار سال و از طریق آراء عمومی انتخاب میشوند

انتخابات گاورنر یا فرماندار هر ایالت (Governor)

فرماندار هر ایالت و هم چنین معاون او (Lieutenant Governor) هر چهار سال یکبار و بوسیله آراء عموم انتخاب میشوند.

دادستان کل آمریکا (Attorney General)

دادستان کل بوسیله رئیس جمهور آمریکا انتخاب و به کنگره برای موافقت پیشنهاد میشود. دادستان کل آمریکا در حال حاضر خانم ژانت رینو میباشد. کلیه وزرای کابینه و سفرا از طرف رئیس جمهور انتخاب و برای موافقت به کنگره پیشنهاد میشوند. مجموعه مجلس نمایندگان و مجلس سنا را کنگره (Congress) مینامند.

دادستان های ایالات

دادستان های ایالات بوسیله آراء عمومی و هر چهار سال یکبار انتخاب میشود. دادستان کالیفرنیا در حال حاضر آقای لانگران Langrun میباشد.

دادستان شهرها (District Attorney)

این افراد هر چهار سال یکبار بوسیله آراء عمومی انتخاب میشوند. - دادستان لوس آنجلس در حال حاضر آقای گیل گارستی هستند.

لایحه های مردمی (Proposition) چیست؟

هر پیشنهاد که از طرف بیش از ۶۰۰ هزار نفر پشتیبانی شود در ماه نوامبر هر سال به رأی عمومی گذارده میشود و چنانچه اکثریت رأی دهندگان با پیشنهاد مزبور موافقت کردند بشکل قانون بحال اجرا درخواهد آمد.

فرق میان لوایح پیشنهاد دولت و مجلسین

قوانینی که از طرف دولت برای تصویب به کنگره پیشنهاد میشود لایحه دولتی (Bill) خوانده میشود. قوانینی که از طرف مجلس شورا یا مجلس سنا برای تصویب پیشنهاد میشود، لوایح مجلس (Measure) خوانده میشود. هر لایحه پیشنهادی پس از تصویب مجلسین برای موافقت و امضاء رئیس جمهور ارسال میشود. رئیس جمهور مجاز است هر لایحه قانونی را رد یا بااصطلاح وتو کند.

مجلس شورا و مجلس سنای فدرال آمریکا

کشور آمریکا دارای یک مجلس شورا بنام House of Representatives و یک مجلس سنا بنام Senate میباشد. تعداد افراد مجلس شورا در حال حاضر ۴۳۵ نفر و تعداد افراد مجلس سنا ۱۰۰ نفر میباشد. هر عضو مجلس شورا برای مدت دو سال از طریق انتخابات انتخاب میشود. هر سناتور برای مدت شش سال نمایندگی سنا انتخاب میشود که هر دو سال یکمرتبه در حدود ۳۳ سناتور انتخاب میشوند.

هر ایالت آمریکا دو سناتور را از طریق آراء عمومی انتخاب و به مجلس سنای فدرال میفرستد.

انتخابات رئیس جمهور آمریکا

رئیس جمهور آمریکا هر چهار سال یکبار بوسیله آراء عمومی انتخاب میشود. کاندیدای رئیس جمهوری معمولاً باید عضو برجسته اجتماع بوده و قبلاً یا سناتور یا سفیر کبیر یا فرماندار بوده باشد.

کاندید رئیس جمهوری باید در آمریکا متولد شده باشد.

کالج انتخاباتی (Electoral College) چیست؟

هر استیت به نسبت جمعیت خود دارای تعدادی نماینده برگزیده هر کاندیدا یا Delegate برای انتخاب رئیس جمهور آمریکا میباشد.

هر کاندید که اکثریت آراء هر ایالت را بدست میآورد کلیه نمایندگان یا Delegate های آن ایالت را بخود اختصاص خواهد داد. نمایندگان هر استیت یا Delegate ها قبل از انتخابات توسط کاندید رئیس جمهوری انتخاب و معرفی میشوند. این افراد ها پس از پایان رأی گیری رئیس جمهور را انتخاب میکنند. در صورت فوت رئیس جمهور یا برکنار شدن یا استعفای وی، بلافاصله معاون او بریاست جمهوری منصوب میشود و اگر معاون رئیس جمهور فوت کند یا ریاست جمهوری را ادامه ندهد رئیس مجلس نمایندگان و پس از رئیس مجلس نمایندگان Secretary of State یا وزیر کشور رئیس جمهور آمریکا خواهد شد.

همانطور که قبلاً یادآوری شد معاون رئیس جمهور ریاست مجلس سنا را بعهد خواهد داشت. در حال حاضر ریاست مجلس سنا با آقای آل گور میباشد.

حضرت موسی و سقراط

قوانینی سواى دستورات توراتى داشتند که تخلف از آنها مستوجب مجازات مرگ میشد، این بود که تعالیمی که منطبق با دستورات تورات بود بطور سر بسته و حتی مخفیانه بر زبان می آوردند، تا آنکه ظهور سقراط و بی باکی های او در این مورد و بالنتیجه بسط افکار و تعالیم او، کم کم تحولی عظیم در جوانان پرشور و حتی درارکان دولتی یونان بوجود آورد تا آنجا که به دو دستگی پارلمان یونان انجامید و بالاخره در همان پارلمان هم حکم اعدام او صادر شد. البته صدور حکم اعدام سقراط، در نظریه او هیچ گونه تغییری ایجاد نکرد سهل است که با روی خوش این داوری را پذیرا شد زیرا اثرات اخلاقی دستورات تورات در روان او آنچنان عمیق و ژرف بود که باعث شگفتی است. گرچه در همان زمان برخی ویرا به پیامبری پذیرا شده بودند ولی او هیچگاه چنین ادعائی نکرد بلکه همیشه می گفت «مادرم ماما بود و بچه ها را دنیا می آورد و من مامای حقیقت و ذات درونی شما هستم که میخواهم این ذات اصلی را از وجود و ذهن شما بیرون آورده و به شما بشناسانم».

بدیهی است چنین ادعائی که نشانه درک مفاهیم دستورات اخلاقی تورات و هدایت کننده او بود، اساس فلسفه او را تشکیل میداد که میخواست بشریت را از جهل زمان برهاند (و جان بر سر همین کار نیز گذاشت).

سقراط که خود پایه گذار اخلاق در یونان بود بخوبی میدانست که قانون بدون اخلاق نمی تواند دوام داشته باشد. این بود که هدف اصلی او به بررسی و درک اصل وجود انسان پایه گذاری شده بود.

برای توضیح بیشتر بایستی گفت که پیش از او حکمای دیگری در یونان ظهور کرده بودند مانند طالس ملتی - هرکلیوس - دیمقراطیس - فیثاغورث و دیگران ولی توجه

بررسی کامل زندگی بزرگترین پیامبر تاریخ، حضرت موسی علیه السلام یکی از پیچیده ترین کاوشهای علمی است، زیرا با گذشت بیش از سه هزار سال که از ظهور و رحلت ایشان سپری میشود، چگونه میتوان مسیر این تولد و مرگ را بدقت پی گیری کرد؟

تنها سندی که ما میتوانیم از طریق آن به شناخت ایشان تاحدی پی ببریم همان تورات است و بس، ولی ناگفته نماند که مسیر حیات آن حضرت در همان تورات هم بقدری سؤال برانگیز است که در ذهن یک پژوهنده جزگجی و سر درگمی چیزی بجای نمی گذارد.

باینحال آنچه بطور تحقیق و بدون شک، دست نخورده برای ما از ایشان بجا مانده، فرامین کتبی ایشان است، که بازتاب دو پایه اساسی حیات بشری در آن نمودار است، یکی قانون و دیگری اخلاق.

ماقوم یهود، وجود آن حضرت را از دو جنبه در نظر داریم، یکی بعنوان رهبر، باو سر تعظیم فرود می آوریم و مهر میورزیم، همچنانکه به پدر و اجداد خود چنین حرمتی را داریم، و جنبه دیگر آن، اعتبار دستورات اوست که برای بشریت در تمام قرون و اعصار نقطه عطفی بوده و تحولی عظیم ایجاد کرده است و احتمالاً این دگرگونی تا ابد ادامه خواهد داشت. منظور اینست که اصولاً ادیان سامی که پس از او ظهور کردند (عیسویت و اسلام) بدون شک از تعالیم او نشئت گرفته که همان قانون و اخلاق است.

اما گستره دستورات و تعالیم ایشان بهمین دو دین خاتمه نمی یابد بلکه با تحقیق بیشتر میتوان باین نکته پی برد که در زمانهای پیش از میلاد مسیح این تعالیم عالیه در آسیای صغیر بویژه یونان که مهد تمدن و فلسفه بود تأثیرات عمیق داشته و بسیاری از آن بهره مند میشدند، منتها چون یونانیان

آنها کلاً به فیزیک یا ظاهر جهان ملموس بود. اما سقراط نخستین فیلسوف یونانی بود که انسان و انسانیت را مطرح کرد. بعبارت دیگر بحث در وجود انسان را مهم تر از بحث اتم (ذیمقراطیس) (۱) و اعداد (فیثاغورث) (۲) و عناصر چهارگانه دانست، درحالیکه نظریه آنها را نیز مردود نمی دانست.

مشکل اساسی او این مسئله بود که در یونان البته قانون وجود داشت و پارلمان هم بود ولی نوع خشن و غیر اخلاقی مثلاً دزدی بین یونانیان یک امر قانونی و جایز شمرده میشد. (۳) پس در اینجا بود که سقراط متوجه شد توسعه چنین قانونی نهایتاً ایجاد هرج و مرج می کند و جامعه از هم فرومیپاشد یعنی علت «دزدی مکن» را یافته بود.

همچنین عدالت - شجاعت - تکلیف - وظیفه را به شاگردان خود تعلیم میداد که اینها تماماً مختص ذات انسانی است و باین مهم دست یافته بود که قوانین بایستی با اخلاق توافق داشته باشد در غیر اینصورت جامعه از هم فرو میریزد. متأسفانه از جریان زندگی سقراط اطلاع دقیقی در دست نیست و آنچه از گفته های او بجا مانده و در دسترس است همان گفتگوهای افلاطون شاگرد برجسته اش با اوست مانند (مکالمه فیدون) (۴) که این نوشتارها یکی از لطیف ترین و زیباترین منشأتی است که در تاریخ یونان ثبت شده است و همین افلاطون است که با قلمی بسیار دقیق و سوزناک شرح مرگ استاد خود سقراط را برشته تحریر کشیده و تا دم مرگ که با او بوده تمام جزئیات را برای نسل های آینده بجا گذاشته است.

علت محکومیت او آن بود که شاگردان خود را:

۱- از قربانی کردن انسان برای خدایان باز میداشت.

۲- به منع از دزدی تشویق میکرد.

۳- کرامت - تکلیف و وظیفه را به آنان تعلیم میداد.

و همین اعمال چون شدیداً با مکتب خود کامگان یونانی مغایر بود. در پارلمان به مرگ محکوم شد و حکم آنان چنین بود «مرد بی دینی که جوانان مردمرا به تک خدائی ترغیب می کند، سزاوار مرگ است». (۵)

البته دوستانش خواستند او را فراری دهند ولی او نپذیرفت و گفت «من مبشر قانون و اخلاق هستم پس اگر حکم به مرگ من داده شده دلیلی ندارد که پذیرا نباشم».

افلاطون گوید:

«وقتی استاد من جام زهر را نوشیده بود، من و سایر دوستان بشدت گریه میکردیم، پس او روی بمن کرده فرمود: ای افلاطون، ای پسر نازنین من نگرانی تو از چیست؟ درجائی که من میدانم تا لحظه ای دیگر در مکانی هستم که حضرت موسی در ملکوت آنجاست، اگر تو که دوست منی چنین امری را قبول داشته باشی هیچگاه غم بدل راه نخواهی داد...»

و آخرین کلام استاد این بود که گفت: فراموش نکنید که باید یک خروس به زندانبان بدهید. ادای این دین را فراموش نکنید...»

و چشمان خود را برای همیشه فرو بست.»

بنابراین، با بررسی همین مختصر میتوان مطمئن بود که سقراط تورات را مطالعه کرده و تأثیر فرامین حضرت موسی تا ریشه های جان او که یکی از شریف ترین و مقدس ترین فیلسوفان جهان بوده و هست نفوذ داشته است.

البته با مرگ او راه او باز هم دنبال شد که احتیاج به یک نوشتار دیگر است که چگونه قوانین یهود در اقوام دیگر اثر گذاشت. و در اینجا است که یک یهودی میتواند بخود مفتخر باشد که پیرو مکتبی است که راهنمای دینی و اخلاقی پیشینیان و امروزه و آیندگان بوده و خواهد بود... برای همیشه.

زیر نویس ها:

۱- ذیمقراطیس DEMOCRITE فیلسوف نامداری است که در حدود ۵۰۰ سال پیش از میلاد میزیسته و نخستین کسی است که معتقد بود اجسام از ذرات بسیار کوچک تجزیه ناپذیری بنام ATOME درست شده است.

۲- حکیم دیگر یونانی که اصل هر چیز را عدد می دانست و مخترع جدول ضرب و چند احکام هندسی است پس از او نیز افلاطون اعداد و ریاضی را در فلسفه بسیار لازم می شمرد بطوریکه در سر در مکتب خود نوشته بود هر کس هندسه نمی داند به کلاس درس من نیاید، و شگفت اینکه برتراند راسل فیلسوف شهیر انگلیسی نیز هم خود ریاضی دان بود و هم مانند فیثاغورث مدعی قدرت اعداد در فلسفه بود.

۳- کتاب سیر حکمت در اروپا تألیف محمد علی فروغی بخش نخست فصل یونان قدیم.

۴- یکی از چندین نوشته های افلاطون.

۵- نوشتار ولتر در تحلیل چگونگی مرگ سقراط.

یهودیت چیست

نوشته: شین. میم. دشمن تراش

نوشته دوم

خانه هم نوعت را آرزو مکن

فرمان دهم. خروج ۱۴: ۲۰

پاسخی دندان شکن به آقای دال ذال دشمن شماره یکم

جناب دال ذال! نوشتیم که به فرمان تورات بهتر است با گذشت از مرز پنجاه سالگی به آسایش و آرامش خود بیشتر بیاندیشیم و وارد مرحله بازنشستگی شویم، اگر نه یکباره لااقل پاورچین پاورچین.

نوشتی که بازندهای امروزه جور در نمی آید و چون سه فرزند آماده ازدواج داری از ولی به سانتامونیکا کوچیده‌ای و حالا با فشار عیالت داری عرق میریزی تا خانه و خانواده را به بورلی هیلز بکوچانی.

و با این حرفت، آقای دال ذال عزیز، مرا در آنچه می‌خواهم زیر عنوان «یهودیت چیست» بگویم جری‌تر و لجوج‌تر کردی، خوب نشان داده‌ای که اگر چه یهودی هستی اما مثل خیلی از یهودیان دیگر این عصر یهودیت را بکلی از یاد برده‌ای. بدبختی ما در همین است. قرن‌ها زندگی درگالوت و چسبیدن به امید بزرگ ظهور ماشیح و رنگ و روغن زدن به سنت‌ها و کشاندن دعاها ما را بجائی رسانده است که اصلاً یادمان رفته یهودیت چیست. تقصیر هم نداریم. تابحال امکان آنرا نداشته ایم ولی حالا زمان، زمان انقلاب فکری ماست. ببین عزیزم! اگر ما بهمان میزان و معیاری که فرمان «بزغاله را در شیرمادرش نیز»، فرمان «خانه هم نوعت را آرزو مکن» را زیر ذره بین و تلسکوپ می‌گذاشتیم و برآن تفسیرها و دستورها می‌نوشتیم آیا امروز تو و عیالت تو و فرزندان معصوم آماده ازدواج تو که از قربانیان پیچیدگی‌های نسل مایند، اینهمه خودتان را در عذاب می‌گذاشتید تا خانه هم‌نوع را آرزو کنید و از محلی به محل دیگر بروید. اینکه تو می‌گویی، دوست بیگناه ناآگاه من، دقیقاً چیزی خلاف یهودیت است. نمی‌گویم یهودی نیستی. غلط کنم که قصد چنین جسارتی داشته باشم. یهودی هستی اما یهودی مادر زاد، نخواسته‌ای و نمی‌خواهی بدانی یهودیت واقعی کدامست. فرزندان، بخصوص پسر دست‌گلت را که قربان صدقه اش می‌روی به اجبار هم شده و امیداری که شب شبات گندی بخورد تا یهودی بماند اما آیا هیچگاه در تمام عمرت چند دقیقه نشسته‌ای با بچه‌هایت از یهودیت و دستوره‌های انسانی آن با جگر گوشه‌هایت صحبت کرده‌ای؟ راستش را بگو، بهانه نیاور، نگو آخر این و آن. خودت چه؟ خودت یکساعت از همین روز شبات مقدس در چهار عبات مقدس تورات تفکر کرده‌ای؟ آنها را در ذهنت با زمان عجیب غریبی که در آن زندگی می‌کنی تطابق داده‌ای؟ از گردانندگان کنیسانی که بدان تعلق داری سؤال کرده‌ای؟

موسائی که تو آنرا میستانی و پیامبر بزرگ پروردگارش میدانی در برابر همه چیز و همه مصیبت‌ها و دردها صبور و شکیبا و مهربانست جز دو چیز. بت پرستی و قانون شکنی. او با زبان خیلی ساده و روشن و بی‌پیرایه میگوید بت می‌رس و تو این بت را در عصر خودت به خانه‌ای در بورلی هیلز یا بل ایر و یا برنت وود بدل کرده‌ای.

موسی میگوید قانون الهی را فراموش مکن و تو یکی از بزرگترین قوانین اوراکه در ده فرمان آمده از یاد می‌بری و خانه هم‌نوعت را آرزو می‌کنی. برداشت غلط از این حرفها نداشته باش. گمان مبرکه کسی از تو می‌خواهد در همان مقام و محل و درجه‌ای که هستی باشی. مگر یهودیت مدافع سیستم «کاست» است که چنین چیزی بگوید. یهودیت الهام بخش آزادی مطلق آدمیان است. تو بدون اینکه خود را زیر آنهمه فشار و بدبختی و عرق ریزی و جان‌کندن بگذاری تا از محله‌ای اعیان نشین به محله اعیان نشین تر دیگری بروی بهتر است زندگی را بطریق عادی و معمول آن طی کنی. اینهمه عروسبهای پرفر و شکوه و پرخرجی که اندکی بعد طلاق و جدائی دنبال دارد برای تو بیست نیست که بتو بگویند «آرزوهای» خارج از حد عادی بار آورنده زناشویهای باسسه‌ای هستند که انگار باخ و تف بهم چسبیده اند و همینکه یکی دوماهی می‌گذرد و طرف می‌بیند که پدری که صاحب خانه گرانبھانی است نه تنها چیزی به تازه داماد نمی‌ماساند بلکه خودش هم زیر بار قرض کمرش دارد خرد میشود، داماد ناگزیر زه میزند و از اینرو به آنرو میشود. تو آقای دال ذال آیا می‌خواهی دخترهای نازنیت را به این روز گرفتار کنی. عزیزم وقتی موسی میگوید حسد مورز یعنی حسد مورز، خیلی ساده. یعنی چشم هم چشمی نکن زندگی خودت و زن و بچه ات را بخاطر هیچ و پوچ تباه مکن. بگذار همه چیز روال طبیعی خودش را طی کند. بکوش، زندگی کن، شادی کن اما یک هفتم زندگی هفتگی‌ات را بیاسای. تنها یهودی اسمی نباش یهودی واقعی باش. ده فرمان را به دیوار اطاعت مکوب و آنرا از یاد مبر بعد بنشین برای من سخنانی بگو که اصلاً بوی یهودیت نمیدهد هیچ، ضد یهودی هم است. تویی که از تورات گواه میآوری، تورات را دقیق تر بخوان. در بند بند آن دقیق بیاندیش و بگذار تا به یاری هم یهودیت را از چنگال نفوذ پراکنندگی نجات دهیم. یهودیت زیباست. پرشکوه است. شکوهی به عظمت افلاک دارد. آنرا فراموش نکنیم.



منصور پوراتحاد



مهندس شهریار یادکاری

فتو آسیا

زندگی پدیده‌ای است شگفت انگیز که به سرعت برق و باد میگذرد
 تا چشم برهم بزیم دوران کودکی به جوانی دوران جوانی به پیری
 و دوران پیری به هیچ مبدل میگردد
 گذشت شتابزده زمان را هرگز نمیتوان متوقف کرد
 ولی حداقل میتوان زیبایی های آنرا جاودانه ساخت

من منصور پوراتحاد آشنای قدیمی شما با نزدیک
 به نیم قرن تجربه در کارهای عکاسی و فیلمبرداری اکنون در
استودیو مجهز فتو آسیا
 با همکاری مهندس شهریار یادکاری با استفاده از آخرین تکنولوژی
 پیشرفته روز آماده‌ایم تا لحظات زندگی شما را ابدی سازیم
 تلفن جدید فتو آسیا ۷۵۷۵ - ۸۵۹ (۳۱۰)

نوشته: دکتر رحمت اله دلجانی

سفر نامه دیدار از اسرائیل همراه با تور فدراسیون یهودیان ایرانی

در تور اخیر فدراسیون یهودیان ایرانی به اسرائیل، دوست عزیز و فاضل ما آقای دکتر رحمت اله دلجانی و همسرشان جزو این تور بودند. نگاهی به سرزمین باستانی و قبلهٔ میلیونها نفر از سکنهٔ کرهٔ خاکی از دیدگاه فردی که دانشی وسیع و احاطه ای چشمگیر بردانش یهودی دارد، خواندنی است.

دکتر دلجانی با معرفی تاریخی سرزمین یهود بما، همراه با این تور - چون راهنمایی دلسوز و مهربان، دستمان را میگیرد و با خود همفرمان مینماید و هم از تاریخ میگوید و هم از آنچه دیده.

باشد که همهٔ خواهران و برادران همگیش در تورهای فدراسیون با ما باشند و با یکدیگر.



راست من فراموشم کند - و اگر تو را به یاد نیآورم آنگاه زبانم
به گامم بچسبد.
مزامیر: زبور ۱۳۷

اورشلیم کجاست؟ چگونه شهری است؟ چه گذشته ای
دارد و چه خصوصیتی؟ چرا بیش از دو میلیارد نفر از مردم
جهان یعنی تقریباً حدود چهل درصد مردم کره زمین این شهر
را مقدس میدانند و بدان چشم دوخته اند؟ و به چه سبب داود

در کنار نهرهای بابل نشستیم و گریه نیز کردیم چون
صیون را بیاد آوردیم. بریط های خود را آویختیم
بردرختان بیدکه درمیان آنها بود زیرا آنانکه ما را به اسیری
برده بودند در آنجا از ما سرود خواستند، و آنانکه ما را تاراج
کرده بودند شادمانی خواستند که یکی از سرودهای صیون
را برای ما بسرانید. چگونه سرود خداوند را در زمین بیگانه
بخوانیم؟ اگر تو را ای اورشلیم فراموش کنیم، آنگاه دست

پادشاه این شهر را پایتخت کشور اسرائیل قرار داد؟ و چرا پسرش حضرت سلیمان اولین ساختمان معبد خدای یگانه را در آنجا بنا کرد؟ و چرا فرزندان یعقوب (قوم بنی اسرائیل) حدود چهار هزار سال است این نقطه از کره زمین را خانه خدا میدانند و مقدس می‌شمارند؟ و بالاخره به چه سبب حضرت عیسی که به عقیده من و طبق گواهی انجیل یک راو یهودی بود و از جانب عده ای از هم کیشان خود برای رهبری به منظور مبارزه با رومیان که دشمنان قوم ما بودند و سرزمین مقدس ما را به زور تصرف کرده بودند انتخاب شده بود، این نقطه را خانه خدا میدانند و پاکی و طهارت آن را مد نظر دارد؟

«پس عیسی داخل هیکل خدا کشته جمیع کسانی را که در هیکل خرید و فروش میکردند بیرون نمود و تخت های صرافان و کرسی های کیبوتر فروشان را واژگون ساخت و ایشان را گفت مکتوب است خانه من (خانه خداوند) خانه دعا نامیده میشود و لیکن شما مغاره دزدانش ساخته اید»

انجیل متی ۲۱:۱۳

(و بالاخره رومیان او را به جرم استقلال طلبی در حومه اورشلیم به صلیب کشیدند و بالای صلیب او نوشتند این است پادشاه یهود تا نشان دهند هرکس در صدد استقلال بنی اسرائیل برآید عاقبتش چنین است. و بعداً فرزندان همان جلدان به بهانه واهی گرفتن انتقام خون او چنان دماری از روزگار قوم یهود درآوردند که تا جهان باقی است فراموش نخواهد شد.)

جواب کلیه سئوالهای فوق و سئوالهای دیگری که از ذکر آن خودداری میکنم را در زیر ملاحظه فرمائید:

وقتی حضرت یعقوب جد بزرگوار ما در نوجوانی به سبب اشتباه مادرش با برادر توأم خود اختلاف پیدا کرد و خطر مرگ او را تهدید می نمود. از بشریح که منزل پدری او در آنجا بود پای پیاده به سوی حران که دانی او در آنجا می زیست به راه افتاد. وقتی شب در رسید این پسرک ناز پرورده مادر در گوشه ای توقف نمود تا شب را در آنجا بسر آورد. یکی از سنگ های بیابان را زیر سر نهاد و در حالیکه زیر پوشش زمین سنگلاخ و پالا پوشش آسمان نیلگون بود، از فرط خستگی به خواب رفت و در عالم خواب این رؤیا به نظرش رسید:

«دید که ناگاه نردبانی بر زمین برپا شده که سرش به

آسمان می رسد و اینکه فرشتگان خداوند بر آن صعود و نزول میکنند. در حال خداوند بر سر آن ایستاده میگوید: من هستم خداوند خدای پدرت ابراهیم و خدای اسحق. این زمین را که تو در آن خفته ای به تو و به ذریت تو می بخشم و ذریت تو مانند قبله زمین خواهد شد و به مغرب و شرق و شمال و جنوب منتشر خواهی شد و از تو و از نسل تو جمیع قبایل زمین برکت خواهند یافت. و اینک من با تو هستم و ترا به هر جایی که روی محافظت فرمایم تا تو را بدین زمین باز آورم زیرا که تا آنچه را بتو گفته ام بجا نیاورم تورا رها نخواهم کرد. پس یعقوب از خواب بیدار شد و گفت البته خداوند در این مکان است و من ندانستم، پس ترسان شده گفت: این چه مکان ترسناکی است. این نیست جز خانه خدا و این است دروازه آسمان. بامدادان یعقوب برخاست و آن سنگی را که زیر سر خود نهاده بود گرفت و چون ستونی برپا داشت و روغن بر سرش ریخت و آن موضع را بت ال (خانه خدا) نامید»

آیات فوق جواب تمام سئوالات مطرح شده است و دلیل آنکه قوم بنی اسرائیل یعنی فرزندان یعقوب در هیچ شرایطی اورشلیم را از یاد نبرده نخواهند برد. بارها گفتند و گفتیم «ای اورشلیم اگر تورا فراموش کنم دست راستم فراموش کند و زبانم به کامم بچسبد» و دوهزار سال هر شب پسح از صمیم قلب آرزو کردیم که امسال اینجا هستیم و انشاء الله سال بعد در اورشلیم.

حضرت داود وقتی به سلطنت کلیه اقوام بنی اسرائیل انتخاب شد پایتخت خود را به شهرکی بنام اورشلیم که در همین ناحیه قرار داشت منتقل نمود و در نظر داشت که خانه خدا (بت ال) را در همین نقطه که یعقوب خواب دیده بود بنا نماید ولی موفق نشد اما پسرش سلیمان این امر مهم را بجا آورد. این حضرت یعقوب جد اعلای قوم بنی اسرائیل بود که اولین مرتبه این نقطه از کره زمین را خانه خدا نامید و فرمود «این نیست جز خانه خدا و این است دروازه آسمان» و کلیه موحدین جهان ما این مکان را مقدس میدانند ولی هر کدام دلیل خاصی برای خود دارند که ذکر آن ها در یک نوشته میسر نیست و آرزوی هر فرد یهودی در هر زمان و هر مکانی که بوده و هست زیارت این خانه خدا می باشد که تنها دیواری و تونلهایی از آن باقی مانده است. ساختمانی که داود در تمام

دوره سلطنتش آرزوی ساختن خانه ای که در خور منزلت خداوند عالم باشد و در همان نقطه ای که جد بزرگوار یعقوب آن را خانه خدا نامبرده، داشته است، اما فقط به تهیه مقداری مصالح توفیق یافت ولی پسرش سلیمان آرزوی پدر و همه فرزندان یعقوب و قوم او را به انجام رسانید. وی در مدت هفت سال و نیم با کمک سه هزار نفر متخصص که از خارج به اسرائیل استخدام شده بودند و چهل هزار نفر کارگر تهیه چوب در جنگلها و جمع کثیری افراد دیگر این مکان مقدس را بنام خانه خدا ساخت و وسائلی که از زمان حضرت موسی و تحت نظر او زیر چادری در صحرای سینا فراهم شده بود را بدین ساختمان منتقل نمود و مقدار قابل توجهی وسایل دیگر بدانها افزود. این ساختمان را که ما افراد قوم بنی اسرائیل بت همیقداش (خانه مقدس) هم مینامیم، ساختمان عظیم و عجیبی بود که دیوارها و سقف بعضی از سالنها و مقدار زیادی وسایل درون آن با طلا ساخته شده بود. همین طلاها یکی از دلایل طمع دشمنان یهود شد که آنجا را ویران نموده و لطمه جبران ناپذیری به تمدن بشر زدند. اگر چنین نشده بود وسایل این ساختمان و خود آن خیلی از مسائل علمی را روشن نموده و به علم بشر وسعت می بخشید که این نیز بحثی جداگانه است. با در نظر داشت مطالب فوق اکنون شرح مختصری از مسافرت یا بهتر است بگویم زیارت این مکان مقدس را که اخیراً به اتفاق همسر و همراه با بیست و سه نفر دیگر از شرکت کنندگان در تور فدراسیون یهودیان ایرانی به سرپرستی آقای ابراهیم یاحید انجام پذیرفت ملاحظه فرمائید.

آقای یاحید که بنظر من مردی بسیار وارسته است و مسئولیت این عده را داشت با نهایت شکیبائی برای انجام این برنامه زحمت بسیار کشید. برای اینکه درجه زحمت ایشان را (که نقاط مختلف اسرائیل را مثل خانه خود می شناسد) بدانید، بدین نکته اشاره میکنم که میگویند هرکجا دونفر یهودی حضور داشته باشند سه عقیده متفاوت حکم فرما است. حال حساب کنید که با حضور ۲۵ نفر چند عقیده متفاوت وجود دارد و کسیکه مسئول است این عقاید را هم آهنگ کند چقدر باید مدبر و خونسرد باشد تا به مقصود برسد. مسلم است افراد قوم ما وقتی با هموطنان عزیز غیر یهودی هم سفر باشند دامنه توقعات آنان وسعت خیلی کمتری دارد تا زمانی که همه خودی باشند. سوء تفاهم نشود این افکار متفاوت عیب ملت ما نیست

بلکه بعقیده من امتیاز بزرگی است که سبب پیشرفت علم و دانش ما شده است.

حدود ساعت چهار بعد از ظهر سوم سپتامبر جاری وارد فرودگاه تل آویو شدیم. وقتی از بالای زمین و از پنجره هواپیما تل آویو را مشاهده میکردم، بیاد آوردم که یکی از بزرگان ما در حدود دو هزار سال قبل فرموده «نادان کسی است که خانه خود را در تل آویو بسازد زیرا تل آویو منطقه کنار دریا و شن زار است و اگر باران شدیدی بیارد سیلاب خانه او را به دریا خواهد برد، ولی عاقلان در اورشلیم خانه میسازند که روی کوه است و از باد و باران گزند نمی بیند.» حال پیشرفت علم و دانش فرزندان یعقوب و جدیت و پشتکار آنان سبب به وجود آمدن یکی از شهرهای زیبا و دیدنی جهان گشته...

در سالن بزرگ فرودگاه تل آویو جمعیت بقدری زیاد بود که قدم برداشتن و به جلو رفتن را مشکل مینمود. پروردگارا، این همه جمعیت هر روز و هر ساعت به زیارت می آیند؟ محرک آنها کیست و چیست که از سراسر دنیا بدین نقطه از جهان روی می آورند؟ چرا جهانگردی تا این حد در این نقطه اهمیت دارد که قائم مقام نخست وزیر که با نخست وزیری فقط یک قدم فاصله دارد وزیر جهانگردی نیز هست؟ بهرحال معنی این جز این نیست که جهانگردی در اسرائیل یکی از مهمترین امور است. بالاخره تحمل کردیم ثانویت به ما رسید تحملی لذت بخش و شوق انگیز، لذتی که شاید این شعر بخوبی آنرا توصیف کند:

دیدار یار غایب دانی چه لطف دارد؟

ابری که در بیابان بر تشنه ای بیارد
یار غایب ما و میهن اجداد ما را بال سیمرغ زیر پای ما نهاده
است. چه لذتی میتواند برابر آن باشد.

وقتی از فرودگاه خارج شدیم اتوبوس تمیز و منظمی با راهنمای صدیق و راننده ای ایرانی تبار و بسیار ماهر درانتظار ما بود. در اتوبوس بیاد دوست دانشمند و بسیار عزیزم آقای هوشنگ ابرامی افتادم که به پیروی از تورات، این سرزمین را «خاک خوب خدای» نامیده و حقا چه اسم بامسمائی، ولی چرا در این خاک خوب خدا این قدر مردمان بی گناه به خاک و خون کشیده شده اند؟ و به چه سبب این همه جوانان و پیران و زنان و کودکان نازنین جان شیرین خود را در راه این خاک خوب خدا از دست داده اند؟ چرا از دوره بخت النصر تا همین آلان

در این زمین مقدس مردمان بی گناه، بی سبب و بدون علت در خاک و خون می غلطند و دست برنمی‌دارند؟ آیا خانه خدا یا سرزمین خوب خدا قربانگاه انسان‌های خوب خداست؟ چرا در ممالکی مثل سوئد، نروژ، دانمارک، هلند و بلژیک که کشورهای کوچکی هستند مثل اسرائیل، کسی را با آنها کاری نیست ولی مردمان این سرزمین این همه مصیبت دیده‌اند و می‌بینند؟ البته محرک قوم بنی اسرائیل همان تقدسی است که از زمان پدر بزرگوار ما یعقوب این نقطه یعنی خانه خدا داشته و دارد ولی سبب توجه اکثر مردم دنیا و بخصوص کسانی که آرزوی جهان‌گشائی داشته‌اند بدین نقطه این است که این زمین مقدس مابین سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا قرار گرفته. از این سرزمین میتوان بدون عبور از ممالک دیگر با تعداد زیادی از کشورهای جهان رابطه برقرار کرد. ملاحظه بفرمائید که تنها چند کشور در اطراف مدیترانه هستند که هر کدام از این کشورها، بدون گذشتن از کشورهای دیگر، با یکدیگر میتوانند معامله داشته باشند و در این میان امتیاز این سرزمین از بقیه بیشتر است و قابل مقایسه با هیچ کشور دیگری نیست.

ملل قدیم هم مثل امروز میدانستند که تصرف این سرزمین کلیدی است برای رسیدن به ممالک دیگر. کلدانی‌ها، آشوری‌ها، ایرانیان، یونانی‌ها و رومی‌ها بخوبی به ارزش این سرزمین برای راه یافتن به ممالک دیگر واقف بوده‌اند. یکی از دلایل دشمنی بعضی از ملت‌ها در حال حاضر با ما این است که چون می‌بینند که این کشور کوچک با سرعتی عجیب پیش می‌رود از یک سو حس حسادت و از سوی دیگر ترس از قدرت یافتن زیاد این ملت آنها را به وحشت انداخته و اگر قدرتش را داشته باشند میخواهند آن را نابود کنند. اینان اشتباه میکنند. ملت یهود هیچوقت در صدد تسلط بر دیگران نبوده است، ملتی است که قدرت خود را در راه کمک به دیگران بکار برده در راه پیشرفت کشاورزی و صنعت و بازرگانی سایر ملت‌ها می‌کوشد و مایل است که همه مردم روی زمین با رفاهیت زندگی کنند. بجای کشورگشائی، دانش‌گشائی را در مد نظر دارد. بزرگان ما گفته‌اند که علم و دانش از اورشلیم صادر میگردد. ملت یهود بقدری به پیشرفت علم و دانش اشتیاق دارد که از بین حدود ۴۰۰ نفر که تاکنون به گرفتن جایزه نوبل توفیق یافته‌اند، حدود یک سوم یعنی تقریباً

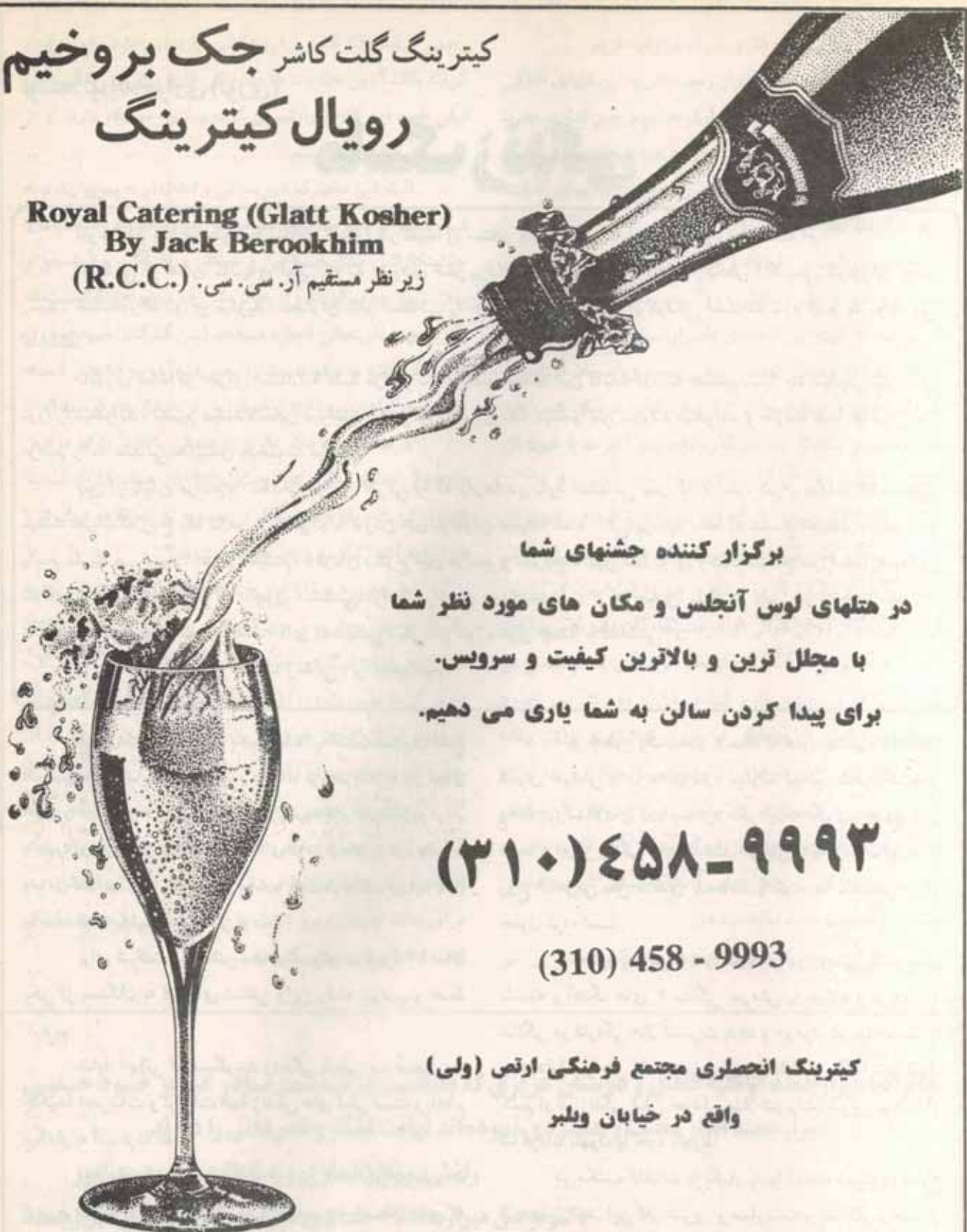
۱۳۰ نفر آنان از قوم بنی اسرائیل بوده‌اند، در صورتیکه با در نظر گرفتن تعداد افراد این قوم نسبت به جمعیت دنیا کمتر از یک نفر بایستی از بین این ملت به گرفتن جایزه نوبل توفیق یافته باشد. چرا چنین است؟ چرا ۱۳۰ برابر سهم خود افراد این ملت به دانش بشر خدمت کرده‌اند؟ چون توصیه تورات این است که هر فرد یهودی بایستی تورات را مرتب بخواند و این کار مسیر نیست جز اینکه همه با سواد باشند. در زمانی این توصیه شده که حتی یک درصد مردم هیچ مملکتی با سواد نبودند.

اگر بخواهم آنچه را دیده‌ام و بنظرم می‌رسد بنویسم کتاب مفصل و قطوری بوجود خواهد آمد و از حدود مقاله خارج خواهد شد. بنابراین اجازه می‌خواهم که فقط به چند نکته که دیده و شنیده‌ام قناعت کنم.

حتماً شنیده‌اید که فلانی آنقدر زرنگ است که از آب کره میگیرد ولی چنین چیزی ندیده‌اید. اما من دیدم که اولادان یعقوب از آب دریای مرده موادی بدست می‌آورند که از کره قیمتی تر و مفیدتر است. امروزه از آب این دریاچه (که به سبب رنگ سیاه و غلظت زیاد و مزه و طعم بسیار نامطبوع آن سالها بدون استفاده مانده) چندین نوع ماده بدست می‌آید که بنظرم از یک معدن نفت بیشتر سود برای اسرائیل بوجود می‌آورد. حمام‌های بسیار تمیز و بهداشتی نزدیک این دریاچه ساخته شده که جمع کثیری روزانه در آنجا به استحمام می‌پردازند و جمعی معتقدند که این آب برای دردهای مفصلی و رماتیسمی شفا بخش است. از لجن سیاه و بدنمای آن عده‌ای به بدن خود می‌مالند تا پوست نرم و لطیفی حاصل کنند و نتیجه درمانی نیز از آن بگیرند. با توجهی که خانم‌ها به لطافت پوست بدن خود دارند میتوان قیاس نمود که این لجن چقدر طرفدار دارد. از همین آب سیاه و بد شکل بمقدار خیلی زیاد پطاسیم سفید و براق بدست می‌آورند که از کشاورزی تا خوراکی مصرف دارد، و در داروسازی هم بکار میرود. مصرف خوراکی آن نمک دریائی است که در آمریکا به نام No Salt بجای نمک طعام به قیمت بالائی به فروش میرسد. شاید به سادگی نتوان باور کرد که از این آب لجن لوازم آرایش گران قیمتی ساخته میشود، و در نزدیکی همین دریای مرده کارخانه عظیم تهیه لوازم آرایش بنام AHAVA (به معنی عشق و محبت) ساخته‌اند که لوازم آرایشی گوناگونی که ماده اصلی

کیتترینگ گلت کاشر چک بروخیم رویال کیتترینگ

Royal Catering (Glatt Kosher)
By Jack Berookhim
زیر نظر مستقیم آر. سی. سی. (R.C.C.)



برگزار کننده جشنهای شما

در هتلهای لوس آنجلس و مکان های مورد نظر شما

با مجلل ترین و بالاترین کیفیت و سروس.

برای پیدا کردن سالن به شما یاری می دهیم.

۹۹۹۳-۴۵۸-۳۱۰

(310) 458 - 9993

کیتترینگ انحصاری مجتمع فرهنگی ارتس (ولی)

واقع در خیابان ویلبر

نوشته: نوراله خرازی (نوری)

ماسک زندگی

در مراسم بت میتصوای استفانی کانتر، در کنیسی استفن وایس، در کنار نوراله خرازی نشسته ام. استفانی از همان سالهای اولی که به سرودن شعر پرداخت، آثار کم نظیرش در بخش انگلیسی شوفار به چاپ رسید. همانطور که نوری میگوید، نمیتوان شعر استفانی را خواند و باور کرد که او کودکی است که تازه قدم به نوجوانی گذاشته.

بانوری تماشاگر اجرای استادانه کلیه مراسم بت میتصوا توسط این نابغه کوچک هستیم - با چه مهارتی پاراشای تور را میخواند، تفسیر میکند، سخن میراند، شعری را که برای بت میتصوایش سروده میخواند و خلاصه همه حاضران در مراسم را به صدلی هایشان میخکوب میکند.

پس از پایان مراسم، استادم خرازی حرفی را که بارها در باره استفانی بمن گفته اند، تکرار میکنند که، «هیچ نیست جز اینکه روح یک شاعر بزرگ و توانا در تن این نوجوان دمیده شده.» می پرسم، «شما به تناسخ اعتقاد دارید؟» و پاسخ مثبت می شنوم. عرض میکنم، «قربان، شرح این مراسم و تشریح دلایل شما برای وجود تناسخ سوژه شماره بعدی شوفار» و پاسخ می شنوم که «چون استفانی نواده برادری من است، من از او چیزی نمیگویم ولی در باره تناسخ...» تا طلی می کنند و ادامه میدهند، «ای اصفهانی، باز هم سوژه توی چنته ما گذاشتی!» با هم نوشته زیبای «ماسک زندگی» را میخوانیم.

آخر چطور یک دختر ۷ ساله که هنوز بیشتر دندانهای شیری خودش را در دهان دارد میتواند اینطور شعر بگوید و دهان بزرگسالان را آب بیندازد مگر اینکه بگوئیم جهیزیه و سرمایه ای از زندگی های گذشته خودش را به ارمغان آورده یا روح شاعرانی مثل سعدی یا حافظ یا گوته یا لافوتتن در او حلول کرده است.

یا چطور پسری از شهر کوچکی در رومانی پشت پیانو نشسته و آهنگ های ۶ سالگی خودش را بنوازد و در دوازده سالگی در کارنگی هال کُنسرت بدهد و دوهزار نفر با خاسته تا چند دقیقه برایش کف بزنند و هورا بکشند؟ مگر اینکه قبول کنیم او در زندگی قبلی خودش مثلاً شوبرت، شوپن بوده یا از شاگردان بتھون یا خود بتھون.

در مکتب کائنات با یکبار بدنیا آمدن نمیتوان فارغ التحصیل شد. این کار تمرین و ممارست و پشتکار و صبر و حوصله میخواهد. انیشتن و افلاطون و ادیسون اسپینوزا و مولوی و کمال الملک و رافائل و لئونارد داوینچی بیش از یکبار

در مکتب کائنات با یکبار به دنیا آمدن نمیتوان فارغ التحصیل شد... شاید سفر مخوف و دردناک از رحم مادر به این دنیای خاکی را هرکدام از ما بیش از صد بار تکرار کرده ایم و خبر نداریم هر بار با چهره ای تازه و هویتی تازه و در خطه ای تازه و از مادری تازه چشم به دنیا می گشائیم... گذرنامه دنیای آخرت با خون دل به کف می آید چون ره صدساله را یکشبه نمیتوان طی کرد...»

برای شرکت در جشن بت میتصوای دوشیزه ۱۳ ساله یکی از بستگان به کنیسی استفن واین رفته بودیم و حفظ کردیم.

شاید آنهایی که میگویند زندگی فعلی ما عصاره و چکیده تجربیات و ترقیات همه زندگی های قبلی است زیادهم بیگدار به آب زده اند.

این دخترک تازه بالغ شده از سن ۷ سالگی به سرودن شعر پرداخته و گاه واژه هائی که بکار میبرد و اصطلاحاتی که ابداع می کند انسان را مبهوت میکند و ما بزرگسالان برای فهمیدن آن باید مخفیانه به دیکسیونر مراجعه کنیم.

به این دنیای خاکی آمده اند و مدرک فراوان داریم.

سفر مخوف و دردناک از رحم مادر به این دنیای خاکی هر کدام از ما بیش از صد بار تکرار کرده ایم و خبر نداریم چون پربار با چهره‌ای تازه و اسمی تازه و در خطه‌ای تازه و از مادری تازه چشم بدنیای می‌گشاییم و خاطره زندگیهای گذشته را از ما گرفته اند.

شوریدگان و عارفان و مردان خدا و رهبران دنیای صنعت و هنر و علم و دانش این گل سرسبد های جامعه و تاریخ همه از کهنه کاران دنیای اسرارآمیز تناسخ هستند و در بالا رفتن از نردبان تکامل روحی به سوی آسمان استخوان خرد کرده اند و هیچکس این ره صدساله را در یک شب طی نکرده است و میان بُر نداریم. گذرنامه دنیای آخرت با خون دل بکف می آید.

غم انگیز اینجاست که این سرمایه یا توشه و هدیه ای که ما از زندگی های قبلی با خودمان یدک میکشیم همیشه کاشر نیست و مسخ شده و آلوده است و جهیزه ای است که ابلیس فراهم کرده و از موش دوانی او در دستگاه آفرینش خبر میدهد. دخترکی ۱۶ ساله از خانواده ای سرشناس در نیوجرسی که در جشن فارغ التحصیلی با دوست پسر خود میرقصیده و کسی از حاملگی او خبری نداشته به توالد زنانه میروود و در یکی از عُرفه های آن وضع حمل میکند و بعد نوزاد خفه کرده را در کیسه‌ای پلاستیکی می پیچد و در سطل خاکروبه می اندازد و بعد مثل اینکه آب از آب تکان نخورده باشد به سالن رقص برمیگردد و بی آنکه احساس شرم و ندامتی بکند به رقصیدن خود ادامه میدهد:

آیا این دخترک ۱۶ ساله چطور ممکن است این بی

رحمی و قساوت قلب و فرزندکشی را در این مدت کوتاه یاد گرفته باشد؟ این جنایت ها مقدماتی دارد و او در زندگی های قبلی خود این کارها را تمرین کرده و سوء سابقه دارد. او از ابلیس درس گرفته است.

البته این دخترک دبیرستانی و امثال او نه سرپیازند و نه ته پیاز و دیر یا زود فراموش میشوند ولی قصابان و جنایتکارانی مثل استالین و هیتلر و چنگیز و آیشمن و میلانویچ چه میگویند و از جان بشر چه میخواهند؟ کیست که بگوید چرا باریتعالی اجازه میدهد این گرگان خونخوار از جهنم گریخته ماسک انسان را بصورت زده به کشتار دسته جمعی بی‌گناهان پردازند؟ خون این قربانیان پای کیست؟

درست است دفتر داری باریتعالی با دفتر داری ما فرق دارد ولی حکمت این کار چیست که این جنایتکاران تبعید شده از کرات دیگر گاه و بیگاه در صحنه تاریخ ظاهر میشوند و دنیا را به آتش کشیده و بعد سقط میشوند؟

ما چه پرهیز کار چه جنایتکار چه امین چه لئیم، همه ماسک برچهره داریم و چهره حقیقی مان در زیر این نقاب مادرزاده پنهان است و خودمان نمیدانیم و شاید ماسکی که خیلی از ما بصورت زده ایم (یا با آن بدنیا آمده ایم) برای ردگم کردن و فریب دادن خودمان و دیگران است و در پشت آن چهره ای مخوف جای دارد.

میگویند بعضی ها که توانسته اند این ماسک را به کناری زده و چهره حقیقی خود را درآینه یا درآب برای یک لحظه ببینند بیشترشان زهره ترک شده اند و از تیمارستان سر درآورده‌اند چون روبرو شدن با چهره حقیقی و بدون ماسک چندان مطبوع نیست و کار دست انسان میدهد.

خانواده میرارجمند از کلیه فامیل و دوستان عزیزی که بمناسبت درگذشت مادر عزیز خود حنینی میرارجمند ابراز محبت و همدردی نموده‌اند نهایت تشکر و قدردانی را دارند.

راشل پیرنظر - مارگریت نفتالی - پروین بناپور

دکتر توفیق میرارجمند - همایون میرارجمند - فاروق میرارجمند

امور حقوقی خود را با اعتماد کامل به ما بسپارید



NICO N. TABIBI
ATTORNEY AT LAW

نیکو طیبی

وکیل رسمی دادگاههای
کالیفرنیا و فدرال

■ بازرگانی

(انواع قراردادهای، تاسیس شرکتها، رسیدگی به پرونده های دادگاه)

■ دریافت خسارات از شرکتهای بیمه

■ تصادفات

■ وصول مطالبات

Law offices of

NICO N. TABIBI

9454 Wilshire Blvd.

Penthouse

Beverly Hills, GA 90212

تقاطع ویلشیر و بوری درایو

Tel.: **(310) 276-1555**

Fax: (310) 273-1606

■ املاک و جوازهای ساختمانی

■ جراحات و صدمات بدنی

■ مالک و مستاجر (احکام تخلیه)

■ معاملات املاک

گسترش خطر ناک گروه اتحاد ملی

اتحادیه مبارزه با افترا در باره گروه‌های نفرت گزارش میدهد

مسائل دیگری را که ای. دی. ال برای روشن کردن واقعیت گسترش فراگیر «اتحاد ملی» ارائه میدهد شامل نکاتی چون جذابیت تبلیغات آنان برای طیف وسیعی از افراد متمایل به عضویت و همکاری است که بی اراده تحت نفوذ نژاد پرستان قرار میگیرند. بهره برداری از تکنولوژی خبری و سیستم پخش رادیویی، کامپیوتری و شبکه اینترنت عوامل مهم دیگر است.

هاوارد برکوویتز رئیس «ای. دی. ال» میگوید: «اکنون برای تبلیغ و نمایش مرام نازی و نژاد پرستی، از پیشرفته ترین و قوی ترین تکنولوژی اطلاعاتی و شبکه جهانی اینترنت استفاده میکنند. همچنین از چت روم یا اطاق گفتگوی کامپیوتر «وب سایت» مخصوص «ان. ای» که برای ارائه «اسناد» توطئه‌های یهودیان برای کنترل دولت و مطبوعات و پخش مطالب تاریخی ضد یهودی مثل نوشته های هنری فورد، مقالات اهانت آمیز و تهاجمی بر علیه ای. دی. ال که آنرا بزرگترین دشمن امریکا می خواند نیز بهره می برند.

اخیراً در یکی از همین برنامه ها که ابتدا با تشریح مقاصد «اتحاد ملی» بعنوان پیشروترین سازمانی که در راه منافع سفید پوستان آمریکا، و آنان که اروپائی زاده هستند و در هر نقطه ای که زندگی میکنند، شروع میشود ویلیام پیرس طی سخنرانی خود، از کلیتتون بعنوان «آشغال سفید» نام برد و اظهار عقیده کرد که سقوط کلیتتون بیشتر بخاطر یهودیان قدرتمندی است که در گذشته از وی پشتیبانی کرده اند ولی حالا که بخاطر یک زن یهودی شرمنده شده اند می خواهند او را ساقط کنند.

با اینکه در چند ماه اخیر گزارشی از گروههای نفرت منتشر نشده، ولی این به معنی عدم فعالیت آنها نیست، بلکه این گروهها مشغول سوء استفاده از اتفاقاتی چون آشفتگی بازار سهام و افتضاح مونیکا لوینسکی هستند تا با تبلیغات و تلقینات ناصواب براذهان عمومی، مرام غیرانسانی خود را بیشتر گسترش بخشند.

در شماره جدید پیام، نامه اتحادیه مبارزه با افترا (ای. دی. ال)، مطالبی در باره گروه اتحاد ملی (ان. ای) که یکی از خطرناک ترین گروه های اشاعه نفرت در آمریکا است، منتشر شد. طی چهل و شش صفحه گزارش و هم چنین در یک کنفرانس مطبوعاتی در ون نایز، از شانزده کانون فعال «اتحاد ملی» که دارای اعضای وابسته از ۲۶ ایالت و نقاطی چون اوهایو، فلوریدا، میشیگان، نیویورک، سرلند، کارولینای شمالی، ویرجینیا و نیو مکزیکو که مرکزیت متراکم تری دارد نام برده شده است. در کالیفرنیا جنوبی فعالیت های ضد یهودی آنها بیشتر در سن فرناندو ولی غربی متمرکز است.

مسئله دیگری که بدان اشاره شده است، رابطه گروه «اتحاد ملی» با بمب گذاری ساختمان فدرال اکلاهاسیتی در آوریل ۱۹۹۵ بوسیله تیموتی مک وی عامل شناخته شده این جنایت است. هرچند رسماً اعلام نشده ولی «ای. دی. ال» حقایقی چون علاقه شدید مک وی به نوشته های ویلیام پیرس رهبر گروه «اتحاد ملی» و بخصوص شیفتگی اش نسبت به کتاب «یادداشت های ترنر» که حاوی مطالب نژاد پرستانه و شدیداً خشونت برانگیز است می باشد و نیز تماس های متعدد و گوناگون «اتحاد ملی» با تندروهای خارجی و گروه های نئونازی نیز را از دلایل این ادعای خود میدانند.

سازمان بانوان یهود ایران

پنجاهمین سالگرد تأسیس خود را جشن گرفت



هیئت مدیره سازمان بانوان یهود ایرانی مقیم کالیفرنیا جنوبی

نشسته از راست به چپ: خانم ها - عزیزه کرمانیان، بدیبه حکیم، ملیحه کشفی، طوبی گروبیان اسپنده از راست به چپ: خانم ها - ناهید پیرنظر، شهلا نیکروی، فرح باغالی، ویکتوریا طویبا، مهری سینالی، قدسیه روانشناس، فلورا افشانی، مهری طاهری، عشرت سومیخ، خلیلی، دهبانا برستانفر، بری هارونیان، الیزا حلاوی، لوتیز گلشن، پروانه یوسف زاده، پوران مقدم، (حایین، مینوکوتال، نهناز میرهارونی)

میسوطی ایراد نمودند و سپس خانم الیزا حلاوی ریاست سازمان در مورد تاریخچه پیدایش سازمان گفتند، «سازمان بانوان یهود ایران در سال ۱۳۲۶ شمسی برابر با سال ۱۹۴۷ میلادی در تهران تشکیل یافت. علت تشکیل این سازمان مشاهده شرایط مشکل و فلاکت بار زندگی مادران و کودکان یهودی و احتیاج مبرم آنان به کمک های بهداشتی، فرهنگی و اجتماعی در پایان جنگ جهانی دوم بود. این سازمان با شرکت ده تن از بانوان نیکوکار یهودی ایران راهی بس دشوار را پیموده پشتکار قابل ستایش آنان بسیار مستمر و صادقانه بود و اکثر ما از نتایج درخشان آن آگاه هستیم.

همکاریهای افراد خیر ایرانی و کمک های مالی و معنوی آمریکن جوینت باعث گردید که فعالیت های این سازمان در سطح گسترده ای ادامه یابد و شعبه های آن بترتیب

در روز سیزدهم سپتامبر ۱۹۹۸ به مناسبت پنجاهمین سالگرد تأسیس سازمان بانوان یهود ایران جشن باشکوهی از طرف سازمان بانوان یهود ایرانی مقیم کالیفرنیا جنوبی در هتل بورلی هیلز برگزار گردید که در آن از خدمات نیکوکارانه اعضای این سازمان تجلیل بعمل آمد.

پروفسور امنون تنصر و جناب راو داوید شوفت بنا بدرخواست سازمان بانوان تقدیرنامه های بانوان را اهداء نمودند.

برنامه جشن ساعت ۶ بعدازظهر آغاز گردید و پس از صرف شام سرودهای ملی آمریکا، ایران و اسرائیل - توسط خانم آریتا زنده دل و با همکاری پیانوی آقای بین اجرا گردید. خانم ناهید پیرنظر (اوبرمن) که گردانندگی برنامه را بعهده داشتند در باره خدمات و اهداف سازمان بانوان یهود شرح



دریافت دارندگان تقدیر نامه:

نشسته از راست به چپ خانم های ایران پوراث، نهبه مهدیان، مارگریت یعقوب زاده، شریله نعیم، مهین اختصاصی، راشل بیرنظر، مه لقا دستگاره، فلورا افشانی، مهین شرافخواه، پوران نظریان



از راست به چپ خانم های مهین کامران، اشرف نعیم، طری سومیخ، پروین حکیم (ناروش) طیحه کشفی، (خانم ملوک) زوگریان درعکس دیده نمیشوند) و غایبین: خانم توران آقار، استرموده، ایران نای، ایران مرادف، نیره سهی و ملوک رحیم زاده.

مفصل فعالیت های چشم گیر سازمان بانوان یهود ایران در یادنامه ای که بهمین مناسبت در دست تهیه و چاپ است بزودی در دسترس عموم قرار خواهد گرفت.

در سال ۱۹۷۶ بمنظور حفظ همبستگی های ملی و مذهبی و اجرای اهداف خیریه اجتماعی و فرهنگی، گروهی از بانوان مقیم لوس آنجلس طی دیدار و به تشویق رؤسای

در شهرستانهای اصفهان، همدان، شیراز، آبادان و اراک تشکیل گردد.

باید اضافه نمود که این سازمان با پیوستن به سازمان های کشوری و جهانی و شرکت در کنگره ها و سمینارهای بین المللی نام زنان یهودی ایران را بگوش جهانیان رسانید و در راه احقاق حقوق آنها کوشید. شرح

نامه به سردبیر

آقای سردبیر

در مورد نامه آقای فرشاد رخشا و نظر ایشان درباره چگونگی قوام و دوام یهودیت، نظر خود را بشرح زیر تقدیم میدارم.

قوم یهود که از پدران مقدس ما ابراهام - اسحق و یعقوب بوجود آمده قرن‌ها و سالها دوام آورد به علّامی مصر رفت، کشته داد، سوزانده شد، باجبار تغییر مذهب داد، زجر کشید، بی عدالتی دید، انواع سختی‌ها و نابرابری‌ها و توسری خوردن‌ها و توهین‌ها و پوگروم‌ها و هالوکاست‌ها و کوره‌های آدم سوزی و غیره را دید ولی پا برجا و محکم برجای ماند که دنیا و جهانیان معجزه ایستادگی را نشان دهد. آیا این همه سختی‌ها و ناملایمات که حدود ۴۰۰۰ سال این قوم در این دنیای بی در و پیکر و جنگل دید آیا موجودیت این قوم چیزی جز معجزه است که هنوز هم وجود دارد و خواهد داشت؟ با جمعیتی کم همیشه و در هر زمان پرچم دار علم و دانش و فرهنگ در جهان بوده است و ثنّادی دهنده صلح و برادری و برابری برای تمام افراد بشر بوده و خواهد بود.

دنیا این معجزه را باور دارد و اگر غیر از این بود مسلماً که قوم یهود هم در اقوام دیگر در طول این ۴۰۰۰ سال حل میشد و اثری از آن باقی نبود. این پایداری و پابرجائی را ما مدیون ریبقا مادر مقدس مان هستیم، آینده نگری مادران مقدس ما بنیاد قوم یهود را مستحکم نمود همان گونه که نگهداری آئین‌ها سنت‌ها حدود ۲۰۰۰ سال به پایداری و مقاومت در مقابل سختی‌ها و ناهنجاری‌ها انجامید.

سازمان بانوان یهود ایران (خانم‌ها ملیحه کشفی و شادروان شمس حکمت) تشکیلات تازه‌ایرا پایه گذاری کردند بنام سازمان بانوان یهودی ایرانی مقیم کالیفرنیا جنوبی که ضمن وابستگی به شورای سازمانهای زنان یهود آمریکا، شورای بین المللی زنان و عضویت در فدراسیون یهودیان آمریکائی و ایرانی، سازمان مستقلی میباشد. شرح فعالیت‌های گوناگون این سازمان نیز در یادنامه ای که به آن اشاره شد مفصلاً منعکس گردیده است.

برنامه جشن بامعرفی گروهی از اعضاء حاضر در جشن ادامه یافت و خانم ناهید پیرنظر مختصری از فعالیت‌های هریک از بانوان شرکت کننده را شرح داد، و تقدیرنامه‌ها توسط پروفیسور امون تنصر، جناب راو داوید شوفط و با همکاری خانم‌های مهری سینائی والیزا حلاوی اهداء گردید. علاوه بر این تقدیر نامه هائی برای درگذشتگان فعال تهیه شده بود که به منسوبین آنان اهداء گردید. این تقدیرها بنام‌های زیر بود: زنده یاد شادروان خانم‌ها: شمس حکمت، عزت مستخب، ویکتوریا رهبر، عشرت دوستان، مجترم قدیسا، فریده شفائی و فرخ شفائی.

در نیمه دوم برنامه رؤسای سازمان بانوان یهود ایرانی مقیم کالیفرنیا جنوبی و گروهی از مؤسّسین و خدمتگزاران اولیه سازمان و چند تن از افراد خیر و نیکوکار جامعه که سازمان همواره از پشتیبانی آنان بهره مند بوده است معرفی گردیدند. و تقدیر نامه‌های خود را دریافت نمودند.

این مراسم همراه بود با هنرنمایی هنرمند محبوب جامعه ایرانی آقای هوشمند عقیلی که صدای دلنشین و آهنگ‌های جاودانی ایشان برشور مجلس افزود.

جناب آقای روبن دخانیان

هیئت امناء و هیئت اجرایی فدراسیون یهودیان ایرانی، درگذشت برادر گرامی‌تان را به جنابعالی و

کلیه خانواده‌های سوگوار تسلیت میگویند.

فدراسیون یهودیان ایرانی

با امید پرواز کنید

آژانس های مسافرتی امید

امید هر ایرانی برای هر سفر

سال نو عبری بر همگان مبارک باد

امید تراول نماینده اصلی هواپیمائی العال و فروشنده :

- ارزانترین بلیط های داخلی و بین المللی (BULK RATE)
- تورهای ماه عسل و سالگرد ازدواج
- کروزهای تفریحی کارائیب، آلاسکا و مکزیک
- تورهای انفرادی و دستجمعی به اسرائیل و خاور دور



برای راحت ترین و مطمئن ترین سفر به ایران

با امید پرواز کنید

اغلب کارتهای اعتباری پذیرفته میشود

ارسال بلیط های هواپیمائی بوسیله پست و فدرال اکسپرس

امید در وست وود

310-477-2031

امید در دان تان

213-742-6643

تلفن رایگان

800-536-6666



سه شنبه ها با موری...

سه شنبه ها با موری، در حال حاضر جزو لیست بهترین و پرفروش ترین کتاب های موجود در کشور آمریکا است. کتاب حاوی پند و اندرزهای یک پروفیسور دانشگاه بنام موری شوارتز است، در مورد هنر زندگی کردن، بخصوص در دنیای مادی، ماشینی و خشک و بی روح امروز بشر، بویژه در کشوری مانند آمریکا. از آنجا که این پروفیسور، سالهای سال را به تدریس، مطالعه و تحقیق گذرانده است، پیام او می تواند برای من و شما و فرزندان ما که در این دوران زندگی میکنیم، بسیار سازنده و مفید باشد.

نکته بین، دقیق و آشنا به بدن و حالات فیزیکی و روحی خود است، این را نمی پذیرد و به دکتر مراجعه میکند. بعد از انواع آزمایشها و معاینات، پزشکان پی می برند که این مرد فعال و زنده دل و عاشق تحرک و رقص و ورزش مبتلا به بیماری مخصوصی بنام (A.L.S Low Gehrig's Disease) است که اعصاب بدن را مبتلا کرده و بدون درمان قطعی و در نهایت کشنده است. بی موری میگویند که بیماری A.L.S معمولاً از اعصاب پا شروع می شود و به تدریج باعث از بین رفتن حرکت در عضو می شود و به قسمت های بالای بدن سرایت میکند، در نتیجه پا، شکم، قفسه سینه از حرکت می ایستد و معمولاً وقتی به ریه رسید متأسفانه باعث از بین رفتن فرد می شود. به موری میگویند که اگر پیشرفت بیماری کند و آهسته باشد از شروع علائم تا انتها دوران بیماری حدود ۵ سال است ولی متأسفانه برای او حداکثر ۲ سال زنده ماندن را پیش بینی می کنند.

طبق قوانین پزشکی موجود در آمریکا، تمام این جزئیات برای موری بوسیله پزشک شرح داده می شود و اینکه به تدریج قادر به راه رفتن، بلع غذا، کنترل ادرار و مدفوع و نفس کشیدن نخواهد بود.

موری مانند هر انسان دیگر گیج و مبهوت می شود و حتی به گریستن می پردازد و بعد از بخود مسلط شدن، این

نویسنده کتاب سه شنبه ها با موری، شخصی است بنام میچ البوم که خود نویسنده چند کتاب دیگر نیز می باشد. داستان کتاب سه شنبه ها با موری چند سال پیش در ایالت بوستون رخ داده و واقعی و حقیقی است.

میچ در دوران تحصیل در دانشگاه براندیس در شهر والت هام در ایالت بوستون تحت تعلیم استاد با ارزشی بنام موری شوارتز بوده است که دارای درجه دکترا در رشته جامعه شناسی است. مرد کوچک اندامی در حدود ۶۰ سال سن که با تمام وجود به زندگی عشق می ورزد، علاقه خاص او در زمان فراغت و استراحت، پرداختن به رقص و شنیدن موسیقی است. در رقص از الگوی خاصی پیروی نمی کند و وقتی می رقصد گویی در حال پرواز است و مانند یک بچه با تمام وجود به جست و خیز مشغول میشود.

سیستم تعلیم و تربیت و تدریس او در کلاس با سایر استادان متفاوت است. رابطه دوستی بسیار مخصوصی با تمام شاگردان دارد و به تمام معنی محبوب و مورد احترام است.

موری در سال ۱۹۹۴ به تدریج متوجه می شود که در حرکت پا و در حفظ تعادل او سستی و کندی ایجاد شده و گاه به گاه گویی قدرت و انرژی حرکت را از دست میدهد و توان راه رفتن ندارد. صد البته دوستان و نزدیکان این را مربوط به بالا رفتن سن او میدانند، ولی او که شخص بسیار

انسان با اراده و تیز هوش تصمیم می‌گیرد که ماه‌های آخر زندگی و عمر خود را نیز به تدریس بگذراند، نه در دانشگاه بلکه در منزل خود و نه موادی که در کتابها نوشته شده بلکه تعلیم نکاتی که در طول زندگی خود به آن‌ها پی برده است. او اعلام می‌کند که شاگردان سابق، دوستان و هرکس که مایل باشد می‌تواند بعد از ظهر هر سه شنبه در این کلاس‌ها شرکت کند. او به این سادگی نمی‌تواند با درس و کلاس و تعلیم و تربیت خداحافظی کند، که عمری را با لذت تمام به این امور پرداخته و با تمام عشق وجود خود را در این راه وقف نموده است.

به این ترتیب میچ یک شاگرد قدیمی موری که در حال حاضر یک روزنامه نگار برجسته و معروف است و با ثروت زیاد آلوده یک زندگی شلوغ ماشینی و مادی شده و مرتب در حال سفر و دویدن است، با حیرت و تأسف از شنیدن خبر بیماری استاد مورد علاقه خود، یک بعدازظهر سه شنبه به دیدن موری می‌رود.

میچ وقتی موری را در صندلی چرخدار، وضعیف مشاهده می‌کند، قلبش فشرده می‌شود چرا که همیشه عادت داشته‌اند او را فعال و سرزنده و پرتحرک ببینند. این دو ساعتها با هم سخن می‌گویند، موری در جریان زندگی میچ قرار می‌گیرد و وقتی سخن از کلاس روز سه شنبه بمیان می‌آید، این شاگرد قدیمی تصمیم می‌گیرد، بهر وسیله که شده از هر نقطه و مکان که باشد سه شنبه‌ها را با استاد بگذراند و از پند و اندرزهای وی در آخرین ساعات عمر او بهره بگیرد. و این حدود ۱۴ سه شنبه ادامه پیدا می‌کند و میچ با یادداشت نکات مهم و ضبط سخنان موری، کتابی را نوشته و منتشر می‌کند که بطور گسترده ای مورد استقبال قرار می‌گیرد.

با هم مروری می‌کنیم بر این کتاب با ارزش:

یکی از زیباترین و درعین حال دردناک‌ترین قسمت‌های این کتاب به تصویر کشیدن آن لحظه‌ای است که به توصیف موری، وی در حال شنیدن سخنان دکتر در مورد این بیماری کشته شده است، و یادآوری اینکه تا چه درجه زندگی شکننده و بسته به یک لحظه است.

موری می‌گوید، دکتر می‌گفت و گوئی دنیا را بر سر من و همسر من کوبیده باشند. از پنجره‌ای طاق او به بیرون نگاه می‌کردم، آن بیرون زندگی برای دیگران ادامه داشت، گوئی هیچ

اتفاقی نیفتاده، چطور دنیا می‌توانست به جلو برود درحالی‌که برای من ایستاده و متوقف شده بود؟

در یک سه شنبه موری از فرهنگ موجود در آمریکا شکایت می‌کند و هشدار می‌دهد که: این سیستم در این مملکت باعث می‌شود که من و تو و دیگران هیچگاه در خود حالت رضایت احساس نکنیم که هرچه ثروت داشته باشیم باز احساس می‌کنیم کم است و هر درجه تحصیلی هنوز مختصر و اندک و هر قیافه و ظاهر هنوز زشت و ناکامل و هر وزن و اندام هنوز غیر ایده آل و بشر می‌بایستی بسیار قوی باشد تا متوجه این موضوع بشود و تحت تأثیر قرار نگیرد و خود را در ایده آل پرستی به موز جنون نکشاند.

استاد می‌گوید: اکثر مردم حتی در زمان انجام کاری گوئی در خواب و خیال غوطه می‌خورند و از احساسات عالی انسانی به دور هستند. مهم آن است که تو دوست بداری، عشق بورزی، به همنوع خود کمک کنی، غصه دیگران را بخوری، تا زندگی معنی و مفهوم داشته باشد.

در زمانی موری به وضع خود اشاره می‌کند و اینکه در هر شرایط زمان و مکان اگر روح خود را تحت سلطه بگیریم و از وضع موجود شکایت نکنیم و سعی کنیم خود را با وضع موجود وفق دهیم کمتر زجر خواهیم کشید. وی حتی با طنز به بیماری خود اشاره می‌کند و اینکه در حالیکه میدانند به زودی برای استفاده از توالیت هم به دیگری محتاج خواهد شد، آن را می‌پذیرد، شاید که برگشتی است به دوران نوزادی و یادی از آن زمان! موری ماهرانه سعی می‌کند هنر تسلیم شدن در برابر ناملایمات و سختی‌های زندگی را بما بیاموزد و اینکه تا زنده هستیم امیدوار باشیم.

در همین زمینه وقتی از او سؤال می‌شود «وقتی به تدریج صدای خود را از دست بدهید چگونه به سؤالات شاگردان جواب خواهید داد؟» می‌گوید: در آن زمان سؤالات شما بایستی به نحوی باشد که فقط احتیاج به جواب (بله) و یا (نه) داشته باشد، خوب، من سعی می‌کنم با تکان دادن سر و یا باز بسته کردن چشم جواب بدهم!

موری در باره مرگ می‌گوید: «همه میدانند که روزی خواهند مرد ولی مسأله اینجا است که هیچکس این را «باور» ندارد! اگر باور داشتیم، نحوه زندگی تمام افراد بشر عوض می‌شد. اگر

میخواهید به معنی واقعی کلمه زندگی کنید، هر صبح از خود پرسید نکنند امروز، روز مردن من باشد؟» موری سعی میکند بفهماند که بشر امروزه نبایستی فقط خود را آلوده مادیات بکند بلکه بایستی به معنویات هم توجه داشت و میگوید: «هروقت متوجه شدید که ممکن است بزودی بمیرید، آنوقت بمعنی واقعی شروع به زندگی کردن می کنید.

در همین جلسه بحث و گفتگو، موری به شاگرد خود میچ میگوید، از این پنجره اطاق که من و تو نشسته ایم، به بیرون نگاه کن، طبیعت زیبا را ببین، تو سالم هستی، می توانی بروی بیرون، در این هوا، بدوی، راه بروی، لذت ببری ولی این کار را برای چند دقیقه هم نمی کنی، مداوم تلفن دست تو است، مداوم به فکر کار، مداوم به فکر بیشتر دویدن در جاده مادیات، در حالی که کاملاً مرفه هم هستی، اما من با این پاهای فلج و این بیماری کشنده در کنار این پنجره بیشتر از تو از طبیعت لذت می برم چون که مردن را باور کرده ام.

در یک بعدازظهر سه شنبه دیگر موری باز صحبت را به مادیات می کشاند و این حالت مسابقه که مردم نسبت به هم در این مملکت دارند. او میگوید در این کشور، اکثر ما مثل خواب زدگان از صبح تا شب مشغول یک سری فعالیت بیهوده و اضافی هستیم، اگر یک منزل داریم، دنبال منزل دوم، و اگر اتومبیل مدل متوسط داریم دنبال ماشین آخرین سیستم میرویم. بشر امروزه چنان از قناعت به دور است و خود را با مادیات به بند کشیده که از احساسات و عواطف لطیف انسانی به دور مانده است. او اشاره به نحوه کار خود در یک بیمارستان روانی در زمان تحصیل می کند و حیرت خود را از این موضوع در میان میگذارد که اکثر بیماران روانی بستری از بهترین امکانات مادی برخوردار بوده اند، و نتیجه میگیرد که با ثروت نمی شود سلامت تن و روان را خرید و شاید که در بسیاری از مواقع پول زیاد سلامت را از بین هم می برد.

موری می گوید، در این مملکت، همه گیج و مبهوت نمیدانند، آنچه ما «میخواهیم» لزوماً آنچه که بدان «نیاز» داریم نیست. ما محتاج اتومبیل آخرین مدل گرانتیمت نیستیم، با یک اتومبیل معمولی می شود رفت و آمد کرد. ما محتاج خانه قصر مانند با چندین اطاق مملو از وسایل و تهی مانده از انسان

نیستیم، در یک خانه جمع و جور و راحت هم می شود زندگی کرد.

استاد می گوید: اگر شما میدوید که به مردمی که نسبت به شما از نظر مادی در صدر و بالا هستند خودی نشان بدهید، در اشتباه هستید، آنها بهرحال به شما بعنوان فرد پائین تر نگاه می کنند! واگر میخواهید به مردم پائین از خود از نظر مادی فخر بفروشید باز در اشتباه هستید، آنها فقط به شما حسادت می کنند نه آنکه شما را بستایند. از دید دیگران شخصیت انسانی، دانش و معلومات به شما ارزش میدهد. موری می گوید: نکته اینجاست که در این سیستم به محض اینکه شما شروع به دویدن در مسیر انباشتن پول کردید، ایستادن و بخود آمدن به سختی انجام پذیر است، همواره خواهید دوید... و هیچ چیز شما را راضی نمی کند، چون فرهنگ موجود با استفاده از رادیو، تلویزیون و سایر رسانه های گروهی ما را شست و شوی مغزی میدهد که در هر زمینه مادی، داشتن «بیشتر و بیشتر» مهم است!

لازم به یادآوری است که بعد از خواندن کامل کتاب، خواننده متوجه می شود که منظور این استاد با تجربه دست شستن از کار و تلاش در هیچ مرحله از زندگی نبوده است، بلکه آلوده شدن به زیاده خواستن و زیاده روی در هر چیز منع و مضر دانسته شده است.

موری در یک سه شنبه دیگر می گوید که محروم بودن از مهر و محبت و مهربانی و انسانیت گرفتاری بزرگ بشر امروزه است، در هر سن و سال. همه ما در دوندگیهای گاه بیخود، از یاد برده ایم که همدیگر را درآغوش بگیریم، دوست بداریم، غصه همدیگر را بخوریم، محبت کنیم و بار دیگر با خنده و طنز میگویند: شاید چون در حال حاضر، همه شما با من وقت صرف می کنید، بامن هستید، با من می نشینید و محبت می کنید، من شادمانم و به روی دیگر قضیه نگاه نمی کنم!

میچ این شاگرد قدیمی از استاد می پرسد: شما که در طی دوران زندگی از سیستم و فرهنگ موجود در آمریکا در عذاب بوده اید، چرا به نقطه ای دیگر، و کشوری دیگر برای زندگی نرفته اید و سالها در این مکان مانده اید؟ موری با تیزهوشی پاسخ میدهد که در هر سرزمینی در کره

خاکی، نکات مثبت و منفی موجود هستند، انسان خود می‌بایست آگاه باشد و همیشه از نکات مثبت استفاده کند و اجازه ندهد که نکات منفی آن فرهنگ او را آلوده کند.

موری در مورد ازدواج و تشکیل خانواده می‌گوید:

بدون عشق و محبت ما مانند پرندگان هستیم، بدون بال.

و ادامه می‌دهد که متأسفانه اینک بخصوص در آمریکا جوانها بتدریج از اصل زندگی یعنی ازدواج به دور مانده اند. و نظر می‌دهد که در زمان بیماری و یا رنج و سختی و یا به هنگام مردن، این وسایل گرانقیمت و خانه قصر مانند و اتومبیل آخرین مدل ما نیست که از نظر روحی به داد ما می‌رسد و بهرحال مستقیم و یا غیر مستقیم از ما مواظبت میکند بلکه فرزندان و همسر ما می‌باشد که حتی در دنیای شلوغ امروز به نحوی به داد ما میرسند و تنهایی ما را پُر میکنند.

موری بخاطر رابطه درست و محکمی که با فرزندان خود طی سالها ایجاد کرده، بسیار مورد محبت و احترام آنها است، حتی در این شرایط سخت بیماری خود نیز به آنها گوشزد میکند که سر زدن گاه به گاه و تلفن کافی است و از آنها توقع ندارد که بیست و چهار ساعت به کنار او بنشینند و مواظب او باشند. او می‌گوید اجازه نمیدهم این بیماری علاوه بر زندگی من، زندگی فرزندان مرا هم از بین برد! وی ضمن اینکه متوجه شرایط امروز زیست بشر هست که بهم رسیدن را محدود میکند ولی از نظر روانی لذت می‌برد و آسوده است که همسر و فرزندان دارد که مواظب او هستند و عشق آنها به او انرژی مبارزه می‌دهد.

موری نگران نسل جوان است و اینکه در این کشور بیش از هر نقطه دیگر دنیا احتیاج به همدلی است چون سیستم موجود این را به ما نمیدهد، ولی حیف که امر ازدواج به بن بست کشیده شده است. جوانها یا آنقدر درگیر هستند که اصلاً ازدواج نمی‌کنند و یا اگر کردند، آنقدر با شتاب و نسنجیده و برمینا و معیارهای غلط است که بعد از چندماه به طلاق منتهی می‌شود. موری که چهل و چهار سال است با همسر خود زندگی میکند، می‌گوید، بطور ساده در زمان مبتلا بودن حتی به یک سرماخوردگی ساده و تب و سرفه، این همسر است که به شما میرسد نه حتی بهترین دوست شما. باز سه شنبه‌ای دیگر است و میچ با دستگاه ضبط در

خدمت استاد و ضمن گوش دادن مرتب یادداشت هم میکند. موری ادامه می‌دهد: این فرهنگ غرب، «نگرانی» را در تار و پود روح ما جای داده است. انسان تا زمانی که مورد حمله یا تهدید قرار نگیرد راحت و آسوده است، حال این تهدید از هرجانبی که باشد فرد را معذب و نگران و بیچاره میکنند. ما در این سیستم مرتب احساس تهدید میکنیم، شاغل هستیم ولی همیشه نگران از دست دادن شغل خود، صاحب خانه ولی پیوسته بفکر از دست دادن آن و این قصه ادامه دارد. گاه به عقب برمیگردیم و می‌بینیم که ۱۰ سال است نگران این موارد هستیم و اتفاقی هم نیفتاده ولی باز نمی‌توانیم جلوی این تشویش را بگیریم، این است که انسانهای این دوره به اجبار فقط بخود می‌اندیشند و نه هیچگاه به دیگری.

زمانی دیگر مسأله «پیرشدن» مطرح می‌شود. موری

عقیده دارد، بالا رفتن سن یک نوع تکامل است نه تحلیل رفتن. و اینکه اگر اجازه بدهیم که انواع و اقسام آگهی‌های رادیو، تلویزیون و مطبوعات در ما نفوذ بکنند که با ارائه عکس‌ها و یا مطالب در مورد جوانی، جوان ماندن، زیبا ماندن، صورت بدون چروک، اندام بدون نقص بطور مرتب سخن می‌گویند، خود را بطرف ابتذال سوق داده ایم. در این بحث میچ این شاگرد قدیمی از استاد می‌پرسد: شما وقتی جوان زیبایی را می‌بینید چگونه میتوانید مقاومت کرده به او حسادت نکنید؟ موری می‌گوید: منم انسان هستم، حسادت می‌کنم ولی برای چند لحظه یا دقیقه. من بخود اجازه نمیدهم که بیست و چهار ساعت در حسادت بمانم و زندگی خود را به هدر بدم. وقتی یاد بگیری می‌توانی احساسات منفی خود را کنترل کنی که دائم تو را در خود حبس نکنند. من بخود تلقین می‌کنم که پیری نیز محاسن مخصوص به خود را دارد و آن اینکه به گذر سریع عمر پی برده ای و حداقل سعی می‌کنی از هر لحظه آن استفاده کرده لذت بیشتری ببری، چیزی که در زمان جوانی اتفاق نمی‌افتد. او مرتب تأکید می‌کند که بشر امروزه ارزش واقعی را به چیزها و وقایعی در زندگی می‌دهد که بدون ارزش هستند و ناخودآگاه از بها دادن به چیزهایی پُر بار زندگی به دور افتاده است. اگر بدانیم که با ایجاد رابطه انسانی با دیگران و راه پیدا کردن به قلب آنها، با محبت و مهربانی می‌شود همیشه زنده بود از مرگ نمی‌هراسیم. اعمال و صفات

می روند که به خود و احساس خود و نشان ندادن اشک و ناراحتی خود غلبه کنند. ضمن صحبت و استفاده از اندرزهای استاد، بارها شاگردان به سالهای قبل برمیگردند و خاطرات شیرین و پربهائی که از این انسان در ذهن خود دارند. در کتاب به طور مکرر از این خاطرات سخن به میان آورده می شود، از جمله اینکه یکبار در دوران تحصیل، میچ با موری استاد خود به تماشای یک مسابقه بسکتبال می روند و بعد از اتمام مسابقه در حالیکه همه برای تیم برنده اول دست می زدند و هورا می کشیدند و تیم دوم غمزه گوشه سالن نشسته بودند، استاد به شاگرد خود میگوید عجیب است مگر نفر دوم بودن چه عیب و ایرادی دارد که اینها اینطور اندوه زده هستند؟

موری در یک صبح شنبه از میان ما می رود. میچ غرق یادگیری های پربهای سه شنبه ها به آرامگاه او می شتابد، به کنار خاک استاد می نشیند و به یاد می آورد که در یک بعدازظهر سه شنبه استاد باو گفته بود:
نگران نباش که بزودی این دیدارها قطع میشود. وقتی من رفتم به دیدنم بیا تابحال من می گفتم و تو گوش میدادی، از آن به بعد تو بگو من گوش خواهم داد...

نیک ما همیشه در ذهن دیگران می ماند و ما را زنده نگه میدارد. مرگ یک زندگی را پایان می بخشد ولی یک رابطه انسانی را نمی تواند پایان دهد.

در گفتگویی دیگر، میگوید: ما آدمها فکر میکنیم با یکدیگر بسیار متفاوت هستیم - از نظر رنگ پوست، مذهب و زبان. اما اینطور نیست. وقتی به مرحله ای از عمر مثل سن می رسی، یا این بیماری و در حال مردن، متوجه می شوی که همه مانند یکدیگر هستیم، همه ما آغازی مشابه هم داریم: به دنیا آمدن و انجامی چون مردن و از دنیا رفتن.

ما میدانیم که در بدو تولد احتیاج به دیگران داریم و در مرحله مردن هم همینطور، نکته ای که در دنیای مادی امروز به فراموشی سپرده شده است اینکه حتی بین این دو مرحله هم ما به دیگران احتیاج داریم!

از شروع کلاسها حدود ۱۴ هفته سپری شده است، میچ شاهد پیشرفت بیماری در استاد خود می باشد و صبوری او در پذیرش این فاجعه. بارها ضمن صحبت و یا دایر بودن کلاس، استاد مجبور به استراحت و یا قطع کلاس و برنامه می شود. بارها دوستان و شاگردان استاد با اندوه و غم از کلاس بیرون



Iranian Jewish Senior Center

کانون سالمندان یهودی ایرانی مقیم لوس آنجلس جهت نگهداری و سرپرستی شبانه روزی از سالمندان عزیز محلی مناسب در Beverly Hills Guest Home با همکاری افراد با تجربه فارسی زبان فراهم نموده و در حال حاضر عده کثیری از پدران و مادران عزیز همراه با تسهیلات زیر مورد پذیرائی قرار می گیرند.

- * رسیدگی اطباء ایرانی و رفع احتیاجات پزشکی
- * برنامه های سرگرمی همراه با فیلم و موسیقی
- * کمک در امر استحمام

- * غذاهای کاشر ایرانی
- * ورزش روزانه و فیزیوتراپی
- * نظافت اطاقها و شستشوی پوشاک

برای کسب اطلاعات بیشتر و ثبت نام لطفاً با تلفن ۱۰۲۶ - ۲۸۹ (۳۱۰) یا آدرس زیر تماس حاصل فرمائید.

1019 S. Wooster St. #228 Los Angeles, CA 90035

دکتر ژاک فرحی

CARDIOLOGIST

متخصص قلب و عروق از دانشگاه U.S.C

اسیستانت پرفسور دانشگاه U.C.L.A

تلفن مطب ها:

Inglewood (310)872-3900

Marina Del Rey (310)822-9088

آزیتا ترکان فرحی

عضو انجمن حسابداران امریکا

مشاور امور مالیاتی و حسابداری

تلفن: (310)458-2002

برگرفته و خلاصه شده از کتاب «برندگان جوایز نوبل»
اثر: دکتر اردشیر بابک نیا

یهودیان در خدمت بشر

آلبرت اینشتین

بخش دوم

دلپذیر و شایسته ای بیان کرده بودند.
اینشتین آثار استادان کلاسیک فیزیک نظری از قبیل
هلمهولتز و کیرشهف بولتزمان و ماکسول و هرتز را با حرص و
ولع عجیبی مطالعه کرد.

شب و روز اوقات اینشتین با مطالعه ی این کتابها
میگذشت و ضمن مطالعه ی آنها با هنر استادانه ای آشنا شد که
چگونه میتوان بنیان ریاضی مستحکم ساخت بطوریکه
بتوان بنای باعظمت فیزیک را به اتکای این بنیان مستحکم
برپا کرد.

این دوران پر فعالیت کار و کوشش در شهر زوریخ که از
نظر توسعه ی فکری و پرورش علمی وی اهمیت فوق العاده
داشت در عوض از لحاظ مقتضیات زندگی دوران آسانی نبود.
وضع مالی پدرش چنان به وخامت گرائیده بود که دیگر
نمی توانست به پرورش کمک مالی کند. اینشتین هرماه ۱۰۰
فرانک سوئیس کمک خرج از یکی از اقوام ثروتمندشان
دریافت میکرد ولی مجبور بود هر ماه ۲۰ فرانک از آنرا کنار
بگذارد تا وجه لازم برای پرداخت حق تابعیت سوئیس فراهم
گردد و امیدواری تمام داشت که با اخذ دیپلم دانشگاهی خود
این تابعیت را نیز تحصیل کند.

اینشتین درست در خاتمه ی قرن نوزدهم تحصیلات
خود را خاتمه داد و با مسئله ی مهم تهیه ی شغل مواجه شد.
جوانی که صاحب ذوق و علاقه ی خاص به مسائل
علمی است و قدرت و مهارت خود را نیز در جریان تحصیل

در این دوران مشهورترین مؤسسه ی فنی در اروپای
مرکزی، بااستثنای آلمان، مدرسه ی پلی تکنیک فدرال سوئیس
در شهر زوریخ بود. اینشتین داوطلب ورود به این مدرسه شد و
در امتحانات ورودی شرکت کرد. ضمن این امتحانات ثابت
کرد که اطلاعات او در ریاضیات مافوق تمام داوطلبان مسابقه
است ولی معلومات او در زبانهای جدید و در علوم طبیعی
چندان وسیع نیست، بنابراین در مسابقه پذیرفته نشد. کاری که
نمی بایست بشود شده بود و آنچه وی از ابتدای حرکت از شهر
مونبخ از آن بیم داشت برسرش آمد و چنین بنظر میرسید که وی
لیاقت تعقیب رشته ای را که منظور و مقصود وی بوده است
ندارد. با اینحال مدیر مؤسسه ی پلی تکنیک زوریخ سخت
تحت تأثیر اطلاعات وسیع اینشتین در ریاضیات واقع شد و
جداً از وی درخواست کرد که دیپلم متوسطه ای را که برای
ورود بدین مؤسسه لازم است در یک مدرسه ی سوئیسی
بدست آورد و به این منظور مدرسه ی ممتاز شهر آراوئه را که با
روش جدید اداره میشد باو معرفی کرد. بعد از یکسال اقامت
در مؤسسه ی مزبور اینشتین دیپلم لازم را بدست آورد و
در نتیجه بدون امتحان جدیدی در دارالفنون زوریخ پذیرفته
شد.

این دوران مصادف با آخرین سالهای قرن نوزدهم بود
که دانش فیزیک در جریان بسط و توسعه ی خویش بر سر یکی
از خمهای بزرگ مسیر خود رسیده بود. تئوری های فیزیکی
مهم این عصر را دانشمندان و استادان بدعت گذار فن بوجه

نشان داده است هنگامی که تحصیلات مرتب دانشگاهی یا فنی را خاتمه میدهد، مهمترین و مطبوع ترین شغل برای او آن است که بسمت دستیار یکی از استادان دانشگاه مشغول کار شود به این وسیله پرورش علمی خویش را بعنوان جستجو کننده مستقل در علوم تکمیل کند. با احراز چنین مقامی جوان مزبور موقعیتی بدست میآورد که تحت نظر استاد مجربی با روش های تدریس آشنا شود وهم راه و رسم جستجوهای علمی را بیاموزد. اینشتین از آن لحظه که دانسته بود که راه وی در زندگی این است همواره کوشش داشت چنین مقامی را تحصیل کند لیکن به زودی مسلم گردید که آن استادانی که ذوق و ارزش علمی او را ستایش و تجلیل کرده بودند میل ندارند ویرا بسمت دستیار خویش به پذیرند و حتی حاضر نشدند مستقیماً دلایل عدم قبول او را بیان کنند.

از آنجا که نتوانست مقام تدریسی در مدرسه ی پلی تکنیک زوریخ به دست آورد تنها راهی که برایش باقی ماند این بود که چنین شغل و مقامی را در مدرسه ی متوسطه ای جستجو کند. در این مورد نیز با وجود سفارشنامه های متعدد و پرارزشی که استادان وی نوشته بودند بخت و اقبال با او یاری نکرد و توفیقی بدست نیآورد. تنها کاری که توانست بدست آورد شغلی موقتی در مدرسه ی حرفه ای وینترتور بود. بطوریکه بعد از چند ماه اشتغال دوباره بیکار شد.

بار دیگر اینشتین با مشکلات مواجه گردید. با وجود آنکه دیپلم مدرسه ی پلی تکنیک فدرال و اوراق تابعیت سوئیس را در دست داشت همه ی کوششهای او برای بدست آوردن مقام تدریس با عدم موفقیت مواجه میشد و خود او نیز نمیتوانست دلایل این عدم توفیق را درک کند. شاید علت آن بود که وی را به چشم یک سوئسی واقعی نمی نگریستند. در واقع چون به تازگی تابعیت سوئیس را تحصیل کرده بود در شمار کسانی محسوب میشد که سوئیس های اصیل آنانرا سوئیس طبق شناسنامه می نامیدند و این موضوع که اجداد او یهودی بودند نیز مشکلی برای پذیرش او بعنوان سوئیس واقعی بوده است.

بعد از این دوران تاریک ناگهان نوری درخشیدن آغاز کرد. یکی از دوستان اینشتین در مدرسه ی پلی تکنیک به نام مارسل گروسمن او را به شخصی بنام هالر که مدیر دفتر ثبت و

اختراعات شهر برن بود معرفی کرد و هالر نیز ویرا به سمت عضو دفتری این مؤسسه پذیرفت. بدین ترتیب برای نخستین بار شغل مناسب و ثابتی بدست آورد.

اشتغال اینشتین بعنوان عضو دفتر ثبت اختراعات در شهر برن در واقع دو تغییر اساسی در زندگی او بوجود آورد. از طرفی وی بکاری علمی مشغول شده بود که در عین حال هم اوقات او را بکاری اجباری مصروف میداشت و هم استقلال مادی ویرا تأمین میکرد و از طرف دیگر مقارن این احوال خانواده ای تشکیل داد.

اینشتین در تمام دوران زندگی مردی کاملاً منزوی بود. وی هماهنگی جهان را در موسیقی و در فیزیک ریاضی جستجو میکرد و این دو قلمروی بودند که تمام زندگی او مصروف آنها گردید. مابقی امور جهان برای او معنی و مفهومی نداشت و فقط در حدودی که پیشرفت او را بسوی هدف مقصود تسهیل میکرد مورد توجه وی قرار میگرفت.

همواره در صدد جستجوی دوستانی بود که بتواند با ایشان در موسیقی هماهنگ شود و یا در مورد افکار مربوط به قوانین جهان با ایشان مباحثه کند. ولی همواره از دوستی بسیار و صمیمیت با اشخاصی که ممکن بود به نحوی آزادی او را محدود کنند اجتناب می ورزید. صراحت فراوان و شخصیت فکور ممتاز و جاذب وی موجب شد که بسهولت دوستانی به دست آورد، اما رجحانی که برای انزوا قائل بود و روش زندگی وی که میخواست همه ی وجود خویش را صرف علم و هنر کند موجب رنجش بسیاری از اشخاص شد و جمع کثیری از دوستان او و یا لاقل آنهایی که خود را دوست او تصور میکردند ترک دوستی نمودند.

مدتها بعد، در سال ۱۹۳۰ خود او این کیفیت خلق و خوی خویش را بنحوی دقیق و مؤثر تحلیل کرده است: «علاقه مفرط و پرشور من بعدالت و مسئولیت اجتماعی، همواره بنحو تعجب انگیزی، متقابل با عدم لیاقت من برای معاشرت و مصاحبت مستقیم با مردان و زنان بوده است. من اسبی هستم که باید همواره زین و برک انفرادی بر آن بگذارند و هرگز استعداد بسته شدن به درشگه وارابه و حمل را نداشته ام. من هرگز از صمیم قلب به هیچ کشوری و به هیچ دولتی و بدوستان خود و حتی به افراد خانواده ی خویش تعلق

نداشته‌ام. همواره اینگونه ارتباطات من با دوری ابهام آمیزی توأم بوده‌اند و علاقه‌ی من بانزوا و فرو رفتن درخود باگذشت سالها افزایش یافته است. یک چنین انزوایی غالباً تلخ و ناگوار است اما من هرگز از اینکه از تفاهم و محبت دیگران قطع علاقه کرده‌ام پشیمان نیستم. مسلماً من با چنین روش و رفتاری چیزهایی را از دست داده‌ام اما در عوض خود را از قید عادات و عقاید و قضاوت های دیگران فارغ کرده‌ام و اصلاً در صدد نیستم که صفای روح خود را با اتکای براین مبانی متغیر آلوده سازم»

با وجود آنکه اینشتین هرگز دوست نداشت که همکار و شاگرد و مرید به دور خود گرد آورد با اینحال در عین حال هیچ وقت مایل نبود که افکار خود را در انزوای کامل و بدون تماس با دیگران توسعه دهد. غالب اوقات از مصاحبت دوستانی که میتوانست با آنان آزادانه مکثات قلبی و فکری خود را در میان بگذارد محفوظ می‌گردید و حتی در اوایل کار اصرار داشت که تأثیر عقاید خویش را بر دیگران آزمایش کند و از عکس العمل ایشان مطلع و متلذذ شود.

اینشتین بعنوان یک دانشمند مورد توجه قرار می‌گیرد:

تجسّاتی که اینشتین نتایج آنها را در سال ۱۹۰۵ در شهر برن منتشر میکرد بقدری غیر عادی بوده‌اند که برفیزیک دانان دانشگاه های سوئیس بسیار گران آمد که خالق آنها بکار بی قدر و ارزشی همچون خدمت در اداره‌ی ثبت اختراعات پردازد. کوشش بسیار انجام گرفت که اینشتین را برای تدریس فیزیک وارد دانشگاه زوریخ کنند. در این اوقات پروفیسور کلانیر در این دانشگاه مهمترین شخصیت مشهور در رشته‌ی فیزیک بوده است.

کلانیر با آنکه بمفهوم کامل اکتشافات اینشتین پی نمیبرد معذالک میتوانست قضاوت و درک کند که این تجسّات نماینده‌ی چه استعداد علمی بی‌مانندی میباشد از اینرو وظیفه‌ی خود دانست که کوشش کند تا اینشتین را وارد دانشگاه مزبور کند و از این راه در بهبودی وضع دانشگاه خود بکوشد.

مقارن این اوقات کرسی تدریس فیزیک در دانشگاه زوریخ خالی شد، لیکن شورای تعلیمات ایالتی که مسئول و

عهده دار مخارج دانشگاه بود نظر شخصی ثابتی نسبت به اشغال این کرسی داشت. اکثریت اعضاء این شورا از هواخواهان حزب سوسیال دمکرات بودند و یکی از دوستان خودشان را از اهل زوریخ، چه از لحاظ سیاسی و چه از نظر علمی بهترین و مناسبترین داوطلب برای اشغال این کرسی میدانستند. این دوست سیاسی فردریک آدلر نام داشت که قبلاً در مدرسه‌ی پلی تکنیک زوریخ هم دوره‌ی اینشتین بود و قبلاً با سمت پیروان دوستانت در دانشگاه زوریخ انجام وظیفه میکرد. از آنجا که آدلر رهبر حزب سوسیال دمکرات اطریش بود اعضای حزب در زوریخ احترام فوق العاده‌ای برای او قائل بودند.

اما آدلر شخصاً عشق آمیخته با تعصبی به حقیقت داشت و به دانش فیزیک مخصوصاً از جنبه‌های فلسفی آن علاقه‌ی بسیار داشت و از هر لحاظ و هر جنبه‌ای مردی بود که باکی از این موضوع نداشت که حقیقت و واقعیت را به دیگران بنمایاند، حتی اگر چنین کاری به ضرر شخص او تمام شود. هنگامی که مطلع شد که دانشگاه زوریخ میتواند اینشتین را بسمت استاد فیزیک استخدام کند نامه‌ای به شرح زیر به شورای تعلیمات نوشت: «اگر واقعاً امکان دارد که مردی مانند اینشتین را وارد دانشگاه خودمان کنیم عملی بی‌قاعده‌تر از این نیست که مرا به این سمت انتخاب نمایند. من وظیفه‌ی خود میدانم که با نهایت صراحت اعتراف کنم که معلومات و قابلیت من به عنوان فیزیک دان قدرت کمترین مقابله و مقایسه‌ای با لیاقت اینشتین ندارد. حقیقتاً شایسته نیست که شما از نظر علاقمندی های سیاسی خویش چنین موقع مناسبی را برای استخدام وی که میتواند حیثیت فرهنگی عمومی دانشگاه را بالا برد از دست بدهید» و با این طریق بود که در سال ۱۹۰۹ پس از برگزاری جلسات متعدد و شورا‌های فراوان با وجود تمایلات سیاسی شورای تعلیمات و با وجود مخالفت یکی از استادان با نفوذ که کفایت اینشتین را از لحاظ فن تعلیم انکار میکرد، وی به سمت استاد «غیرعادی» در دانشگاه زوریخ پذیرفته شد.

از جنبه‌های مالی قضیه، عنوان استادی غیرعادی صاحب امتیازات بسیار نبود و رنگ و روئی به وضع زندگی اینشتین نمی‌بخشید. حقوقی که به وی می‌پرداختند بیش از

آن نبود که در دفتر ثبت اختراعات بدست می‌آورد و حال آنکه اکنون که در شهر صاحب مقام اجتماعی مهمی شناخته میشد دیگر نمیتوانست زندگی را مانند گذشته با بی قیدی و نشاط بگذراند.

زنش برای اینکه بتواند وضع مالی خانواده را بهبود بخشد عده ای دانشجوی را برای پانسیون در خانه پذیرفت. روزی خود اینشتین با لحنی آمیخته با شوخی چنین گفت: «من در نظریه نسبی خود در هر نقطه از فضا ساعتی قرار داده‌ام و حال آنکه در عالم واقعیات قدرت ندارم که ساعتی در اطاق خود بگذرانم. در اواخر سال ۱۹۱۰ کرسی فیزیک نظری در دانشگاه آلمانی پراگ خالی میشود. انتصاب استادان این قبیل دانشگاه‌ها طبق پیشنهاد دانشکده و بوسیله‌ی امپراطور اتریش انجام میگرفت که معمولاً حق انتخاب خویش را به وزیر فرهنگ واگذار میکرد و وی نیز مقام مزبور را به اینشتین پیشنهاد کرد.

مدت کمی بعد از آنکه اینشتین وارد پراگ شد پیشنهادی از مدرسه‌ی پلی تکنیک شهر زوریخ که دیپلمه‌ی آن بوده است دریافت داشت که کرسی تدریس فیزیک نظری را در این مؤسسه قبول کند. اینشتین برای مراجعت به زوریخ تردید داشت ولی رأی زن او در اتخاذ تصمیم قاطع بود. این زن هیچگاه در پراگ راحت و آسوده خاطر نبود و به شهر زوریخ که از دوران دانشجویی وطن ایده آل او شده بود دلبستگی بسیار داشت.

در پایان سال ۱۹۱۲ اینشتین با سمت استاد در مؤسسه‌ی پلی تکنیک زوریخ مشغول کار شد. وی اکنون افتخار مؤسسه‌ی ای بود که سابق براین در امتحان ورودی آن پذیرفته نشده بود سپس در آن مؤسسه تحصیل کرد و همسر خود را نیز در همان جا انتخاب کرده و بالاخره هنگامیکه تحصیل خود را در این مدرسه خاتمه داده بود برای یافتن ناچیزترین شغلی در آن با عدم توفیق مواجه گشته بود.

شهرت اینشتین بتدریج تا آنجا رسیده بود که بسیاری از مؤسسات و تشکیلات علمی جهان علاقه داشتند که وی را بعنوان عضو وابسته خویشتن قبول نمایند.

سالها بود که مقامات رسمی آلمان کوشش بسیار میکردند که شهر برلن نه تنها مرکز قدرت سیاسی و اقتصادی

باشد بلکه در عین حال کانون فعالیت هنری و علمی نیز محسوب گردد.

از آنجا که قیصر ویلهلم غیر از فیزیک و شیمی به تجسّات جدید در مسائل مذهبی نیز علاقه‌ای بسیار داشت اولین کسی را که به ریاست جامعه‌ی قیصر ویلهلم انتخاب نمود عالم علوم الهی پروتستان آدلف فون هارتاک بود. ماکس پلانک و والتر نرنست او را مجاب کردند که آلبرت اینشتین ستاره‌ی درخشان دانش فیزیک را که شهرتش روز افزون بود به برلین دعوت کند.

برای این منظور پلانک و نرنست شخصاً به زوریخ مسافرت کردند تا حضوراً اعمال نفوذ کنند و اینشتین را وادارند که از نقشه‌ی ایشان پیروی کند. نقشه‌ی ایشان از این قرار بود: تا این زمان در آلمان هنوز نه مؤسسه‌ی جداگانه‌ای برای تجسّات فیزیکی وجود داشت و نه امید آن را داشتند که در آینده‌ی نزدیک چنین مؤسسه‌ی ای ایجاد شود. با این حال میخواستند که اینشتین ریاست مؤسسه‌ی مزبور را که ایجاد آن در نظر بود، اما از قوه به فعل در نیامده بود قبول کند و در انتظار تشکیل مؤسسه بانصایح خویش تجسّات فیزیکی را که در مؤسسات دیگر انجام میگرفت رهبری نماید و ضمناً در نظر گرفته بودند که اینشتین را بلافاصله به عضویت اکادمی پادشاهی علوم پروس منصوب سازند.

عضویت مؤسسه‌ی اخیر افتخار بسیار بزرگی بود که گروه کثیری از استادان ممتاز و مشهور دانشگاه برلین هیچ وقت به کسب آن توفیق نمی یافتند. کاری که به اینشتین پیشنهاد میشد همین بود با تأکید آنکه چه در جامعه‌ی قیصر ویلهلم و چه اکادمی اشتغال اصلی او منحصر به سازمان دادن تجسّات علمی خواهد بود و بس. گذشته از آن وعده دادند که به وی عنوان استاد دانشگاه برلن داده خواهد شد بدون اینکه ملزم به حضور در دانشگاه و یا اطاعت از قوانین آن باشد و فقط می بایست بر عهده گیرد که مطابق میل خویش مجالس درسی در دانشگاه تربیت دهد که موضوع درس و تعداد ساعات آن را به اختیار خویش معین خواهد کرد و بعلاوه هیچ یک از وظایف عادی استادان دانشگاه برلن اعم از شرکت در اداره‌ی دانشگاه، حضور در جلسات امتحان و حتی انتخاب استادان جدید را از او توقع نداشتند.

عکس های قدیمی و تاریخی

خود را با شرح آن برای ما بفرستید تا در شوفار به چاپ برسانیم

دکتر فرهاد فرزاد

جراح و متخصص بیماریهای چشم

Tel: (310) 247 - 8282

9301 Wilshire Blvd., Suite 406
Beverly Hills, CA 90210.

عضو آکادمی چشم پزشکان آمریکا
جراحی با لیزر - کنتاکت لنز

چرا در اینجا بیشترین اتومبیل بنز بفروش می رسد؟



«شان فرهمند»

در «دان تان ال.ای. موتورز»

- ارائه بهترین انواع مرسدس بنز؟
- در نظر گرفتن مناسب ترین قیمت ها؟
- ابراز خوشرویی و خوش خلقی؟
- بیان خوش رفتار دلپسند؟
- داشتن بیشتر رقم فروش؟

به همه این دلایل و دلایل دیگری

تلفن: ۸۹۵۱-۷۴۸ (۲۱۳)

بامشاهیر یهودی جهان آشنا شوید

مروری بر زندگی گلدامایر

بعد از انقضای مأموریت خویش بعنوان سفیر کبیر، به میهن خویش مراجعت نمود و در کابینه داویدبن گورین به وزارت کار برگزیده شد و تا سال ۱۹۵۶ وظایف خویش را در همین سمت انجام میداد. یک بار بن گوریون خطاب به جمعی ابراز داشت که «گلداتنها» «مردی» است که در هیئت دولت من وجود دارد» لذا همه جا بنام «تنها مرد کابینه» شهرت یافت. بعداً در سالهای دهه ۶۰-۱۹۵۰ به وزارت امور خارجه و متعاقباً از سال ۷۴-۱۹۶۹ به مقام نخست وزیری رسید.

ملت اسرائیل براو نام «گلدئا ایما» یعنی «مادرگلدئا» گذاشت. چرا که او که اولین مقام سیاسی را در سرزمینش داشت، ملتش هرگز بچشم یک رهبر و «فرد اول مملکت» باو نگاه نمیکردند، بلکه چون مادری او را عزیز میداشتند. هرگز کسی به او بعنوان «بانوی اول» یا «ملکه اسرائیل» نگاه نکرد. «گلدئا ایما» در هم صلح و هم در جنگ در مقام نخست وزیری به فریاد فرزندانش رسید و چون ماده شیری خانه و فرزندانش را پاس داشت. با سیاست و درایت و دلیری: خواه آن زمان که با ملک عبدالله (پدربزرگ ملک حسین) پادشاه اردن مخفیانه دیدار میکرد تا بتواند از درگیری و جنگ میان دو کشور احتراز نماید و خواه زمانی که چون سربازی سلحشور جنگ یوم کیپور را فرماندهی میکرد - همیشه مورد احترام ملت خود بود.

گلدامایر در ایام جنگ یوم کیپور نخست وزیر کشور اسرائیل بود و بعد از جنگ به علت کهولت و اینکه مدت ها از بیماری سرطان رنج میبرد از سیاست دست کشید و در سال ۱۹۷۸ چشم از جهان فرو بست. روانش شاد باد.

خانم گلدامایر یکی از افرادی است که در تاریخ معاصر تأثیر چشمگیری در زندگی یهودیان جهان گذاشته است. وی فردی عادی از خانواده ای متوسط بود که تا بالاترین مقام در سیستم حکومتی اسرائیل - یعنی مقام نخست وزیری ارتقاء یافت.

خانم مایر در ماه مه ۱۸۹۸ در شهر کیف در اوکراین چشم به جهان گشود. هشت ساله بود که باتفاق خانواده اش به آمریکا مهاجرت کرد. در نوجوانی با مورس مایرسون در فعالیتهای اجتماعی یهودی آشنا شد و در ۱۹ سالگی با این هم سنگر خود در مبارزات صیونیستی پیمان زناشویی بست. عشق به ارض موعود، او وهمسرش را در سال ۱۹۲۱ به فلسطین آن زمانه کشانید. حاصل این پیوند دو فرزند بود.

اوج گرفتن مبارزات خستگی ناپذیر گلدئا برای استقلال اسرائیل و اسکان یهودیان در این سرزمین هم زمان بود با افول اوج احساسات میهن پرستانه همسرش که در بازگشت به آمریکا و مستقر شدن در سرزمینی که آسایش های بیشتری را وعده میداد، پافشاری میکرد. گلدامایر عاشق اسرائیل بود و زمانی که انتخاب میان همسر یا ارض موعود فرا رسید، گلدئا دومی را انتخاب کرد و از همسرش در سال ۱۹۴۵ جدا شد.

او اولین سفیر کبیر کشور جدیدالتأسیس اسرائیل بود که با این سمت به آمریکا فرستاده شد - مأموریتی که بسیار برای اسرائیل پُر ثمر بود. در این مأموریت، علاوه بر دستاوردهای چشمگیر سیاسی و تبخّر در بازیهای بسیار حساس سیاسی که در روزهای آغازین تولد این سرزمین نو میتوانست برای موجودیت اسرائیل سرنوشت ساز باشد، گلدئا رقم غیر قابل تصویری برای آن زمان، یعنی ۵۰ میلیون دلار از یهودیان آمریکائی کمک مالی جمع آوری نمود.

نوشته: شالوم علیخیم
برگردان: صیون ابراهیمی



پیچه های این دوره

بخش دوم

صاف کردم و زدم زیر آواز. حالا در حال و هوای عید و روزهای بزرگم. آهنگهایی که میخوانم مربوط به روش هشانا و یوم کیپور است. همینطور که ارایه به پیش میرود من به آسمان نگاه میکنم اما فکرم به چیزهای روزی زمین است. آسمانها ملک پروردگار است ولی او زمین را به فرزندان آدم داد تا گروهی در آن جیغ و داد راه بیاندازند و چنان در راحتی بسر ببرند که وقت آنرا داشته باشند تا یکدیگر را لت و پار کنند، آنهم برای چیزهایی کوچک و جزئی ... اینها اصلاً نمی فهمند که چگونه باید شکرگزار آفریدگار باشند بخاطر همه نعماتی که به آنها ارزانی داشته ... اما ما مردم مسکین نیازمند، که در بیکاری و رفاه بسر نمی بریم، حتی اگر یک روز خوب هم خداوند بما عطا فرماید، خداوند را سپاس میگوئیم و گرامی میداریم. ما میگوئیم «پدر آسمانیم را دوست

ولی اینها دست بردار نیستند. به آنها قول میدهم که بمجردیکه کارم تمام شد برگردم، «وقتی آمدم، بهمه مشروب میدهم و خوراکی که بخوریم و جشن بگیریم. همانطور که در کتاب مقدس ما آمده که میفرماید: «حتی یک گدا میتواند جشن بگیرد».

و بدین ترتیب من کارم را تند انجام دادم و به جمع پیوستم تا چند استکانی بزنیم و همه برای هم آرزوی خوشبختی کردیم و من شاد و شنگول برگشتم و بسوی خانه براه افتادم. یکروز تابستانی داغ بود ولی در دو سوی جاده سایه بود و بوی مطبوع درختهای کاج در هوا پیچیده بود. مثل یک پادشاه در عرابه دراز کشیدم و به اسب کوچک پیرم گفتم، «برو، هر جا دلت میخواهد برو. دیگر تا حالا باید راحت را یاد گرفته باشی». و صدایم را

دارم، چرا که صدای مرا و دعای مرا می شنود. بمن گوش فرا میدهد آنگاه که امواج نیستی مرا محاصره کردند و امواج بر من هجوم میآوردند». از اینطرف گاوم مریض میشود از آنطرف بادهای منحوس، کسی از تبار خود من، آدم بی مصرفی چون «مناخم مندل» را از «یهوپتز» بسوی من میآورد تا همه پولم را تا دینار آخر بباد دهد، تا آنجا که من قانع میشوم که دنیا به آخر رسیده و راستی و عدالت از روی کره خاکی رخت بریسته ... اما پروردگار چه می کند؟ لیزر و لاف را بحرکت در میآورد تا از دخترم زیتل بدون اینکه توقع جهیزیه داشته باشد خواستگاری کند. و برای اینستکه من ترا سپاس میگویم ای خداوندگار من، بارها و بارها، که چشم از بندهات توی برنداشتی و به کمک او آمدی ... من هنوز استحقاق شادمانی دارم. برای دخترم خدمتکاری درست و حسابی، قفسه هائی مملو از ملافه، انبار غذائی پر از چربی مرغ و گوشت قورمه، قفس هائی پر از جوجه، غاز و مرغابی ...

بناگاه اسبم در سرازیری چهار نعل میشود و پیش از اینکه بتوانم سرم را بلند کنم که ببینم چه شده، خودم را روی زمین میان ظرفهای خالی پشت عرابه میآبم، و عرابه هم روی من افتاده. با هزار بدبختی خودم را از زیر عرابه بیرون میکشم و با زخم های زیاد و نیمه جان، همه عصبانیتم را سر اسب بدبختم خالی میکنم و عریده میزنم «الهی زیر خاک بروی! کی از تو خواسته بود که نشان بدهی چطورری بلدی چهار نعل بدوی؟ داشتی جانم را سرحماقتت میگذاشتی، بی شعور!». ایستاده بود آنجا، سرش با خجالت پائین، فروتن و آماده برای شنیدن ناسزاهای من ... و من همینطور که باو فحش میدادم، عرابه را برگرداندم، ظرفهایم را جمع کردم و براه افتادم. بخودم میگویم باید چشم بد بوده باشد و در این دو دلی هستم که دیگر چه بلائی ممکن است ب سرم بیاید ...

و چنین شد. یک مایل پائین تر،

نزدیکیهای خانه، می بینم کسی بطرف من میآید. به جلوتر میرانم، نگاه میکنم و می بینم که زیتل است. با دیدن او قلبم فرو میریزد، نمیدانم چرا. از عرابه به پائین می برم.

«زیتل، تویی؟ اینجا چکار میکنی؟»

خودش را به گردنم آویزان میکند و میزند زیر گریه. میپرسم، «دخترم، برای چه گریه میکنی؟»

«بابا جان، بابا جان!» و گریه نمیگذارد

حرف بزند.

بازوانم را دورش حلقه میزنم و نازش میکنم و می بوسمش و میگویم، «چه شده دخترم؟ چه اتفاقی برایت افتاده؟»

«بابا جان، بابا جان، بمن رحم کن. کمک

کن ...»

موهایش را نوازش میدهم و میپرسم، «چرا گریه میکنی؟ دیوانه کوچولوی من، تو چرا گریه میکنی؟ خوب اگر نمیخواهی، بگو نمیخواهم. هیچ کس ترا مجبور نکرده. ما خوبی ترا میخواهیم، مقصودی نداریم. ولی اگر تو خوش

نمیآید، چکار میکنیم؟ هیچ، قسمت نبوده ...»

دوباره خودش را به گردن من میآویزد و

گریه سر میدهد که، «ممنون بابا جان، ممنون».

بدخترم میگویم، «ببین، امروز باندازه کافی گریه کرده ای ... شیرینی هم زیادش آدم را مریض میکند ... پیر بالا توی عرابه برویم خانه. خدا خودش میداند با مادرت چه معرکه ای داشته باشیم».

باین ترتیب هردوی ما سوار عرابه میشویم و من میکوشم آرامش کنم. باو میگویم که قصد ما این نبوده که اذیتش کنیم. خدا خودش میداند که آنچه ما میخواستیم این بود که دخترمان را از نداری و فقر نجات بدهیم و ادامه میدهم، «پس قسمت نبود که تو صاحب پول فراوان بشوی و همه راحتی های زندگی؛ نصیب ما نبود که ما هم سرپیری پس از یک عمر که مثل اسب عساری شب

و روز جان کنده بودیم، خوشی ندیده بودیم، با فقر و نداری و بدبختی پشت سرهم زندگی کرده بودیم، حالا دلمان خوش باشد که داماد پولداری گیرمان آمده است...»

دوباره میزند زیر گریه که، «بابا جان، قول میدهم بروم کلفتی کنم، سنگ بکشم، عملگی کنم و زمین بکنم...»

سرش داد میزنم، «کم عقل، برای چه گریه میکنی؟ من دارم به زور وادارت میکنم؟ گله میکنیم؟ فقط اینقدر احساس بدبختی میکنم که اگر نگویم دق میکنم، باشد تا من با خدا خلوت کنم و خدمتش بخاطر اینهمه بلا که سرم میآید عریضم را بکنم. من میگویم، خداوند پدری رحم کننده است، دلش برای من می سوزد، اما کارهایترا هم که میتواند بکند بمن نشان میدهد؛ و من چه میتوانم بگویم؟ شاید باید اینطوری باشد. او در بالای آسمانهاست و ما اینجا روی زمین، در قعر زمین. بنابراین ما باید قبول کنیم که او درست میگوید و قضاوتش صحیح است؛ چرا که اگر بنا باشد جور دیگری نگاه کنیم، ما کیستیم؟ کرمی که بر خاک می خزد و با یک نسیم کوچک - اگر خداوند آن نسیم را بوزش در آورد - در یک چشم بهم زدن نابود می شود. بنابراین من کیستم که با مغز کوچکم در برابر او بایستم و یادش بدهم که این دنیای کوچکش را چطور بگرداند؟ از قرار چنانچه مقدر چنین باشد، مقدر چنین است. گله کردن چه خاصیتی دارد. چهل روز پیش از اینکه نطفه تو بسته شود، در کتاب مقدس ما آمده که، فرشته ای ظاهر شده میگوید: «بگذار دختر توی، زیتل، به عقد گنزل پسر زورج در آید؛ و بگذار لیرز ولف قصاب برود و همسری دیگر برای خود اختیار کند، و بتو، دختر عزیزم، تنها چیزی که میتوانم بگویم اینستکه بگذار خداوند خودش نصیبت را بفرستد - و خیلی زود هم بفرستد - آمن. انشالله که مادرت زیاد جیغ و داد نخواهد کرد. همینطوری باندازه کافی سر من داد میزند.»

بله، بالاخره به خانه رسیدیم. من بند اسب

کوچکم را از ارابه باز کردم و روی سبزه های کنار خانه نشستم که فکر کنم چه قصه عجیب غریبی سر هم کنم تا زخم را راضی کنم. آفتاب داشت غروب میکرد؛ در دور دست قورباغه ها میخواندند؛ اسب پیر، بسته به درختی، داشت علف ها را میخورد؟ گاوها که تازه از چراگاه آمده بودند، در اسطبل منتظر دوشیدن بودند. گرداگرد من بوی مطبوع سبزه و علف پراکنده بود - گونی باغ عدن. نشستم و فکر کردم ... چگونه ذات ذوالجلالش این دنیای کوچکش را خلق کرده، آنطور که هر موجودی - از انسان گرفته تا گاو - مجبور است کسب روزی کند. هیچ چیز مجانی نیست. اگر تو، ای گاو کوچک، میخواهی بخوری - خودت هم باید دوشیده شوی تا روزی یک مرد و یک زن و بچه هایشان را فراهم بیاوری. ای اسب کوچک، اگر تو میخواهی علفی به دندان بکشی، باید باری از شیر گاو هر روز به «بوی بریک» بروی و برگردی. و تو ای مرد، اگر میخواهی لقمه نانی بکف بیاوری - باید کار کنی، گاوها را بدوشی، شیردانه را حمل کنی، کره بزنی، پنیر به بندی، اسبت را مواظبت کنی، خودت را هر روز به روز هم شده به «بوی بریک» برسانی، با گردن کلفت های «یهوپتزر» سروکله بزنی، به آنها لبخند بزنی، حمالی شان را بکنی، خودت را برایشان لوس کنی، رضایتشان را جلب کنی، مواظب باشی به غرورشان لطمه نخورد ... ولی هنوز این سوال بجا میماند که: «مه نیشتانا؟» (چه تفاوت دارد). کجا نوشته که توی می باید برای اینها جان کنی، که باید پیش از طلوع آفتاب - وقتی که خود خدا هم خواب است - برخیزی، بخاطر اینکه اینها بتوانند یک تکه پنیر تازه و کره بر سر سفره صبحانه شان داشته باشند؟ کجا نوشته که من باید برای یک کاسه آش رقیق و یک تکه نان جو خودم را تکه پاره کنم درحالیکه گردن کلفت های «یهوپتزر»، توی خانه های بیلاقی شان یله میدهند بی آنکه کوچکترین حرکتی بکنند و بهترین غذاها برایشان آماده شود؟ آیا من آدم نیستم؟ نمیشد توی هم تابستانی را در خانه ای



بیلاقی استراحت میکرد؟ اما، آنوقت مردم پنیر و کره شان چه میشد؟ گاوها را چه کسی میدوشید؟ شاید آریستوکراتهای «یهویتز»؟ وقتی باین موضوع حتی فکر میکنم، میزنم زیر خنده. مثل معروفی را بیادم میاندازد که میگوید: «اگر خدا به هر نادانی گوش میداد، دنیا چه دنیائی میشد!»

و بعد صدائی شنیدم، «شب بخیر راو توی». سرم را بلند کردم و چهره آشنائی را دیدم - موتل کامزویل، خیاط جوانی اهل «آناتوکا».

جواب میدهم، «به به. حرف از ظهور ماشیح بزن و نگاه کن کی آمده! بنشین موتل بر زمین سبز خدا و بفرما که چه چیز ناگهان تو را نزد من آورده؟»

«سرا چه به اینجا آورد؟ معلوم است، دو پایم».

و در کنار من روی علف ها می نشیند و به طویله جانیکه دخترهایم با ظروف شیری که در دست دارند، باین طرف و آنطرف میروند چشم میدوزد. و بالاخره زبان باز میکند که، «راو توی، مدتهاست که میخواستم خدمتتان برسم، اما انگاری هیچوقت فرصت دست نمیداد. یک کار را خلاص میکنی و زمین میگذاری، هنوز نگذاشته، باید دست بکار بعدی بشوی. میدانید، من حالا برای خودم کار میکنم و برای همین هم خدا را شکر کارم خیلی زیاد است. سر همه ما خیاطها اینروزها خیلی شلوغ است. تابستان امسال عروسی زیاد بوده. همه دارند سر بچه هایشان را سامان میگذارند - همه، حتی «تریهونجا» که بیوه است».

و من واکنش نشان میدهم که، «همه. همه غیر از توی. شاید در نظر خداوند عالم من لیاقت آنرا ندارم».

در حالیکه هنوز چشمش به جائی است که دخترها هستند با عجله جواب میدهد، «نه. اشتباه میکنید راو توی. اگر شما هم اراده کنید میتوانید یکی از بچه هایتان را شوهر بدهید. این صددرصد به تصمیم شما بستگی دارد...»

میپرسم، «منظورت؟ شاید برای زیتل

خواستگاری سراغ داری؟»

خیاط جواب میدهد، «خواستگاری کاملاً برآورده. عین دستکش».

«بگو بینم تو از طرف چه کسی آمده ای؟ اگر جوابت بوی دکان قصابی میدهد، اصلاً حاضر نیستم درباره اش حرف بزنم».

میگوید، «خدا بدور، اصلاً چنین بونی نمیدهد!»

«و تو برآستی فکر میکنی که خواستگار بدرد بخوری باشد؟»

فورا جواب میدهید، «لنگه اش پیدا نمیشود. خواستگار داریم تا خواستگار. این یکی کیپ تن شما است!»

«ممکن است بفرمانید آقا کی باشند؟ خوب بگو!»

در حالیکه هنوز چشمانش به طویله دوخته شده میگوید، «کیست؟ چه کسی است؟ من - خودم!»

وقتی این حرف را زد چنان از جا پریدم که گونی آب جوش روی سرم ریخته بودند. خیاط هم از جا پرید و بناگاه هر دوی ما مثل دو خروس

جنگی روبروی هم ایستاده بودیم. باو میگویم، «یا دیوانه‌ای یا شعورت را از دست داده‌ای! تو چکاره‌ای - همه کاره؟ هم دلال ازدواج و هم داماد. حتماً آهنگ عروسی را هم خودت میزنی! بحق چیزهای نشنیده - آدم بیاید برای خودش خواستگاری!»

اما انگار حرف‌های مرا نشنیده، به دنباله حرفش ادامه میدهد.

«هر کس فکر کند من دیوانه‌ام، خودش دیوانه است. نه خیر را تو، عقل من سر جایش است. لازمه عروسی کردن با دختر شما زیتل این نیست که آدم دیوانه باشد. پولدارترین مرد این شهر لیزر ولف قصاب هم خواستگار زیتل است، فکر میکنید این یک راز سر به مهر است؟ همه شهر از آن خبر دارند. و چرا خودم آمده‌ام خواستگاری، من از شما تعجب میکنم. شما، راو تو، آدم دنیا دیده‌ای هستید. پس چرا دیگر بحث و مجادله کنیم؟ تمام داستان از این قرار است: دختر شما زیتل و من بهم‌دیگر نزدیک به یکسال قبل قول دادیم که با هم عروسی کنیم ...»

اگر کسی توی قلب من یک دشنه فرو کرده بود، تحمل دردش راحت تر بود تا این حرفها. اول از همه چطور یک خیاطی مثل موتل در جمع خانواده ما جانی بعنوان داماد من میتواند داشته باشد. ثانیاً مهملائی از این دست که، «ما با هم عهد کرده‌ایم که با هم ازدواج کنیم؟» جای من در این میان کجاست؟ ... از او رک و راست میپرسم، «بفرمائید بنده بعنوان پدر دختر حقی برایم مانده تا درباره دخترم اظهار نظری بکنم یا قانون این شده که دیگر کسی از پدر دختر سوالی نمیکند؟»

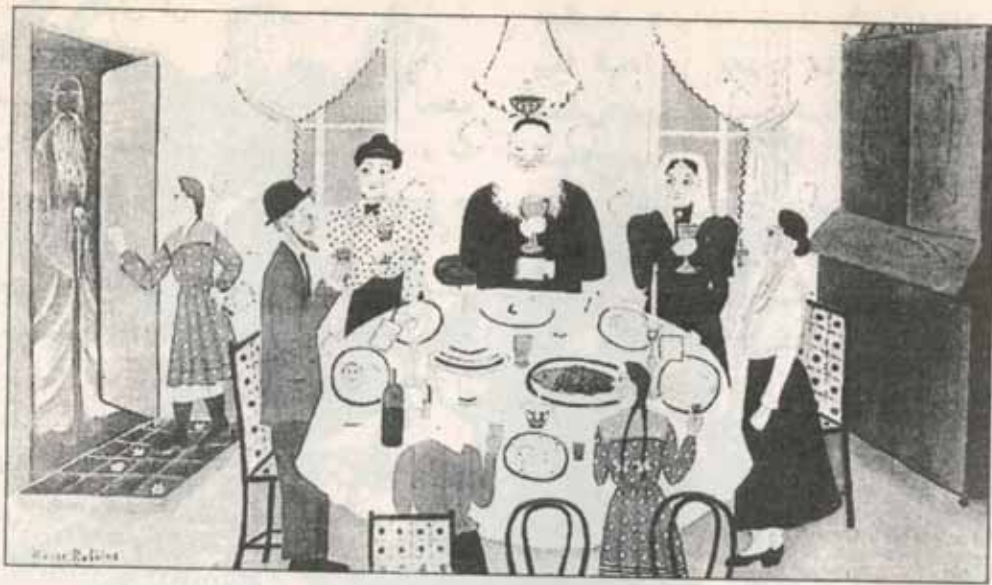
موتل جواب میدهد، «کاملاً برعکس و دقیقاً هم باین علت است که من دارم با شما صحبت میکنم. من شنیدم که لیزر ولف بخواستگاری زیتل آمده حال آنکه بیش از یکسال است که من عاشق دختر شما هستم. چندین بار خواسته‌ام بیایم و در این باره با شما صحبت کنم و هر بار کمی به عقب افتاده. اول میخواستم چند

رویلی پس انداز کنم که یک چرخ خیاطی بخرم و بعد هم یکدست لباس تروتمیز برای خودم بدوزم. این روزها هر کسی باید اقلاً دو دست کت و شلوار و چند تا پیراهن درست و حسابی داشته باشد ...» با عصبانیت میگویم، «شما و پیراهن هاتان! این دیگر چه جور استدلال بچه‌گانه‌ای است؟ و بعد از اینکه عروسی کردی میخواهی چه غلطی بکنی؟ بجای خرجی به زنت پیراهن بدهی؟»

به آرامی میگوید، «چرا، چرا، شما مرا به تعجب میاندازید راو تو! اینطور که من شنیده‌ام خود شما هم وقتی عروسی کردید خانه درست و حسابی نداشتید، چطور شد، هنوز هم ماشاله روی بیای خودتان ایستاده‌اید ... بهر حال، اگر دنیا سر جای خودش باشد، منم سر جایم خواهم بود، تازه، من حرفه‌ای دارم و کاری بلدم، مگر نه؟»

سرتان را درد نیاورم، راضیم کرد. یعنی من فکر کردم چرا خودم را گول بزنم. همه بچه‌های یهودی چطوری سرشان به سامان میرسد؟ اگر مردم طبقه من زیاد وسواس بخرج بدهند، بچه‌هاشان هرگز ازدواج نخواهند کرد. اما میان همه این حرفها، یک چیز هنوز مرا آزار میداد و از آن سر در نمی‌آوردم، منظور این دو تا از اینکه بهم قول داده‌اند چه بود؟ چه زمانه‌ای شده؟ پسری دختری را می‌بیند و باو میگوید، «بگذار به عقد هم در آئیم». چرا، چون این روش خیلی لجام کسیخته‌ای است.

ولی وقتی به این موتل که جلوم ایستاده و سرش را مثل گناهکاران خم کرده بود نگاه کردم، به وضوح دیدم که آدم صاف و ساده‌ای است و قصد دوشیدن کسی را ندارد و پیش خودم فکر کردم: «حالا برای چه من اینقدر وحشت کرده‌ام؟ برای چه اینقدر ادا در می‌آورم؟ خود من از کدام تبارم و شجره نامه‌ام چیست؟ نوه راو زوتزل! و چه جهیزیه کلانی میتوانم به دخترم بدهم و چه لباسهائی؟ ممکن است موتل کانرویل فقط یک خیاط باشد، ولی آدم خوبی است، کار میکند؛ و میتواند زندگی‌اش را اداره کند. علاوه بر این آدم



شریفی هم هست. پس من چه مخالفتی با او دارم؟

بخودم گفتم، «توی، بیخودی بدنبال بحث‌های بچه گانه نرو. بگذار این بچه‌ها با هم زندگی کنند». بله ... ولی با عیالم گله چه کنم؟ آنجا گرفتاری زیاد است. راضی کردنش کار شاقی است. چطور توی کله‌اش کنم که کار درست اینست؟ ...

به خواستگار جوان گفتم، «میدانی چی، موتل، تو برو خانه. من کارها را راست و ریس می‌کنم. با این حرف می‌زنم، با آن حرف می‌زنم. همه کارها باید با دقت انجام شود. و فردا صبح، البته بشرطی که تا فردا صبح تصمیمت را عوض نکرده باشی، شاید همدیگر را دوباره دیدیم».

«من تصمیمم را عوض کنم!» موتل فریاد می‌زند، «راستی فکر میکنید که من تصمیمم را عوض خواهم کرد؟ اگر چنین کنم انشالله همین جا بمیرم! سنگ شوم، یک تکه استخوان بشوم، همین جا جلوی چشم شما!»

میپرسم، «چرا اینقدر بخودت نفرین میکنی. قسم نخورده هم حرفت را قبول دارم. برو موتل جان، برو. شب بخیر. و انشالله خوابهای خوب

بینی».

و شب من خودم هم به رختخواب میروم، ولی خوابم نمی‌برد. کله‌ام دارد می‌ترکد. نقشه پس نقشه میکشم تا بالاخره به نقشه صحیح می‌رسم. چکار کنم، گوش کنید عرض می‌کنم ...

شب از نیمه گذشته. گرداگرد خانه همه ما آرام خوابیده‌ایم. یکی خروپف میکند و یکی سوت می‌زند. به یکباره از جا می‌پریم، می‌نشینیم تا آنجا که زورم می‌رسد فریاد بلند می‌کشم. «کمک! کمک! کمک!» حالا همه اهل بیت بیدار شده‌اند و قبل از همه گلدی. و در حالیکه جیغ میکشد و می‌لرزد می‌گوید:

«خاک ب سرم توی بلند شو. چی شده؟ چرا

نعره می‌زنی؟»

من چشمانم را باز میکنم، به اطراف نگاه میکنم که بینم کجا هستم، و با وحشت می‌گویم، «کجاست، کجاست؟»

گلدی می‌پرسد، «کی کجاست؟ چه کسی را می‌گویی؟»

من به سختی جواب میدهم، «فروما سارا. فروما سارا، زن اول لیزرولف ... یک دقیقه پیش همین جا ایستاده بود».

زنم بمن میگوید، «عقلت را از دست داده‌ای. خدایا رحمش کن. میدانی چند سال است فروما سارا مرده؟»

«میدانم که مرده، ولی خودش چند لحظه پیش اینجا بود. همین جا بغل تختخواب، و با من حرف میزد. بعدش هم خرخره‌ام را چسبید و میخواست خفه‌ام کند...»

«توی، چه بلانی بسرت آمده؟ معلوم است داری چه می‌گویی؟ حتماً داشتی خواب میدیدی. سه بار به زمین تف بیانداز و بگو که چه دیدی و من برایت تعبیر خواهم کرد.»

«خدا عمرت را زیاد کند، گُلدی. خوب شد بیدارم کردی اگر نه از وحشت در جا مُرده بودم. یک لیوان آب برایم بیاور تا خوابم را برایت تعریف کنم. اما قول بده که وحشت نکنی: در کتب مقدسه آمده که گاه تنها سه قسمت از خوابها به حقیقت می‌پیوندد و بقیه‌اش بیهوده است. خوابم این بود...»

«اول خواب دیدم که ما یک جشنی داشتیم، نمیدانم چه جشنی. یا نامزدی بود یا عروسی. خانه شلوغ بود. همه مردان و زنانی را که می‌شناختیم آنجا بودند - راو و شوخط و همه. مطرب هم بود... درست وسط مهمانی، در باز شد و مادر بزرگت زیتل وارد می‌شود - روحش شاد...»

زنم در حالیکه رنگش پریده، جیغ میزند، «مادر بزرگ زیتل؟ چه شکلی بود. چی پوشیده بود؟»

«چه شکلی بود؟ انشالله دشمن‌هایمان این شکلی باشند. زرد. زرد کهربانی. و چی پوشیده بود؟ چه انتظاری داری؟ سفید. کفن. نزد من آمد و گفت: مبارک باشد. خوشحالم که برای زیتل که نام مرا براو گذاشته‌ای، چنین مرد جوان لایقی را انتخاب کرده‌ای. مرد خوب و نازنینی است این موتل کانرویل... اسم عمویم مردخای را روی او گذاشتند؛ وگرچه خیاط است، اما پسر خوبی است...»

گُلدی که بغض در گلویش گیر کرده میگوید، «خیاط! خیاط چطور به خانواده ما راه پیدا کرده؟ در خانواده ما معلم بوده، خزان بوده، شماس بوده، دستیار مرده شور بوده و انواع و اقسام مردم بی پول دیگر. اما خیاط - هرگز!»

«اینقدر توی حرف من نپر، گُلدی. شاید مادر بزرگت بهتر از ما میدانند... وقتی دیدم اینطور بمن تبریک می‌گوید، باو گفتم: چه گفتید، مادر بزرگ؟ راجع باینکه زیتل بناست زن یک خیاط بشود. فرمودید موتل؟ منظورتان یک قصاب است، نه؟ یک قصاب با اسم لیزر ولف؟»

و مادر بزرگ با عتاب جواب میدهد، «نه، توی. دخترت نامزد موتل است و موتل خیاط است، و به پای هم پیر میشوند - با امید حق - در راحتی و سلامتی.»

و من دوباره می‌گویم، «اما، مادر بزرگ، لیزر ولف را چکار کنیم؟ همین دیروز قول دخترم را باو دادم...»

هنوز حرفم تمام نشده بود که سرم را بلند کردم و دیدم مادر بزرگت غیبش زده است و بجایش فوما سارا، زن لیزر ولف سبز شد و بمن گفت: «راو توی، من همیشه ترا آدمی شریف دانسته‌ام، آدم صاحب عقل و کمالات. آنوقت چنین آدمی چطور باین کار دست می‌زنند که بگذاری دخترش بجای من بنشیند، در خانه من زندگی کند، کلیدهای مرا توی جیبش بگذارد، لباسهای مرا بپوشد، جواهراتم را بخودش بیآویزد، مرواریدهایم را؟»

جواب دادم، «تقصیر من است اگر لیزر ولف تصمیم گرفته زن بگیرد؟»

با عصبانیت می‌گوید، «لیزر ولف؟ لیزر ولف عاقبتی وحشتناک خواهد داشت، و زیتل تو هم همینطور، اگر زنش بشود. دلم برای تو و دخترت می‌سوزد، راو توی. بعد از عروسی بیشتر از سه هفته با هم زندگی نخواهند کرد و وقتی سه هفته تمام شد من بسر وقتش می‌روم و گلویش را اینطوری خواهم چسبید...» و وقتی داشت اینها را میگفت، فروماسارا خرخره مرا چسبید و داشت



چرا سخن را به درازا بکشم. روز بعد نامزد شدند و چند وقت بعد هم عروسی کردند. و هردوشان هم، خدا را شکر، خوشحالند. موتل خیاطی اش را میکند، در «بویریک» از خانه‌ای بیلاقی به خانه دیگر می‌رود و کار جمع می‌کند؛ و زیتل هم شب و روز مشغول است، غذا و نان می‌پزد و می‌شوید و مرتب می‌کند و از چاه آب می‌آورد ... اما به سختی روزی شان می‌رسد. اگر من هر چند وقت یکبار مقداری از پنیر و کره مان را برایشان ببرم و به دخترم چند سکه‌ای کمک مالی نرسانم - هرگز نخواهند توانست خرج و دخل کنند. ولی اگر از دخترم - زیتل من - بپرسید، می‌گوید همه چیز عالی است. فقط خدا موتل را سلامت نگهدارد.

حالا از دست بچه‌های این زمانه گله کن. نوکری شان را میکنی، برایشان همه کار میکنی، و آنوقت بتو می‌گویند که عقل آنها بیشتر است. و ... شاید هم بیشتر است ...

خفهام میکرد - چنانکه اگر بیدارم نکرده بودی، تا حالا جان داده بودم رفته بود پی کارش ...
«تف، تف، تف» زخم سه بار به زمین تف میاندازد و ادامه میدهد: «یکی از ارواح خبیثه است، به رودخانه بیافتد؛ توی زمین فرو برود؛ برود زیر سقف خانه‌ها ناپود شود؛ توی جنگل‌ها سر به نیست شود - اما هیچوقت سراغ ما و بچه‌هایمان نیاید! انشالله که آن قصاب این خواب را ببیند! یک خواب خیلی بدتر و سیاه تر از این! ناخن کوچک موتل کانریل می‌ارزد به تمام هیکل این مرد، حالا خیاط است که باشد، چرا که اگر اسم دانی مردخای من باو داده شده، گمان نکنم که خیاطی روی پیشانی اش نوشته شده باشد. و اگر مادر بزرگم - که روحش شاد باشد - این زحمت را بخودش داده تا اینهمه راه از آن دنیا بیاید که بما تبریک بگوید، باید همه ما قبول کنیم که مصلحت اینست، و بهتر از این نمیشود، آمن ...»

Ramineh, Fani & Nowakhtar, LLP

Certified Public Accountants

3333 Wilshire Boulevard – Suite 804, Los Angeles, CA 90010

(213) 381 – 0800

موسسه حسابرسی و خدمات مالی

بیژن رامینه، حمید فانی و شهریر نواختار

سه تن از ورزیده ترین حسابداران CPA

**در مورد هرگونه مسائل و پرسشهای مالی و مالیاتی بخود
با ما به گفتگو بنشینید.**



شماره ۵۰ شماره ۱۰۰۰ ریال
انتشاره
اداره: درجه و اطلاع و طرح خلاص
و کرده شماره است
نکته شماره - ۲۰ ریال

مسئولیتها: مؤسسه حسابرسی و خدمات مالی
محل اداره
تهران: سه راه سرویس
نشان تلگراف: افسر الی.

۶ نیسان دوم ۸۴-۵۷

۱۳۳۷:۱۵۱۱:۱۳۳۷

سومین چاپ گنجینه تاریخی یهودیان معاصر ایران در نیم قرن گذشته (۸ - ۱۹۴۶ تهران) همراه
نقد نامه هائی از سوی رؤسای سازمانها و شخصیتهای سیاسی ، فرهنگی و اجتماعی ((بفارسی ،
انگلیسی وفرانسه)) با حجم و اندازه کوچکتر از نخستین و دومین چاپ مجموعه هفتگی (اسرائیل)
به سردبیری دکتر رحیم کهن انتشار یافت .
کلیه منافع حاصل از این مجموعه به نفع کانون سالمندان یهودی ایرانی لوس - آنجلس (سازمان
غیر انتفاعی) منظور خواهد شد.

دفتر کانون سالمندان یهودی ایرانی - تلفن و فاکس : ۱۰۲۶ - ۲۸۹ (۳۱۰)

نشانی : 1019 S. WOOSTER ST. #228. LOS ANGELES , CA 90035

سرگذشت موسیو حثیم و اعدام جگر خراش او

داستان منیر تیزابگر

گفتی سرنوشت شوم بر آن شده است که از همه جانب
زمینه را برای موفقیت توطئه خائنانه مخالفین علیه حثیم
فراهم سازد زیرا از یک طرف حکومت نظامی بمناسبت روابط
دوستانه حثیم با مدرس دهن سردار سپه را بیش از پیش
نسبت به وی مشوب ساخته و از طرف دیگر دور قاب چینان
سردار سپه از قبیل سرهنگ درگاهی رئیس شهربانی که هم از
آن زمان برای خود شیرینی در برابر مافوق خود و ارتقاء مقام و
کسب وجهه، بیگناهان را در نظر سردار سپه جنایتکار قلمداد
میکردند و یا برای منافع مادی حاضر به هرگونه تبه کاری
بودند در مورد همکاری حثیم با مدرس راه افراط پیمودند.
در این میان پیش آمد دیگری روی داد که از هر حیث به زیان
حثیم و به نفع مخالفان او تمام شد. توضیح آنکه یک یهودی
بیگناه بنام منیر تیزابگر را با اتهام واهی خرید اموال مسروقه به
کمیسری آن دوره بردند و سخت شکنجه اش کردند. بهتراست
در این مورد بار دیگر از یادداشتهای مهندس بنایان که خود
در آن زمان شاهد ماجرا بوده است استفاده کنم. مهندس بنایان
مینویسد: «تیزابگر را به کلاتری جلب کرده و بزندان مجرد
افکنده بودند و بدون هیچگونه رسیدگی دقیق و بدون محاکمه
اورا به تخته شلاق بسته و آنقدر شلاق زده بودند که پشتش
غرق خون شده و بیهوش شده بود و بعداً که مسلم گردید اساساً
گناهی نداشته است اورا آزاد کردند. حثیم که از این پیش آمد
سخت خشمگین شده بود نخست چند عکس از پشت خونین
تیزابگر برداشته و سپس دست اورا گرفته و نزد درگاهی رئیس
شهربانی برد. در اینجا بهتر است باز از خاطرات ابراهیم
خواجه نوری استفاده کنم که در شرح حال درگاهی رئیس
شهربانی در سلسله انتشارات «بازیگران عصر پهلانی» چنین

مینگارد: «روزی در دفتر درگاهی نشسته بودم که ناگهان حثیم
وکیل کلیمیان یک تن یهودی را با خود نزد رئیس شهربانی
آورد و پیراهن اورا عقب زد و پشت اورا که آثار شکنجه و
سرخی خون هنوز کاملاً در آن هویدا بود به درگاهی نشان داد و
گفت: ملاحظه کنید اعضای شهربانی شما با مردم بیگناه چه
میکنند؟» خواجه نوری اضافه میکند «شجاعت حثیم در مقابل
مرد خشنی مثل درگاهی که به غرور و خشونت معروف بود مرا
سخت متحیر ساخت. درگاهی از او پوزش خواست و قول داد
که در این خصوص رسیدگی کامل کند.» چون حثیم از این
رسیدگی چندان رضایت حاصل نکرد عکس های پشت
تیزابگر را به کمیسیون حقوق بشر مجمع عمومی جامعه ملل
ارسال داشت. از جانب کمیسیون سخت از دولت ایران
بازخواست گردید و رضاشاه که در آغاز سلطنت میخواست از
ایران چهره ای بمراتب دموکرات تر و متمدن تر از سابق به
جهانیان نشان دهد سخت نسبت به درگاهی برآشفته و اورا
مغضوب ساخت و در عین حال از این جسارت یک نماینده
یهودی با آنکه از موافقت وی در مجلس مؤسسان با انقراض
خاندان قاجاریه از سلطنت رضایت داشت آزرده گردید.

هنگامیکه دوستی حثیم با مدرس و نطق های مؤثر او
در مجلس شورای ملی و تلاش پیگیر برای دفاع از هم کیشان
مظلوم خویش موجب تشکیل پرونده خصومت آمیزی بنام
وی در فرمانداری نظامی گردید و ورق برنده ای بدین طریق در
دست مخالفین حثیم افتاد و از جانب دیگر تلاشهای
مذبوحانه لقمان و هواخواهانش برای جلوگیری از انتخاب
حثیم به نمایندگی بجائی نرسید مخالفان سرسخت آن قهرمان
بی باک دست به بازی خطرناکی زدند. در جلسه محرمانه ای که
با ریاست دکتر لقمان در یکی از باغات اطراف تهران تشکیل

دادند تصمیم گرفتند که حثیم را متهم به جاسوسی به نفع انگلیس کنند و در مطبوعات ایران، در نزد مقامات امنیتی ایران به تبلیغات شدید علیه او پردازد و از طرف دیگر نامه ای به سازمان صهیونیستی جهان نگاشته و رسماً او را جاسوس ضد یهودی و مخالف با آرمانهای صهیونیسم در ایران و جهان قلمداد کنند.

نامه سرتاسرافترا و غرض سازمان جهانی صهیونیسم

تنگ باد برکسانیکه در راه نیل به مقاصد پلید خویش و ارضاء حب ریاست دست بخون انسانهای بیگناه آنها هم کیشان خویش میالایند. برآستی هنگامیکه مشاهده میکنیم چگونه یک عده از خدا بی خبر وقتی کسی را بمنزله مانعی در سر راه خویش تلقی میکنند با چه جسارت و وقاحتی برای درهم کوبیدن آن مانع تلاش میکنند در حیرت میمانیم که چگونه غرایز و شهوات انسانی بمراتب از غرایز حیوانی پلیدتر و مشمئزتر میشود. پس از آنکه «نمایندگان مأمور تحقیق» سوابق حثیم بخوبی خودشان «موارد اتهام او را کشف و طبقه بندی کردند» نامه ای سرتاسر غرض و افترا از طرف سازمان صهیونیست تهران بسازمان جهانی صهیونیسم در لندن و همچنین سفارت انگلیس علیه حثیم در ده صفحه ارسال داشتند. سران سازمان از اینکه مبادا روزی مشتشان باز شود و کاسه رسوایی و بی آرمیشان از بام فرو افتد نام منشی سازمان یعنی «آقاماشیح» گمنامی را که مردی بی سواد و اساساً از مفاد نامه اطلاعی نداشت قید کردند.

باآنکه سازمان صهیونیست تهران از بدو تشکیل جز اسم بی سمائی نبود و هیچ گونه تحرک و فعالیت چشمگیری نداشت، از آنجا که مبارزه با حثیم مصادف با تصویب قیومیت فلسطین از طرف جامعه ملل شده بود، با افکار اهریمنی خود درصدد برآمد که از این فرصت استفاده کرده و برای نابود کردن حثیم حتی المقدور در مقابل سازمان جهانی صهیونیسم خوش رقصی کند. بنابراین در آغاز نامه «آقاماشیح» سخت در باره جشن مختصری که در کنیسیای عزرا به مناسبت تصویب قیومیت فلسطین برپا کرده بودند غلو کرده و از کاه کوهی ساخته و شکایت ناجوانمردانه خود را از حثیم چنین

آغاز کرده اند. (قسمت های مورد لزوم این نامه را از متن آن که توسط پرفسور امون تنصر در شماره ۱۰۴ شوفار نیویورک آمده است اقتباس میکنم):

«چند روز بعد در شماره نهم روزنامه «هجیم» مدیر آن (مستر) حثیم انزجار شدید خود را نسبت به سیاست بریتانیای کبیر ابراز داشت و اعلام کرد «حثیم و یارانش» در این جشن شرکت نکردند بدین علت که قیومیت فلسطین بدست بریتانیای کبیر سپرده شده است. (پیوست اصل مقاله و ترجمه آنرا برایتان ارسال میداریم).

حثیم جوانی است در حدود ۳۴ ساله متولد کرمانشاه که یهودی زاده شده و سالها اغلب ادعای مسلمانی و گاهی مسیحی میکرد. او مردی است که حاضر است تمام جامعه یهود ایران را قربانی منافع شخصی خود کند. مدتی در گمرک کرمانشاه کار میکرد و در این سمت همیشه نسبت به تجار یهودی خصومت می ورزیده و کار شکنی های فراوانی میکرد. بخصوص نسبت به یهودیان بغداد. مدتی هنگام اشغال ایران توسط سربازان انگلیسی (در جنگ جهانی اول) وی کارمند اداره سیاسی انگلیس بود و از این مجری با مقامات رسمی ایران آشنائی پیدا کرده. پس از تخلیه ایران از سربازان انگلیسی حثیم به تهران آمد و همیشه خود را مردی بانفوذ در دستگاه کنسولگری دولت انگلستان معرفی میکرد. تعداد زیادی اشغال شده به او پول میدادند تا کارشان را از طریق کنسولگری راه بیندازد ولی وی هیچگاه در کارش موفق نمی شد. حثیم بعدها روزنامه «اتحاد» را براه انداخت و با مسلمانان زندگی کرده و ادعای مسلمانی میکرد و بایهودیان معاشرت نداشت. این روزنامه اتحاد مدتی بعنوان ارگان سفارت انگلستان و بعدها تحت نظر سفارت روس درآمد. لازم است تذکر داده شود که حثیم، مستر حثیم، تواریش حثیم (رفیق حثیم بزبان روسی) و شموئیل یحزقل حثیم نام یک نفر است که در فرصت های گوناگون از آنها استفاده میکرده است.

در حدود شش ماه قبل حثیم بفکر افتاد نماینده یهودیان در مجلس بشود. به همین علت شروع کرد به بدگویی و اهانت نسبت به نماینده ما دکتر لقمان. وی چون دید کسی واقعی به اهانت های او نمی گذارد نقشه ای کشید

سران سازمان جهانی صهیونیسم می پرسند: آیا حاضرید با اندرزهای خودتان در رفع مشکلات اشاره شده ما را یاری دهید و تصمیم لازمه را که بصلاح باشد اتخاذ نمائید و یهودیان ایران را از دست این مردنجات دهید؟

نظری به بهتان ها و تهمت های وحشت انگیزی که در نامه «میرزا آقا ماشیح» به حنیم وارد آمده است

گرچه هر کودک دبستانی هم هرگاه با نظر منصفانه ای به نامه سرتاپا افتراء و بی اساس «میرزا آقا ماشیح» که در حقیقت میرزا بنویس مخالفین سرسخت «حنیم» بوده است بنگرد بیدرنگ تصدیق خواهد کرد کلیه اتهامات وارده تا چه اندازه مبهم و غرض آلود است و با آنکه محققان و نویسندگان عدیده‌ای از جامعه یهود برهه این لاطائلات قلم بطلان کشیده‌اند باز در مقام رفع هرگونه شبهه ای در موردگستاخی و بیشرمی تهیه کنندگان آن نامه غرض آلود به یکایک اتهاماتی که در نقشه توطئه طراحی شده و اینک در قالب نامه «میرزا آقا ماشیح» ریخته شده بود نظری می افکنیم و دربارہ امکان صحت یا سقم آن به بررسی می پردازیم:

۱- ادعای مسلمانی و گاهی مسیحی میکرده است!

از هر اتهام پست تر، احمقانه تر و غرض آمیز تر اتهام الصاق وصله مسلمانی به لباس حنیم است زیرا نه تنها پدر من که سالیان متمادی با خانواده او زندگی میکرد از غرور اسرائیلی او داستانهای می گفت، بلکه مدارک و شواهد فراوان نشان میدهد او در زبان عبری تسلط فراوان داشت و در کتابهای تلمود و زوهر تحقیقات بسیار کرده بود. گذشته از این نخستین یهودی بود که روزنامه هحیم را به زبان عبری منتشر کرد و در مقالات خود از تورات و سایر کتابهای مقدس یهودی نکاتی استخراج میکرد که حتی راب های متبحر یهودی را به ششدر حیرت می افکند. بنگرید آقای داود ادومی که شاهد عینی زندگی حنیم بوده است و خود یکی از روشنفکران کرمانشاه است در مقاله مستندی که در تحلیل شخصیت حنیم و عشق او به مذهب اباجدادی خویش در مجله شوقار نیویورک منتشر ساخته است در مورد رد بهتان ابلهانه عدم معاشرت حنیم با یهودیان و مسلمان بودن او چه میگوید: «اگر حنیم با یهودیان

که مزاحمتی برای یهودیان فراهم آورد بطوریکه تنها او میتواند این مزاحمت را از سر آنها رفع کند. بدین صورت خواست توجه یهودیان را نسبت بخود جلب کند و از این موفقیت خود استفاده شخصی ببرد. در ماه نیسان گذشته (برابر ماه آوریل) وی کمیته ای ترتیب داد بنام ندای اسلام با شرکت ملاهای مسلمان و افراد ضد یهود. با این قصد که افراد تحصیل کرده ایرانی را وادارند که یهودیان را تحت تعقیب و آزار قرار دهند. آنها شب و روز یهودیان را کتک میزدند و تهدید میکردند که اگر شرایط دوازده گانه تبعیض و محدودیتهای اجتماعی را نپذیرند محله یهودیان را غارت کرده و یهودیان را بقتل خواهند رساند. از سوی دیگر وی یک چیزی انتشار داد بنام «عریضه یهودیان» و بعد عده ای را انتخاب کرده و آنها را مأمور نمود که به یهودیان بنمایانند که تنها حنیم میتواند این قطعنامه را باطل کند و تنها باید به او مراجعه کرد ولی کسی به حنیم مراجعه نکرد. این موضوع تحت بررسی مجلس و کابینه و وزارت کشور قرار گرفت. اوضاع خیلی جدی شده بود. جریان به اطلاع راب ژوزف شائول کورنفلد سفیر آمریکا در تهران رسید. وی از خطر مطلع گردید و بدون فوت وقت موضوع را ساکت کرد.»

آقا ماشیح سپس لاطائلات مفصل دیگری در باره مبارزه واهی حنیم با صهیونیستها را ذکر کرده و چنین مینگارد: گاه بگاه در این فکر بودیم که علیه وی به سفارت انگلستان شکایت کنیم ولی مشکوک بودیم از اینکه مبادا وی هنوز با آنها در رابطه است ولی پس از قرالت مقاله «بدوستان حنیم» در شماره نهم نتوانستیم بیش از این ساکت بنشینیم لذا نامه ای به سفارت انگلستان نوشتیم که رونوشت آن پیوست این نامه برایستان ارسال میگردد. منشی کل و حسابدار ما در این مورد با کنسول انگلیس (آقای هاوارد) ملاقات کردند. آقای هاوارد به آنها گفت حنیم در گذشته کارمند اداره سیاسی انگلستان در اراضی اشغالی ایران بوده ولی از آن وقت تا به امروز هیچ رابطه ای بین آنها نیست. بنا پیشنهاد کرد موضوع حنیم را بشما گزارش دهیم و از شما کسب تکلیف کنیم.»

آنگاه آقا ماشیح مفصل به دکتر یرال و چگونگی همکاری او با حنیم اشاره کرده و مجدداً به حنیم حمله برده از

معاشرت نداشت چگونه در موقع انتخابات دوره پنجم مجلس شورای ملی با هشتاد درصد آراء یهودیان تهران و شهرستانها به مجلس راه یافت؟ در روزهای شبیه حثیم بود که قطعاتی از تورات را در برابر جمعیت مشتاق و تشنه شیفتگان تجدد بشیوه خطبای دانشمند بر موازین پیشرفتهای تاریخی، علمی و فلسفی ترجمه و تفسیر میکرد. در زمان مأموریتهای اداری حثیم چه در اداره مالیه کرمانشاه و چه در گمرکات محمره و کردستان و چه در ارتش انگلیس او بود که مانند شیری از حق یهودیان محل مأموریت خود در برابر زور گوئیهای مأمورین دولتی قیام کرد.

۲- اما اتهام مسیحی بودن حثیم

این اتهام دیگر از افتراء مسلمان بودن حثیم وقیحانه تر و ابلهانه تر است زیرا خود آقامیرزماشیح اگر نیک بنگرید در همان نامه کذایی خود در این خصوص بصراحت تناقض گویی کرده است زیرا از طرفی مدعی است حثیم زمانی مسیحی بوده است و از جانب دیگر زبان باعتراف گشوده است که چرا حثیم جرأت حمله به مسیحیان را در دل راه داده است؟ او صریحاً در نامه خود چنین رجزخوانی کرده است: حثیم نوشته است چرا مسیحیان باید از اینکه قبر حضرت عیسی در دست یهودیان است ناراحت باشند. در حالیکه خود عیسی یک یهودی بود و اینکه مسیحیان معتقدند که عیسی به آسمان رفته پس چرا دیگر درباره قبرش حرف میزنند؟ همه این حرفها ممکن است برای یهودیان ایران مزاحمت فراهم کند و بهانه بدست ضد صهیونیست ها بدهد.

تصدیق کنید آیا انسان ابلهانه کوسه و ریش پهن سخن گفتن جز از عهده یک عده مغرض، بی سواد که حس انتقام و دد منشی دیدگان عقلشان را خیره ساخته است برمیآید؟

۳- راه انداختن روزنامه اتحاد

از اتهامات ناروای مسلمان یا عیسوی بودن حثیم بی اساس تر نسبت بدادن مالکیت روزنامه «اتحاد» به حثیم است زیرا هرکسی که با تاریخ سیاسی ایران در نیم قرن اخیر آگاهی داشته باشد بدون شبهه نام روزنامه اتحاد و نقش سرکشیک زاده مدیر و صاحب امتیاز آنرا شنیده و تا اندازه ای از سوابق

سیاسی و ارتباط او با سردار سپه و فعالیت پارلمانی او در مجلس پنجم آگاهی دارد. سرکشیک زاده چنانچه قبلاً هم یادآور شدم هنگامی که حثیم در اداره سیاسی ارتش انگلیس در قزوین خدمت میکرد رئیس بلدییه و سرهنگ پولادین نیز رئیس ژاندارمری آن شهر بود و به مناسبت تلاشی که حثیم برای تحکیم روابط آنان با انگلیس ها میکرد ارتباط دوستانه استواری بین آنان برقرار گردید که تا پایان عمرشان ادامه یافت. سرکشیک زاده که در مجلس پنجم به نمایندگی از قزوین انتخاب گردید علاوه بر نفوذ زیادی که در مجلس بدست آورد از دوستان و طرفداران صمیمی سردار سپه بشمار میرفت و مردی بسیار وارد در سیاست و میهن پرست بود چنانچه با وجود دوستی دیرینه اش با سردار سپه هنگامیکه موضوع تهیه لایحه انقراض سلسله قاجاریه پیش آمد و نمایندگان فرد فرد به خانه رضاخان خوانده شدند و ناگزیر به امضای لایحه انقراض گردیدند سرکشیک زاده ابا کرد و خاطر نشان ساخت که بدون مطالعه و بحث کافی در مجلس حاضر به امضای لایحه نخواهد شد و بعداً هم به دوستان مدرس پیوست. روزنامه «اتحاد» نیز که مظهر افکار او بود روزنامه ای کاملاً ملی بشمار میرفت و جای محکمی در میان مطبوعات داشت و چقدر بی اطلاعی و غرض ورزی میخواهد که در نامه سازمان صهیونیسم ایران اولاً مالکیت این روزنامه به «حثیم» منسوب گردد و ثانیاً در عین حال هم بعنوان ارگان سفارت انگلیس و هم وابسته به سفارت روس قلمداد شود.

۴- تشکیل کمیته «ندای اسلام»

در میان جعلیاتی که از دفاع مالیخولیایی و شتاب زده دشمنان حثیم برای درهم کوبیدن او در آن نامه افترا آمیز تراوش کرده است شاید از همه بی مایه تر و در عین حال خصمانه تر آن باشد که به آن مرد فریفته دین ابا واجداد خویش نسبت فعالیت ضد یهودی داده شود. در نامه جعلی خود نویسندگان ناشیگری و ابلهگی خود را کاملاً بشبوت رسانیده اند زیرا چنین نگاشته اند: «حثیم کمیته ای ترتیب داد به نام ندای اسلام» با شرکت ملاهای مسلمان و افراد ضد یهود با این قصد که افراد «تحصیل کرده» مسلمان ایرانی را وادارند که یهودیان را تحت تعقیب و آزار قرار دهند و شب و روز

۶- پاسخ دندان شکن روشنفکران یهود به ترهات

میرزا آقاماشیح

برای رد اتهامات مغرضانه مخالفان حثیم و ترهاتی که میرزا آقا ماشیح در نامه خود راجع به یهودی نبودن حثیم و عدم معاشرت او با یهودیان بافته کافیتست بنظریات چند تن از روشنفکران و نویسندگان معاصر حثیم در باره او اشاره کنیم تا معلوم شود هواخواهان دکتر لقمان از چه قماش و طرفداران حثیم از کدام طبقه تشکیل می‌شده است. کمتر کسی است که از تاریخ سرگذشت جامعه یهودیان ایران در نیم قرن اخیر آگاهی داشته و نام دو تن دانشمند ایرانی یکی بنام «حثیم موره» و دیگری «بنام سلیمان حثیم» را نشنیده باشد. این دونام براستی همواره در آسمان فضل و دانش ایران همچون دو اختر تابناک برای همیشه خواهند درخشید.

حثیم موره که در سال ۱۸۷۲ میلادی در تهران پا به عرصه وجود نهاده بود با اینکه در کودکی در سن هفت سالگی پدر خود را از دست داد و در همان ایام به مناسبت ابتلا به مرض سرخک بینایی هر دو چشم او نیز از میان رفت و تا پایان عمر کاملاً از دید محروم بود بر اثر استعداد خدادادی و غیرت شخصی جزء یکی از مشاهیر فضلی یهودیان ایران درآمد. بدون اغراق او یک دریای علم و دانش و تاریخ و ادبیات یهود بود که بیننده را متحیر می‌ساخت. او علاوه بر اینکه سالیان متمادی در مدرسه آلیانس تهران زبان عبری را با زبردستی فراوان تدریس میکرد و هزاران تن از دانشجویان آن مدرسه از خرمن دانش و تبحر او در زبان عبری بهره مند گردیده اند چندین کتاب ارزنده به زبانهای عبری و فارسی منتشر ساخت.

اما سلیمان حثیم نیز مردی دانشمند و یک یهودی دلباخته به مذهب آبا اجدادی خویش بود که معلومات عمیق داشت و با انتشار فرهنگهای بسیار دقیقی بزبانهای انگلیسی و فرانسه خدمت کم نظیری در راه اشاعه زبانهای علمی و خارجی در ایران انجام داده و آوازه شهرتش در میان فرهنگ دوستان بلند بود. در فعالیت های اجتماعی نیز سهم بسزایی داشت و سازمانی بنام سازمان ترقی بوجود آورده بود که در میان روشنفکران یهودی دارای طرفداران زیاد بود و این سازمان با تشکیل مجالس سخنرانی و نمایش پیس های

یهودیان را کتک بزنند. چنین تصور میکنم که هرکس مانند من یک عمر با افراد روشنفکر مسلمان ایرانی سر و کار داشته باشد قطعاً تصدیق خواهد کرد که بندرت و شاید هرگز یک مسلمان روشنفکر یعنی یک ایرانی که خودش قادر به تفکر و تعقل باشد یافت شود که نسبت به افراد غیر مسلمان عداوت یا خصومتی در دل پرورد بلکه کلیه افراد طرفدار تبعیض نژادی و متعصب در فکر و عقیده تنها کسانی بوده اند بیسواد و عاجز از تفکر و اندیشه که از آخوندهای قشری و رهبران مغرض تبعیت کرده اند. بنابراین حثیم که مردی روشنفکر و سیاستمداری ورزیده بود هرگاه میخواست عده ای را علیه یهودیان برانگیزد قطعاً سراغ روشنفکران نمی رفت چون روشنفکر هرگز به آسانی دیگران خام نمیشود و زمام عقل و اراده خود را آسان بدست این و آن نمی سپارد.

۵- جاسوس بودن حثیم

اما در مورد نسبت دادن اتهام جاسوسی به حثیم باز در همان نامه کذائی با اندک مطالعه مشاهده میگردد که خود نویسندگان نامه بدون آنکه متوجه باشند پاسخ رد به جعلیات خود را داده اند زیرا آشکارا چنین مینگارند: منشی کل و حسابداری ما در این مورد (جاسوسی حثیم برای انگلیس ها) با کنسول انگلیس آقای (هاوارد) ملاقات کردند. آقای هاوارد به آنها گفت که «حثیم در گذشته کارمند اداره سیاسی انگلستان در اراضی اشغالی ایران بوده ولی از آن وقت تا با امروز هیچگونه رابطه ای بین آنان نیست» گذشته از این هر انسان عاقل و پخته بخوبی میدانند که جاسوس بیشتر برای کسب مقام یا ثروت یا امتیازات مادی حاضر میشود به میهن و یا جامعه خود خیانت ورزد و حال آنکه هرگاه گرد مادیات نگردیده و همیشه حتی برای اسرار معاش خودش و خانواده اش در مضیقه بوده و چه در دوران زندان و چه پس از مرگ او تنها عده ای از دوستان و هواخواهانش زندگی او و یا خانواده اش را تأمین میکردند. ابراهیم خواجه نوری نویسنده و روانشناس معروف که در دوران جوانی یکی از دوستان نزدیک حثیم بوده است خاطر نشان میکند که او در نهایت عسرت زندگی میکرده و هرگز بمال و منال عنایتی نداشت.

مذهبی تکان بزرگی به جامعه عقب مانده یهود داده بود.

این دو عنصر دانشمند که سخت فریفته افکار و آرمانهای حثیم بودند و نیک تشخیص میدادند هرگاه به این مرد پر و بال داده شود تا چه اندازه میتواند مصدر خدمات گرانبهایی برای جامعه یهود گردد توأمأ نامه ستایش آمیزی در تقریظ از روزنامه حثیم نگاشته اند که از طرفی تسلط کامل آنان را به زبان فارسی نشان میدهد و از طرف دیگر اثبات می کند که تا چه اندازه برای افکار و ایده آلهای حثیم ارزش قائل بوده اند.

متن کامل این نامه تاریخی را دانشمند محترم پروفیسور تنصر در «گوشه ای از ماجرای مستر حثیم» در مجله شوفار نیویورک منتشر ساخته اند و من در اینجا فقط به ذکر جمله ای چند از آن اکتفا می کنم. این دو مرد فاضل در نامه خود چنین خاطر نشان میکنند: «گرچه جریده فریده خود مستغنی از تعریف و توصیف میباشد ولی برماست که با کمال تشکر و قدردانی و نهایت امتنان وظیفه شناسی آنرا استقبال نموده و با صمیم قلب تبریک و تهنیت گوئیم زیرا زنده کننده احساسات مرده و حفظ کننده حقوق از بین رفته ماست. با اطمینان میگوئیم که از طلوع این ستاره درخشان حقوق حقه ملت ما که سالها بواسطه عدم آزادی معدوم بود آزاد شد و باب ترقی و تعالی توده ملت ما که مدتها بواسطه سد استبدادی مسدود شده بود مفتوح گردید.»

این نامه آنقدر ستایش آمیز و تکان دهنده بود که در قلب «حثیم» اثر فراوان بخشید و پاسخ ادیبانه و شورانگیزی که او به این نامه داده است باز جواب به آن ابلهانی است که

مدعی بودند «حثیم» باندازه کافی سواد فارسی و عبری ندارد. در اینجا نیز از درج تمام متن پاسخ حثیم برای جلوگیری از تطویل کلام خودداری میکنم. فقط برای اثبات مراتب فضل و ذوق ادبی حثیم چند جمله از آنرا میآورم. او در آغاز نامه که بخط عبری نوشته شده است چنین مینگارد:

«استاد معظم حضرت حاخام حثیم موره و دوست فاضل میرزاسلیمان حثیم

لاله هائیکه صدر چمن و گلزار را زینت داده بیابان و صحاری را سرور و انبساطی خاص میبخشند، گلهای فرح بخش که محرمانه بگوش یکدیگر سرود عشق میخوانند، آفتاب سوزان آنها را پژمرده و کدر میسازد و تندر باد بی مروت نیز قامت آنها را خم و سرافکنده میکند. اما چند شبم آثار ملالت را از عارض آنها محو کرده و نسیم صبحگاهی غبار مرگ را از چهره گلهای قشنگ و دلریا پاک میکند. بی مهربی معشوقه نیز عاشق را مأیوس و افسرده میکند ولی اشکهای با محبت و پاک معشوقه اگر بر رخ عاشق بچکد مثل همان شبم عاشق را از چنگال یأس و حرمان خلاص میکند. آن شبم و این قطره های اشگ، گلها و عشاق را بزندگی خوشی امیدوار میکنند. مکتوب محبت آمیز شما نیز برای من همان شبم برگل و همان آفتاب برای گل آفتاب گردان بوده، روح مرا که بواسطه فساد محیط و جهل جامعه و بدی مؤسسات افسرده شده بود نوازش کرد.»



آیا از ما انتقادی دارید؟

از طریق تلفن پیام گیر ۸۹۵۴ - ۷۶۱ (۲۱۳) یا فکس شماره ۸۹۴۸ - ۷۶۱ (۲۱۳) و یا از طریق

نامه نظرات و انتقادات سازنده خود را با ما در میان بگذارید - با این قول که همه این نظریات و انتقادات آنگونه که همیشه روش ما بوده، در شوفار به چاپ برسد و به آنان توجه شود.

گل باغ آشنائی

فریدون مشیری

پرکن پیاله را

پرکن پیاله را،

کاین آب آتشین،

دیری است ره به حال خرابم نمی برد!

آن بی ستاره ام که عقابم نمی برد!

در راه زندگی،

با اینهمه تلاش و تمنا و تشنگی،

با اینکه ناله می کشم از دل که: آب... آب...!

دیگر فریب هم به سراپم نمی برد!

این جام ها - که در پی هم می شود تهی -

دریای آتش است که ریزم به کام خویش،

گرداب می ریاید و، آبم نمی برد!

پرکن پیاله را...

غزلی از: مولوی

باز آمدم، باز آمدم، از پیش آن یار آمدم

درمن نگر، درمن نگر، بهر تو غمخوار آمدم

شاد آمدم، شاد آمدم، از جمله آزاد آمدم

چندین هزاران سال شد تا من بگفتار آمدم

آنجا روم، آنجا روم، بالای بدم بالا روم

بازم رهان بازم رهان کاینجا بزندهار آمدم

من مرغ لاهوتی بدم دیدی که ناسوتی شدم؟

راهش ندیدم ناگهان در وی گرفتار آمدم

من نور پاکم ای پسر، نه مشت خاکم مختصر

آخر صدف من نیستم من دُرّ شه و ارآمدم

ما را بچشم سرمبین ما را بچشم سیره بین

آنجا بیا ما را به بین کاینجا سبکبار آمدم

از چار مادر برترم و از هفت آبا نیزهم

من گوهر کانی بدم کاینجا بدیدار آمدم

ای شمس تبریزی، نظر درکل عالم کسی کنی

کساندر بیابان فنا جان و دل افکار آمدم

من، با سمند سرکش و جادویی شراب،

تایبکران عالم پندار رفته ام

تا دشت پرستاره اندیشه های گرم

تا مرز ناشناخته مرگ و زندگی

تا کوچه باغ خاطره های گریز پا،

تا شهر یادها...

دیگر شراب هم

جز تاکنار بستر خوابم نمی برد!

هان ای عقاب عشق!

از اوج قله های مه آلود دور دست

پرواز کن به دشت غم انگیز عمر من

آنجا ببر مرا که شرابم نمی برد..!

natural defenses against disease agents, including cancer. Echinacea and Goldenseal are unique infection fighters and are most effective against colds, flu and infections. These herbal medications are easily obtainable. They are inexpensive and have no side effects. Echinacea defeats the infectious virus by aiding the immune system, until the symptoms diminish. Unbelievably, Echinacea can actually attack the cold virus, which is infrequent to any medical drug.

Many studies have been done to prove the validity and the effectiveness of Echinacea. One study was conducted on 100 people, ages ranging from 15 to 75 on people who were prone to cold viruses and bacterial infections. In an eight-week trial, half of the group tried Echinacea and the other half took placebos. At the end of the eight-week trial, the group that took Echinacea reduced its rate of getting a cold by 40%. In yet another study, 100 healthy volunteers, ages ranging from 18 to 60, were studied. The results were that the flu and cold episodes were cut shorter and upper respiratory symptoms were reduced. Specifically, symptoms such as stuffy nose, sneezing, sore throat, headaches

and pain were reduced by 75% of those who used Echinacea. It is unclear as to how Echinacea accomplishes or even triggers the increased immune system activity. However, it is clear that it fends off infections by attacking viruses and enhancing the immune system. Echinacea may cause stomach upsets and diarrhea. People who suffer from tuberculosis, multiple sclerosis, diabetes and IADS should not use Echinacea. Therefore, your health care provider should allow you to take this herb.

Other herbal remedies include Zinc Lozenges. This element helps people recover from colds more quickly. A vaporizer or a humidifier should be used to prevent mucous in the nose from becoming hard and dry. It is also recommended to add a few drops of eucalyptus oil to the water. This helps to cleanse or disinfect the atmosphere.

In conclusion, colds and flu are both very common. People can practice some general prevention methods such as avoiding contact with people who have a cold or washing their hands and keeping hands away from their nose and mouth.

WE NEED ENGLISH WRITERS!

AND WE KNOW THERE ARE MANY OF YOU OUT THERE

*SHOFAR IS A COMMUNITY MAGAZINE
WHICH BELONGS TO ALL OF YOU*

COME ON, PICK UP YOUR PEN AND WRITE!

HERE ARE THE FIRST FEW WORDS TO HELP YOU START:

Dear Shofar...

Nora Y. Amin

HERBAL HEALING

Winter has once again arrived, and with it so has the flu season. The many symptoms of the common cold (congestion, sneezing, watery eyes, restlessness and aches and pains) are aggravating at best, and sometimes handicapping at worst. Unfortunately, the cold virus has the ability to alter itself in size, shape and form, in more than one hundred ways. One the downcast, this makes it almost impossible, as well all know, to construct a vaccine against the virus.

Antibiotics are useless against viruses, unless a bacterial infection is developed. Other orthodox treatments provide relief from the irritating symptoms of colds and the flu. For example, Acetaminophen (Tylenol) and Ibuprofen (Motrin and Advil) help to reduce fever and relieve pain. Moreover, decongestants help to decrease inflammation in the nasal lining. Finally, Diphenhydramine such as Benadryl can help relieve the discomfort of sneezing, which resembles an allergic reaction.

In the era of western civilization, most people rely on conventional systems of treatment. However, dramatic scientific data reveals the healing powers of herbs and other natural remedies, used centuries ago by Egyptians.

Colds are very common and are the leading cause of visits to the doctor. Adults have an average six to eight colds a year. An uncomplicated cold lasts anywhere from 5 to

10 days. Sometimes, while the immune system is fighting one virus, another one attacks, causing the cold to last longer.

Although pharmaceutical over-the-counter medications aid to relief the symptoms of a cold, they do absolutely nothing to help boost the immune system and strengthen the body. On the other hand, natural medicines, such as herbs and vitamins, can treat many different ailments, including a cold and can sometimes be more effective than the common drug.

Herbal products are moving mainstream to treat minor ailments. Doctors in other countries, for instance Germany and France, routinely prescribe natural remedies to treat sicknesses. Incidentally, physicians and pharmacists in these countries are required to pass tests on their knowledge of herbal medicines in medical and pharmacy school. In this way, doctors and pharmacists are informed of the mechanism of the botanicals and can consistently advice and caution patients in dosage, indications and precautions of these herbs.

In this particular article, I would like to discuss the benefits of *Echinacea*, *Goldenseal* and *Zinc Lozenges* for the indications of colds and flu.

As a matter of fact, many scientists are working on drugs acting as immuno-stimulants, which are designed to boost our

live and give of its light. Michael kindled his *Shamash* and held it aloft, and the breathless silence was broken by a long drawn out sigh as the darkness began to retreat before the light.

I watched through half-closed lids as the flame was passed from one candle to the next. My own *Shamash* was lit, and soon, the circle of light was complete. With the return of the blessed light, everyone was smiling once again. We sang the candle blessings as we lit our own menorot, giving thanks for the ancient miracles granted our forefathers, and adding our own thanks for the miracle of the delivered ones among us.

Carla, one of the group of young people from Germany, was facing me across the circle. As we reached the *Schehechyanu* – the prayer, which thanks God for having kept and preserved us – I saw her face crumple. She left the circle and walked silently out of the room. My throat tightened. I longed to follow her, to comfort her, but I was such a product of a typical English upbringing, I had not yet learned to hug and to hold when words failed me. My fear and awkwardness held me back, and I am haunted by that memory. When I replay the scene in my mind, I see myself going out to comfort her.

Through familiarity and rote recitation, the meaning of many traditional prayers is lost, until a spark of remembrance brings a revelation of their true significance. I had no way of knowing in those dark war years, how the *Schehechyanu* would become invested with such depth of meaning for me. It now draws me back, year after year, to times and places when the words were truly a prayer of thanks for deliverance.

With our arms entwined around each other's shoulders, and the candles burning

brightly around the circle, we sang *Maoz Tzur*. The emotions suddenly rising within me were unfamiliar and frightening. I felt as though I was drowning in tears, that I would start crying in front of all my friends, and feel embarrassed. Slowly, I became aware of the tightly gripping fingers digging painfully into my shoulders. As I turned to ask my friend to loosen his grip, I saw that the tears I vainly tried to hold back were filling other eyes too. A collective reservoir engulfed everyone within our circle – mixed tears of joy for the miracle of deliverance in our midst mingling with tears of sorrow for those who would forever remain in darkness, and never again witness this glorious Festival of Lights.

But the resilience of youth and the lights and the joy prevailed. "*Baru choshech legareh*" we sang, our arms linked in an unbroken chain, "... we have come to banish the darkness..." Reflected in the glistening eyes around us were a multitude of miniature flames, each one a *Ner Zichronot* for one of our lost ones. We sang on into the night, as we loved to do, and as the candles cast their golden glow upon us, the room became an oasis of peace.

Within the space of an hour, the small candles had all burned down, but their inner glow has never faded. It is rekindled each *Chanukah*, nurtured by the ancient words and familiar melodies that strike such deeply resonant chords. As I absorb the glowing warmth of the candles, I feel myself rededicated with past, present and future generations of my people, bound by that unbroken thread that is woven throughout the fabric of our history.

Today, the lights of freedom have become invested with an even more universal meaning. As the spirals of smoke eddy and swirl, fall and intertwine, they also symbolize the oneness of humankind.

sputter into life. I saw a chink of light showing through heavy blackout curtains, and ran to tell the lady of the house.

The BBC broadcast non-stop reports from the various front lines, making the war a pervasive presence – with its never-ending litany of victories and defeats; rising toll of deaths and injuries of young men become soldiers; injuries and deaths from the fires and bombing at home.

Air raids were a constant accompaniment to our lives. Daytime raids became mere nuisances after while, and we stopped running to the air raid shelters when the sirens wailed to warn of approaching German bombers. We had become inured and fatalistic, and knew we would be all right unless a particular bomb “had our number on it.” But I never did get used to the night time raids. The sound of a police or ambulance siren arousing me from a deep sleep – still has the power to awaken me to a feeling of panic.

Although food rationing was quite stringent, no one went hungry. The weekly allotment of meat was two ounces for each person, and my mother, like many others, would save our weekly meat coupons for a once-a-month splurge, and we would savor the mouth watering aroma of roasting beef and baked potatoes long before we actually sat down to eat.

The obscenities being committed in concentration camps and the Nazi's systematic dehumanization, brutality and extermination of Jews, and other “undesirable” non-Aryans took on a poignant aspect for us. We were face-to-face with a group of young people, just like ourselves, who might so easily have suffered the same unthinkable fate. And if it could happen to them – it could just as easily have happened to us.

As members of a Jewish youth movement, the story of *Chanukah* was well known to us, making the identification of the tyrannical Antiochus Epiphanes with Hitler all too simple in its symbolism. We were not able to ask specific questions of our guests – because “walls have ears,” and rescue operations, still underway, must not be jeopardized by idle talk. We were well aware though, that something dreadful and unspoken separated us, and that beneath the surface normalcy of our friendships, lay hidden a strength and courage not required of us.

* * *

We entered the welcoming warmth of the big house, greeted and hugged each other as we huddled around the radiators to warm off the winter chill. Our well-loved *madrich*-Michael, called us to come and form a circle. The rolling “r”s of his Scottish brogue evoked our ever-loving but unsuccessful mimicry, and after a little good natured jostling, we sat down and placed our *menorot* on the floor. Then, at a sign from Michael, a smiling Geoff switched off the lights.

With the flick of the switch, the heavily draped room was plunged into the blackest darkness I have ever experienced. I felt I was somthing beneath a heavy black shroud, and the chill that started at the nape of my neck crawled all the way down my spine, and pinned me to the floor. Though the room was warm – that icy chill made me shiver. The heavy darkness and the hushed silence combined to create a living presence that filled room. We waited breathlessly for the first spark of light.

Michael struck a match. The brief spark sputtered and died. A soft groan swept around the circle. Another scratching sound. Our eyes were now focused on the match, investing its feeble flame with the power to

NORMA'S CORNER

Norma Glickman

CITY OF DARKNESS

FESTIVAL OF LIGHTS

It is our great pleasure to assign a new corner to a great writer/poet, Norma Glickman.

Mrs. Glickman has joined Shofar as a staff writer since the last few issues.

In this corner you will be offered a treasure of beautiful writings that deal with...

Well, why don't you read what Norma has to offer and let us have your feedback?

The winter night was crisp and cold. The crescent moon, serene and opalescent in the cloudless sky, shone bright beyond its size, a majestic presence among the countless stars scattered across the heavens. A night of ineffable peace and beauty.

But the peaceful tranquility was an illusion. The sparkling brilliance of the night sky was magnified by the absence of light from the blacked-out city below. In the throes of World War II, on a clear night like this, the city of London lay open and vulnerable to the fire, death and destruction that rained down from such skies.

My friends and I, members of *Habonim* were on our way to a *Chanukah* party. A group of young people who had escaped Hitler's Europe, were spending the war years with us in London. Stepping down carefully from the dark bus, we stood and

stared at this wondrous display. A biting wind whipped the bare winter branches of the stately Oak trees lining the street. As I wound my long scarf snugly around my neck, I offered up a hurried prayer that the Luftwaffe would not spoil this special evening.

A car drove slowly past us, its headlights almost obscured with dark blue paint. This was a Civil Defense regulation, designed so that these moving lights could not be seen by an airplane flying overhead. The darkened windows of the houses, through which no glimmer of light was permitted to show, were crisscrossed with heavy adhesive tape to prevent them from splintering and scattering from bomb blasts. Street lights were also extinguished, "for the duration," and one of the things I missed, during the long English dusk, was watching the old lamplighter, on his nightly rounds, touch his long pole to the gas mantles and see them

NORMA'S CORNER

Norma Glickman

IS THERE AN ANSWER?



I don't know why
Serbs and Croats
Hutus and Tutsis
Indians and Pakistanis
Protestants and Catholics
Jews and Arabs
Still harbor such deep hatreds.

Terrorist attacks – savage murders
Reported black on white
In the Daily News – in full
Bloody color for our children
To see on evening T.V.
Every day another group
Names forever changing
The innocent never protected.

I don't know why there is no spot
On this beautiful blue dot
Suspended in the majesty of space
Where cooperation and tolerance
If not brotherhood
Are still alive.

I don't know why
Since man has seen this fragile
Orb, on which we live, we still destroy
And desecrate.

Barriers raised by garrison states
Meant to divide and separate
Are totally meaningless viewed
From space, where surely, surely
We can see how clearly all humanity
Is one.

I don't know why we won't forgive
Old hatreds – I don't know why
We cannot give every child a chance
To live in peace

I lie
I lie
I do know why
And cry.

POET'S CORNER

Angela Rastegar

TITANIC

My world is sinking
as screams and fear
fill the air.

We know
yet we desperately try
to grab onto a strand of life

Mothers dash through their tears
children cradled in their arms:

“Save my child!
Don't let her die
so young and helpless!”

Am I the only one
who hears their frightened pleas?”

The lifeboats leave us
to rest in our deathbed of water.
Tall, strong men
are now weeping fathers
left behind by wives and children.

The deck is tilting
toward the deadly sea.
Bodies slip
crack
rip
and tear.

I fall down
down
down
to cold, dark water.

Ice coats my hair
pain coats my body
and memories coat my mind.

I remember
the laughter and joy on these faces.
Now I see death
in the closing eyes
of pain-filled souls.

A tiny child clings tightly
to the arms of his mother.
“Mommy? Mommy!”
But the dead do not answer
and his terrified tears
quickly become an ice mask
on his delicate cheeks.

My frozen heart
was killed by hearts of stone.
The lifeboats could
have returned to save us.
But now
the hundreds around me
join together in a graceful dance
and we slip slowly down.

Deep in the ocean
we sink to an eternal sleep
forever uniting with
the unsinkable ship of dreams
our Titanic.

POETS CORNER

John Yona

SWEET CHILD



Praying to the angels above,
To bequeath us a little one,
Healthy of body, mind and soul,

And bless it and protect it
With the magnificence of your wings,

Oh, Dear creator of miracles,
Shine your light upon our child,

Guide its spirit and sanctify its soul,
And grant it the gift of glorious life,
Abundant with your endless generosity,
As you have for all the children of thy
kingdom,

Oh my dear little child,
I have known you in my thoughts,
I have seen you in my dreams,
I have sensed you in my heart,

I shall provide for you and protect you,
I shall pray for you and bless you,

My dear wife and love of my life,
With your kindness and gentleness,
You have granted me a gift,

One that I have sought
One that I will cherish forever,
One that we will raise with
Every strand of our existence,

One that will sow the seeds of our future,
And be the pride and joy of our lives,

You are the mother of my children,
You are the keeper of my soul,
You elate me, delight me,
Exhilarate me, and excite me,

Thank you for all you are,
Thank you for all you have given me,
Thank you for making me the person that I
am,
Thank you for your love, your soul,
Your friendship and kinship,

Our love has no beginning and no end,
Our love is an endless circle of light

You my love, I will love forever.

STEPHANIE'S CORNER

TRADITION

She wears a shawl
that's sacred engravings
follow the thread
of an ancient heritage

Lying placidly, standing proudly
upon her head
is a thin cap
that seems to emphasize her holiness

She stands by the windowsill
her hands over her eyes
but there's nobody there that
she could be paying respect to
nothing there, except for the light of
two candles

She holds up a glass of wine
and sings a cryptic message
in a bittersweet melodic voice
perhaps she is remembering the
one who used to hold up that cup

The aroma of bread blessed by
heaven surrounds her
she lifts off its veil
to reveal a braided talisman from the past
she takes off a small piece for herself
and chews it slowly

Feeling alone
she decides to join a congregation of people
in God's house
that may sympathize, if not empathize
She puts a finger to her lips

as she leaves
then lightly places it on a rectangular box
that lies on the top corner of her doorsill

3 letters are engraved on that box
their ancient meaning
reflects on her glowing face
as she is confident that her house will be safe
her faith that wraps itself around her
shoulders
steadying her, is present in the form of her
shawl
the knowledge of the cap on her head
keeps her chin high with pride for her heritage

The flames of the candles
are reflected in her heart, warming her
The wine brings joy
and sadness as memories
come rushing towards her

The bread, divinely braided
brings her a taste of heaven
In a house of worship, with its worshippers
you aren't just one struggling with your
problems
you are one with God

The silent box on the corner of her doorsill
with its mystic engravings,
protecting her house and household
and her love, for this night,
for its coming morning
is present in all these things; in her heart

STEPHANIE'S CORNER

THE TWO WORLDS I HAVE INHERITED

It was a great pleasure and honor for me to be a part of the celebration of Stephanie Kantor's Bat Mitzvah recently. Stephanie, a talented poet, has been contributing her poetry to Shofar for the last few years.

As a token of appreciation – and as a gift for her Bat Mitzvah, from now on we contribute a new "corner" to this magnificent young poet. We welcome our readers to "Stephanie's Corner" with two of her works relating to her coming to Torah; her introduction to the Siddur at her Bat Mitzvah and her beautiful poem entitled "Tradition".

Editor-in-Chief.

I have always felt blessed to be a part of the two worlds I have inherited from my parents. I get to enjoy both Ashkenazic and Sephardic customs. While I know some people who shy away from their Persian side or Jewish side, in hope of becoming more American, I know that only in accepting and enjoying both my Persian and Jewish side, can I truly be American.

America was founded by immigrants; its culture and language come from millions of different cultures and languages. Because of this, I am able to flourish from my family's traditions. In fact I enjoy it, I love being a part of something that is older and greater than I am. I inherit the food, the language, the hospitality, the warmth, the stories, the traditions and customs, the thirst for knowledge, and the history.

As a Jewish girl, I get the feeling that I am a part of a chain of love that goes back as far as Abraham does, when he decided to go to the Promised Land. Now that we have attained in a sense the Promised Land, the state of Israel, I think a part of us is still yearning, but for a different Promised Land. A Promised Land where peace will reign, and cultures will rejoice in their differences rather than discriminate because of them.

Today, on my Bat Mitzvah, as everyone I love gathers together for me on my special day, I stand here proud. Proud to be Jewish, proud to be seen as an adult now, proud of my Ashkenazic side, and my Sephardic side, proud of my family and friends, and incredibly proud of my heritage, that I officially get to be a part of on this auspicious day.

Thank you everyone for sharing with me in my joy.

Every artist messes up a canvass once in a while (I've done it a number of times myself!) So we should look on our mistakes as wise teachers and start each new day with a positive attitude."

Then one day she announced that she was moving to Paris. I felt sad that we wouldn't have that close relationship anymore, but I knew we must trust that we are at the right place at the right time with all the preparation we need to succeed here and now, so I said, "Bon Voyage" to her and wished her an exciting adventure.

At first we often called each other, but now we rely more on letters that can be read again and again.

Lately I have taken out my old French dictionary and have become what the French call a "sesquilingual" – some one who has mastered one-and-a-half languages.

One day while looking out my window at the beautiful palm trees dancing in the breeze, beds of tall flowers swaying back and forth like waves on a multicolored sea, and four unhappy green parrots squawking loudly after being aroused by a curious squirrel, I wrote a letter to her and tried to describe the scene partly in French, "Bonne, n'est ce pas, cherie?" Feeling very proud of myself, I mailed it off.

About a week later, I received her reply written completely in French! Making frequent reference to my French-English dictionary, I plowed through it as well as I could, trying not to miss the thoughts and feelings behind the words. Then I happened to glance down at the bottom of the page where the signature was written in English, "Love, Me."

How do you say "tears" in French?

POETS CORNER

Nava Gabbay

POETRY



Poetry is from the heart
as berries from a bush.

The unmistakable boldness, like an eagle
soars your way

and takes hold of you.

There are few eagles
who sit and watch their prey

walk by

without capturing them
or attempting to seize them.

This poetry, this art
keeps a hold on your every move,
it is a compass for your life
that guides you where you wish
to be, and will take you there
with the movement of a pen and the discovery
of a mind.

J. T. O'Hara

LOVE ME



Now that I look back, I realize that the years pass too quickly. I remember reading something George Eliot wrote, "Our deeds still travel with us from afar, And what we have been makes us what we are..."

I remember sitting at the table one day when my daughter was about ten years old. When I asked her what she dreamed of being when she got older. She responded, "a queen of a foreign country."

That night, she and I played with Tarot cards. I remember her fanning the cards with their brightly colored pictures labeled in French, l'empereur, le chariot, la justice, le mat, le diable. Others showed the earth, sun, moon, swords, etc.

She shuffled and cut them and then passed them to me to cut again. Then she dealt them out to me.

I was given the "Roi de Baton," a crowned king holding a golden scepter. "Ah," I said, "if I am the King, then you must be the Queen." She laughed in her lovely trill and said, "No, Mom. I'm just me."

My daughter and I meandered through so many years together, sharing happy stories, broken hearts, unhealed hurts and unresolved relationships. But through it all I always told her, "A person who never makes a mistake is a person who is a total failure, for that person never tries to do something worthwhile. Every accountant uses a pencil with an eraser.

TOUBA'S CORNER

LEARN TO SAY "NO"

"No" is a two-letter word that can free up many hours a week. Say it gently but immediately, offering a brief explanation, such as "I just don't have time." Avoid giving detailed excuses – the other person is likely to see a way you actually could fit in the request.

DON'T SAVE PENNIES AND WASTE HOURS

Most of us are taught to watch money, but not to value time. As a result we may not even think about how much irreplaceable time we waste to save a few pennies. Is it worth to wander through a giant discount market, searching for picture hangers, when the neighborhood hardware storeowner would point to them immediately?

Rather than dismiss the idea with the words, "I can't afford that," it may pay to think twice.

WHAT...

- What word becomes shorter when you add two letters to it?
- What starts with T, ends with T and is full of T? *Tea.*
- From what word can you take the whole and still have some left over? *Wholesome.*

MONEY

- Misers are no fun to live with, but they make great ancestors.
- In the old days, the man who saved money was a miser; nowadays he is a wonder.

CHILDREN

- Your children make it impossible to regret your past. They are its finest fruits.

WISDOM

- What the wise does in the beginning, the fools does in the end.

TOUBA'S CORNER

From time to time, Mrs. Karubian has contributed more than her fair share to Shofar. Shofar would like to thank Mrs. Karubian for her support by initiating "Touba's Corner" where our readers can enjoy her collection of varied pieces, some original, some "in the public domain".



WHAT PRAYER CAN DO

Prayer cannot mend a broken bridge, rebuild a ruined city, or bring water to parched fields. Prayer can mend a broken heart, lift up a discouraged soul, and strengthen a weakened will.

Ferdinand M. Isserman in Liknat Shabbat

NOW, LET'S PRAY

O GOD

If our lives have become shallow, deepen them.
If our principles have become shabby, repair them.
If our ideals have become tarnished, restore them.
If our hopes have become faded, revive them.
If our loyalties have grown dim, brighten them.
If our values have become confused, clarify them.
If our purposes have grown blurred, sharpen them.
If our horizons have become narrowed, widen them.



currently being held by an extremist organization, which is backed by the Iranian government.

Like most individuals I was completely unaware of the fact that there was Israeli MIA's being held hostage in Lebanon until I came across a friend who informed me of the situation. It almost seems as if these men have completely been forgotten both in Israel and elsewhere as a result of other pressing issues surrounding the Peace Process. Nevertheless the time has come for us as the new generation of Iranians Jews living in the United States to take on a more active interest in Israeli MIA's. Successfully accomplishing our objective can only be achieved by addressing this issue to our elected officials in Washington D.C. by means of sending letters, e-mailing messages or even making telephone calls. It is our duty and responsibility to write to our Senators, Members of Congress, the President, as well as the Secretary of State urging them to look into this issue and take intensive steps which will insure the safe release of these MIA's. Every letter sent voices our concern for these prisoners and allows members of Congress to realize that this is an important issue, which must be resolved. In similar instances the American public has been successful in calling on Congress to seek justice, within the past years the safe release of Terry Anderson, an American Journalist held as a hostage in Lebanon was arranged, hence there may be a chance for these Israeli MIA's.

For those individuals seeking to assist in this cause, come helpful facts, which could be included in all letters, are as follows:

- The PLO has custody of Katz, Baumel and Feldman for a year and half and on December 6, 1993 the Palestinian Authority turned over half of Baumel's dog tag.
- Zachary Baumel is also an American citizen and the PLO is in violation of U.S. Senate Middle East Peace Facilitation Act of September 1995 by withholding information about his whereabouts.
- Syria has not complied with the Red Cross regarding the status of these Israeli MIA's.
- Hizbullah extremist currently holds Air Force Navigator Ron Arad somewhere in Lebanon, for the past twelve years.
- Not only are those being held captive victims, but also are their families who have not heard from them.

For those individuals who have a greater desire in partaking in this campaign to release these soldiers, they may also obtain additional information regarding the stories of each of these soldiers as well as addresses of their elected officials from the International Coalition for Missing Israeli Soldiers via the Internet at www.mia.org.il. The coalition is also seeking to raise money by selling replica dog tags as a sign of support for those missing soldiers.

We can no longer stand by and allow for these men to be forgotten, now is the time for us as members of the younger Iranian Jewish community to show our solidarity and support for these men. This can only be achieved by means of contacting our elected officials and making sure that this issue is made a priority on the agenda with regards to Israel and the Middle East Peace Process. Maybe one day these men will be released from captivity as a result of our efforts, then we will be confident that we made a positive difference for Israel while changing the course of history at the same time.

Karmel Melamed

LETTER TO THE EDITOR

Dear Editor:

ISRAELI SOLDIERS MISSING IN ACTION

Ron Arad:

Born:

May 5, 1958

Captured:

Oct. 16, 1986

Held since age: 28



Yehuda Katz

Born:

July 18, 1982

Captured:

June 11, 1982

Held since age: 22



Zachary Baumel

Born:

Nov. 17, 1960

Captured:

June 11, 1982

Held since age 21



Zevi Feldman

Born:

Dec. 29, 1956

Captured:

June 11, 1982

Held since age 25



Often times as Jews living in Diaspora we take for granted the sacrifices that our fellow brethren make in Israel, particularly in the Armed Forces. For the past fifty years Israeli's existence and survival has been next to a miracle, this is partly due to the heroic and skillfulness of the Armed Forces. Nevertheless, these military successes have not come without a price; countless families have lost loved ones in the break of wars and major conflicts. Being thousands of miles away from Israel and the hostile environment of the Middle East we are often left helpless or unaware of how to assist in efforts for Israel or comforting those who have lost family members.

As a result of tragic events which occurred a few decades ago, the opportunity has risen for us to show our support for those individuals who have and are serving in the Armed Forces. This tragedy involves Israeli prisoners of war that are currently being held captive in Lebanon by Syrians as well as an extremist group backed the Iranian government. In June of 1982, Syrians in Lebanon took prisoners three Israeli soldiers, Zachary Baumel, Zvi Feldman, and Yehuda Katz. In addition to these Israeli prisoners, Ron Arad, Israeli Air Force Navigator was also captured in Southern Lebanon in October of 1986 after he parachuted from his F-4 Phantom Jet. Some reports indicate that he is

were generous with both their time and money, with many members helping run the Hebrew school.

There have been many famous members in this congregation from Hollywood's old heyday. Such stars as Edward G. Robinson and movie business luminaries such as Benjamin Warner, whose children were the Warner Brothers, and Car Laemmle (Lem-le) and many many others. Benjamin Warner was a president of this synagogue, we are proud to say. Mr. Warner was known as a man of integrity and he had an excellent reputation and was a Torah scholar.

The temple thrived and continued to grow. During World War II many sons of the congregation left to fight the Nazi's. Some did not return. During the war years, the Temple Sisterhood worked countless hours sewing garments for the Red Cross, and after the end of the war the Sisterhood continued to sew for the new nation of Israel. The sisterhood worked diligently and they brought the membership together with luncheons and special events, which raised money, in addition, they put on Purim and holiday parties with entertainment.

The Hollywood freeway and an expanding congregation forced the members to change the location of the Temple, but the move ensured that the spirit of the original founders would live on.

In 1949 it was decided that the Temple would relocate to its present location. A great and successful fund-raiser was held at the Biltmore Hotel, downtown, and the famous Eddie Cantor presided as master of

ceremonies.

The temple Brotherhood was formed and diligently raised money to build the new Temple – this main sanctuary which you are sitting in right now. To the older members of the Temple, watching the steel arms rising toward the heavens, and recalling the early days at the old location, it seemed like history repeating itself. To the children, who first heard of Temple Beth El from the laps of their parents, it was a new living and soul-satisfying experience. For how many times in a lifetime does one have the blessed privilege of helping build a truly inspirational religious edifice?

One dominant thought motivated the efforts of both young and old, they knew that they were building for their children, and their grandchildren, so that future generations of Jews may walk in the path of righteousness toward a full and fruitful life in Temple Beth El, House of God!

Just as today, we witnessed the creation of the new Iranian American Jewish Center, which will continue on in the 75-year tradition of Beth El. This accomplishment is like the many other challenges that the community of Hollywood, Los Angeles, and Beverly Hills were challenged with in the past in the growth of Temple Beth El.

With the hard work of the leadership of the Iranian American Jewish Federation and the Iranian American Jewish Center and the members of Hollywood Temple Beth El, this wonderful and storied Temple with its outstanding resources and excellent location will live on and continue while adding the Persian culture to its 75 year history.



Dr. Sanford Gaum
Secretary, Iranian American Jewish Center

WHAT DO YOU KNOW ABOUT
TEMPLE BETH EL
NOW A PART OF
IRANIAN AMERICAN JEWISH CENTER



Temple Beth El has a long and honorable tradition and I would like to spend a few moments speaking about it at this time. A charter was granted by the State of California and this temple was incorporated over 75 years ago on January 26, 1922.

The temple was first located on Wilton, near Sunset and Western. The first president was Mr. Ed Weiss. The first bima consisted of a raised wooden platform with

velvet draperies covering the raw lumber. Despite the humble bima, there was a fervent religious spirit within the temple's walls. The congregation gave the temple its divine name Beth El, House of God. In the first year everyone worked together and donated both time and money to make temple a success.

The first leaders of the synagogue realized that the only way to have a successful synagogue was to work hard. The founders

BOOK REVIEW

"THE GIFT OF HAPPINESS"

AND OTHER TIDBITS FOR LIVING THE GOOD LIFE

BY ONE SMART COOKIE – J.T. O'HARA

Andrew McNeel Publishers

... who, by taking her own good advice, rarely crumbles.

This small gem of a book is packed with facets of wisdom and wonderful insights, served up with a delicious sense of humor. It will make you laugh – it will make you think, and certainly, you will find the truth in many of its witty sayings as you go through your days (and nights).

Presented in delicious bite size servings that are a pleasure to swallow, you will be delighted to discover for yourself how these seemingly simple new statements can be so full of profound old wisdom. If only President Clinton had heeded the advice on page 12, we might have been spared the glut of gossip that has recently inundated the news media.

This book makes a wonderful gift, which will delight your friends, and they will think that you are One Smart Cookie for finding such a treasure.

If not in your bookstores, you may order by calling: 1(800) 642-6480.



SHOFAR

Is looking for you.

Have a thought? A poem? A story or essay?

We're Listening.

when I was telling her that I wished that her grandfather and great-grandfather could have been here today and that I hoped and prayed that she would someday transmit the Jewish tradition to her own children. For at that moment, I felt truly blessed to have a daughter like Stephanie who had made me so

proud, who would have made them so proud and who I knew would continue our unbroken chain of Jewish tradition from Abraham to the next generation. "*Cain yehee rason*" – May it be Thy will.

Eli Kantor is an attorney in Beverly Hills.



POETS CORNER

Monica Daneshrad

A PLEA FOR YOUTH

Time, I plead with you.

Please, don't rob me of that special gleam on my cheek

Please, don't rob me of my vibrant eyes.

Please, don't rob me of my enticing color.

And leave me exhausted of my beauty.

Obligated to be settled.

Dreaming that incomprehensible End.

Indifferent to the simplicity of Nature.

These days, no longer do I anticipate my waking to the morrows.

These days, no longer am I delighted at the brilliance of the sunshine.

No longer can I imagine.

No longer can I create.

Time, don't decay me like this.

I plead with You.

EDITORIAL

Eli Kantor

COUNTING OUR BLESSINGS

Last month we celebrated the Bat Mitzvah of our daughter Stephanie, whose unique and sensitive poetry is familiar to the readers of *Shofar*. At that time, I began to reflect upon how quickly time passes by: one minute our children are born and then in what seems to have been but a blink of an eye, they are grown and it is already their Bat Mitzvah. Where has the time gone? Were we so busy with the day to day demands and pressures of our lives that we missed our children growing up? Did we spend enough time in raising them? Have we succeeded in the awesome responsibility of transmitting the Jewish tradition to them?

Stephanie's parasha was "*Lech, Lecha*," which literally means, "walk for yourself". This was God's first command to Abraham, when he commanded him to leave his father's house and go forth to the land that he would show him. Our task as parents is to teach our children how to walk, which means that sometimes we have to let go and let them fall in order for them to learn how to get up on their own. We also have to teach them how to "*walk through life*", which means that sometimes we *must* let go and let them fall. As a parent, it is a difficult and painful balancing act, knowing when to hold tight and

when to let go, so that our children will become independent. However, we can never control our children's behavior forever, for at some point we all must let go. Rather, we are merely like archers shooting an arrow from a

bow; we can aim the arrow towards the target, but then it flies off on its own. We can only hope and pray that our grip was steady and that our aim was accurate, so that our children will make the right choices as they encounter life's many challenges.

As I watched Stephanie lead the service with poise and grace, read from the Torah and Haftarah so beautifully, and teach a "*d'var Torah*" so eloquently, I felt truly blessed to be her father. In her "*d'var Torah*" Stephanie talked about God's promise to Abraham that he would be a *blessing*. I could see that Stephanie was already a blessing to our family and to the entire Jewish community.

In the introduction to her Siddur, Stephanie wrote about how she felt blessed to be a part of the two worlds that she had inherited from her parents: Ashkenazic and Sephardic, and what it means to be Persian and Jewish growing up in America. When my wife and I were first married, we were concerned as to how our children would feel about having a dual identity. However, we were very touched to see how comfortable Stephanie is in both worlds, and how proud she is of both her Persian and Ashkenazic heritage. We have printed it for our readers in this edition.

While I was giving my speech to Stephanie at the conclusion of her Bat Mitzvah, I broke down crying near the end,

SHOFAR



*Iranian American
Jewish Federation*

5700 Wilshire Blvd.,
2nd Floor, Suite 2510
Los Angeles, CA 90036-3659
Tel: (213) 761 - 8945
Fax: (213) 761 - 8948

Dr. Rouben Melamed
Chief Coordinator

* Shofar is a publication of the Iranian American Jewish Federation, a non-profit organization. * All contents of articles contributed are the sole responsibility of the relevant writers and/or the quoted source. * Reprinting or quoting of contents of Shofar is subject to permission of Shofar. Shofar will not assume responsibility for the contents of advertisements.

Editor-in-Chief
Simon (Sion) Ebrahimi

Founding Editor
Guitta Karubian

Assistant Editor - Jeny Melamed
Administrative Editor: Elias Eshaghtan
Staff Photographer: M. Pouretahad

ADVERTISE IN SHOFAR

Full Page (Inside)\$250
Half Page\$150
One Third Page \$125
One Fourth Page ... \$100

For more information,
please contact Ms. Vicky at
(213) 731 - 2531

IN THIS EDITION

5	Editorial - Counting Our Blessings	Eli Kantor
6	A Plea For Youth	Monica Daneshrad
7	Book Review	
8	Temple Beth El	Dr. Sanford Gaum
10	Letter to the Editor	
12	Touba's Corner	Touba Karubian
14	Love Me	J.T. O'Hara
15	Poetry	Nava Gabbay
16	Stephanie's Corner	Stephanie Kantor
18	Sweet Child	John Yona
19	Titanic	Angela Rastegar
20	Norma's Corner	Norma Glickman
24	Herbal Healing	Nora Y. Amin

A SIMPLE COMPUTATION

SHOFAR

GOES OUT TO 5,500 ADDRESSES

The cost of mailing out 5,500 flyers to 5,500 households is a minimum of **\$1,000.**

A full page of advertisement in Shofar costs **\$250.**
(and the envelope doesn't get tossed into the waste basket)

**IT DOESN'T TAKE A GENIUS
TO FIGURE OUT THE COST
EFFECTIVENESS OF ADVERTISING IN**

SHOFAR

FARSI AND/OR ENGLISH

WE'LL MAKE SURE 5,500 HOUSEHOLDS SEE YOUR ADVERTISEMENT.



قنادی لوپاله (کاشر) Le Palais Bakery

در پیکو بلوار - شرق رابرتسون

مجهزترین و مدرن ترین قنادی کاشر ایرانی

لوپاله - تولید کننده عالی ترین انواع شیرینی ها و کیک های مخصوص تولد

برمیتسوا و بت میتسوا و عروسی - زولبیا و بامیه با نظارت ربانوت ایرانی و امریکایی RCC

8670 West Pico Blvd., Los Angeles, CA 90035

(310) 659 - 4809



وی پنا Vienna Pastry

با ۴۱ سال سابقه در سانتامونیکا - با طعم شیرینی های وی نا خاطره های میهمانی های خود را شیرین تر سازید

وینا عرضه کننده تازه ترین، سالم ترین و خوشمزه ترین انواع شیرینی ها و کیک های اروپایی و امریکایی با

مرغوب ترین مواد اولیه بدون مصرف روغن حیوانی

برای سفارش کیک و شیرینی برای انواع مراسم و میهمانی های بزرگ و کوچک خود با وی پنا تماس بگیرید

زیر نظر ربای Yehuda Bukspan

1215 Wilshire Blvd., Santa Monica, CA 90403

(310) 395 - 6728

دفتر حقوقی

شاهرخ مختارزاده

وکیل رسمی دادگستری در کالیفرنیا

Law Offices of

Shahrokh Mokhtarzadeh

1801 Avenue Of The Stars, Suite 928
Los Angeles, California 90067

Tel: (310) 788-0370

Fax : (310) 788-0353



*Iranian American
Jewish Federation*

SHOFAR

A Publication of:

Iranian American Jewish Federation



An Affiliated Organization of
Jewish Federation Council
of Greater Los Angeles

ADDRESS SERVICE REQUESTED

S H O F A R
Iranian American Jewish Federation
5700 Wilshire Blvd., 2nd Fl, Suite 2510
Los Angeles, CA 90036-3659

The Mortgage Store Financial Inc.

(A DIRECT LENDER)

خدمات مالی کمپانی مورگیج استور



ایرج اسحقیان

مشاور در امور وام و خرید و فروش املاک

هفت روز هفته

وام های:

- مسکن
- ساختمان
- شاپینگ سنتر
- آپارتمان بیلدینگ
- بیزنس
- آفیس بیلدینگ
- و سایر وام ها

وام مسکن شما در شرکت ما عمل شده و پرداخت خواهد شد (A DIRECT LENDER)

800-900-LOAN ext. 137
5 6 2 6

TEL: 310-286-1806
PGR: 310-239-8700

Vol 116
Dec. 1998

Bulk Rate
U.S. Postage
PAID
Permit No. 23
Inglewood, CA